مرصاد العباد

تالیف :

نجم رازی

به اهتمام :

دکتر محمد امین ریاحی

مرصادالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

نجم رازی

(نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهاور بن

انوشروان رازی معروف به دایه)

مرصادالعباد

به اهتمام

محمد امین ریاحی

تهران ۱۳۸۳

نجم رازی، عبدالله بن محمد، ۵۷۰؟ ـ ۶۵۴ق.
[مرصاد العباد من المبداء الی المعاد]
مرصاد العباد / تألیف نجم رازی (نجم‌الدین ابوبکر بن محمدبن شاهاور بن انوشروان رازی معروف به دایه)؛ به اهتمام محمد امین ریاحی. ـ [ویرایش ۲؟]ـ [تهران]: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۲۸، ۷۹۸ ص.: نمونه. ISBN 964-445-163-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. لاتینی شده: Nadjm - i Razi : Mirsad al - ' Ibad.
چاپ اول : ۱۳۵۲.
کتابنامه: ص. [۱۲۷] ـ ۱۲۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.
چاپ دهم: ۱۳۸۳.
۱. تصوف ـ ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴ ق. ۲. عرفان ـ ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴ ق. ۳. نثر فارسی ـ ـ قرن ۷ق. الف. ریاحی، محمد امین، ۱۳۰۲ ـ مصحح. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.
د.عنوان: مرصاد العباد من المبداء الی المعاد.

BP۲۸۳/ن۳م۴ ۲۹۷/۸۲
۱۳۷۳

کتابخانهٔ ملی ایران **۹۲۲ ـ ۷۴م***

مرصادالعباد

نویسندهٔ: نجم رازی

به اهتمام محمد امین ریاحی

چاپ نخست : ۱۳۵۲

چاپ دهم: بهار ۱۳۸۳؛ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه؛ صحافی: مهرآئین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی :** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پـلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛
صندوق پستی ۳۶۶ ـ ۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛
کد پستی ۱۹۱۵۶؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب ـ روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مصحح: نجم رازی و مرصادالعباد ۹ ـ ۱۲٦

مقدمهٔ مصحح

نجم رازی و مرصادالعباد

روزگار نجم‌الدین

اواخر قرن ششم واوائل قرن هفتم ازادوار مهم ودر عین‌حال پرآشوب تاریخ ایران و ملل اسلامی است. درآن ایام مرزهای اسلام به‌آخرین حد پیشرفت خود رسیده بود . از دامنه‌های هندوکش تا رودخانهٔ جیحون و دریاچهٔ آرال و کرانه‌های دریای خزر ودربند قفقاز وآسیای صغیر وتمام شمال افریقا و عربستان و ایالات جنوبی اسپانیا درتصرف مسلمانان بود. این سرزمینهای پهناوربظاهر همه درزیر رایت اسلام مجتمع‌بود اما کشمکشهای سیاسی بین امرا و سلاطین سلسله‌های مختلف امن وآسایش را از مردم گرفته بود .

درسرزمین ایران آن‌روز خوارزمشاهان برقسمت اعظم بلاد تسلط داشتند ودارالملك آنان خوارزم (گرگانج) در ساحل جیحون و در جنوب دریای آرال بود . اما سلسله های محلی‌دیگری ازجمله اتابکان درآذربایجان وسلغریان درفارس وامرای هزاراسبی درلرستان حکومت میکردند . درممالك مجاور ایران ایوبیان درشام و سلجوقیان روم درآسیای صغیر بیش از دیگران قدرت داشتند .

این دوره ازنظرعلوم وفلسفه و ادب وتصوف از ادواردرخشان تاریخ ایران‌است لیکن ازنظراجتماعی فساد وتباهی‌وانحطاط درآن‌دوره بپایه‌ای رسیده‌است‌که موضوع رسالهٔ خاصی تواند بود . تعصبات مذهبی و اختلافات فکری میان ملل و نحل مختلف ازمذاهب اهل سنت وجماعت وشیعه و فلاسفه ومتصوفین دراین روزگار بدرجهٔ اعلی ازشدت و حدت رسیده‌بود.

از اواخر قرن پنجم تاخت وتازصلیبیان بمرزهای غربـی ممالك اسلامی درهای فتنه و بلا را بروی مسلمانان‌گشود ، اما درقرن بعد بلائی صعب‌تر فراز آمد و آتشی سوزنده‌تر

فرو بارید، وهجوم کفار تتار سرزمین ایران را غرق آشوب و فتنه وپریشانی کرد، وامن و آسایش مردم ایران را برهم زد .

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که رنگ گلی ماند وبوی یاسمنی

شیخ نجم‌الدین رازی پروردهٔ آن روزگار و بلاکشیدهٔ آن دوران رنج و ادبار است که در این سطور سعی میشود که پرده ازتاریکیهای زندگانی او بر گرفته شود .

نام و لقب

نام او چنانکه خود درمقدمهٔ مرموزات وخاتمهٔ مرصادالعباد[1] و در ابتدای منارات‌السائرین[2] مینویسد و درکشف‌الظنون نیز نقل شده «ابوبکرعبدالله بن‌محمدبن شاهاور[3]الاسدی‌الرازی» است. درکتاب الوافی بالوفیات[4] بصورت کامل‌تر عبدالله‌بن محمدبن شاهاوربن انوشروان‌بن ابی‌النجیب الاسدی‌الرازی‌آمده‌است . و در شذرات‌الذهب[5] نیز بهمین صورت است، که ظاهراً باید از الوافی گرفته باشد .

لقب اونجم‌الدین است ، و این لقب درمرصاد نیامده ، امادرخاتمهٔ مرموزات بصورت «ابوبکربن محمد یعرف بنجم الرازی»[6] ، و در تاریخ ابن‌بی‌بی[7] (که در ۶۸۰ پایان یافته) بصورت «نجم‌الملة والدین ... الرازی معروف بدایه» و در مناقب اوحدالدین کرمانی[8] (از تألیفات نیمهٔ دوم قرن هفتم) « نجم‌الدین دایـه » و درپشت صفحهٔ اول رسالـهٔ عقل و عشق او مکتوب بسال ۷۰۴[9] بصورت « ... نجم‌الدین الرازی المعروف بدایه» و درتاریخ گزیده حمد مستوفی بصورت « شیخ نجم‌الدین دایه » و بهمین صورت درالوافی‌بالوفیات‌آمده است.

با تـوجه بکلیهٔ منابع نام و نسب‌کامل او چنین بـوده است : « نجم الدین ابـوبکر عبدالله‌بن محمدبن شاهاوربن انوشروان بن ابی‌النجیب الاسدی رازی » و چون از آخرین عبارات مرموزات اسدی معلوم میشود که در دورهٔ خود به «نجم رازی» معروف بـوده ، اینك نیزهمین را اسم اصلی اوقرار داده‌ایم ، ودر روی جلدکتاب و دراین مقدمه برعایت‌اختصار همین نام را تکرارکرده‌ایم .

تخلص

درغزلهائی هم که ازاودردست داریم درسه‌موردتخلص خودرا «نجم» و دریك مورد «نجم رازی» آورده‌است وآن ابیات این‌است :

۱ـ ص ۵۴۶ ۲ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملك ۳ـ نام شاهاورجدنجم‌الدین بغلط درجلدپنجم کشف‌الظنون صفحهٔ۴۹۵ شاهادرودرجلدششم ازآن‌کتاب صفحهٔ۱۲۰ شاهانوری و درفهرست بلوشه ج۱ شاهورذکرشده است . ۴ـ نسخهٔ قدیمی‌کتابخانهٔ ملی ملك مورخ ۷۸۸ جزء پانزدهم . ۵ـ شذرات ، چاپ بیروت ج ۵ ص ۲۶۵ ۶ـ نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه . ۷- چاپ عکسی : ۲۳۴ . ۸ـ چاپ فروزانفر : ۳۸

۹ـ جزومجموعهٔ متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۵۹۸ ـ ص ۷۹۱

نجم رازی رامگر رازی ازین معلوم‌شد هرچه غم بد دردوعالم بهراواندوختند[۱]

***

من‌نجم وتوخورشیدی من‌فانی وتوباقی وز نـور تجلیت زیـر و زبر انـدازم [۲]

***

نجما چو خاك پـای سگ کویشان شدی اومیدوار بـاش کـز ایشانت بشمرنـد [۳]

نجما حدیث وصلش زنهار تا نگوئی کان عقل درنیابد و اندر نهان نگنجد [۴]

مولد و منشأ مولد ومنشأ نجم‌الدین شهر ری است وعلاوه بر اینکه همه تذکـره نویسان در این باره اتفاق دارند نوشته‌های خود اونیزمؤیدآن‌است چنانکه ضمن یك رباعی درمرصادالعباد می‌گوید: «رازی» بودم کنون همه رازشدم[۵]. درذکر کشتارهای مغول می‌نویسد: « ازیك شهرری که مولدومنشأ این ضعیف است و ولایت‌آن قیاس کرده‌اندکمابیش پانصدهزار آدمی بقتل‌آمده‌است واسیر گشته»[۶].

لقب دایه تقریباً کلیه تذکره نویسان نوشته‌اندکه نجم‌الدین لقب «دایه» داشته است[۷]. این لقب در مرصادالعبادنیامده اما مؤلف درابتدای منارات‌السائرین که دراواخر عمر، وسی‌واند سال بعدازمرصاد تألیف کرده خودرا «المعروف‌بدایه» معرفی‌میکند، وبعدازآن دراوامر العلائیه ابن بی‌بی، ودرپشت نسخهٔ خطی عقل‌وعشق (مورخ ۷۰۴)، ودر تاریخ‌گزیده (مؤلف بسال ۷۳۰) نیزشهرت او باین لقب ذکرشده است، وشاید بتوان حدس زدکه درهنگام تألیف مرصادالعباد و مرموزات این‌لقب شهرت نداشته و بعدها متداول شده است .

در بارهٔ علت شهرت نجم‌الدین باین لقب در جائی بحث نشده‌است ولی با اشاراتی‌که مؤلف درموارد مختلف ومتعدد باطفال طریقت وشیرطریقت وحقیقت ومادرنبوت ودایهٔ ولایت کرده شاید بتوان این لقب را تـوجیه‌کرد . اینك مـوارد مختلف ذکر این تعبیرات را از مرصادالعباد می‌آوریم :

۱ـ متن ۳۳۴ ۲ـ مونس‌الاحرار، ج ۲ ص ۳۹۰ ۳ و ۴ـ غزلی از عقل و عشق

۵ ـ متن : ۳۳ ۶ ـ متن : ۱۷ ۷ ـ در طرائق‌الحقایق ص ۱۵۳ لقب او را ابن دایه ذکرکرده ومینویسد : « دروجه شهرت ایشان به دایه یا ابن دایه‌الحال به نظرچیزی نرسیده الاآنکه درقاموس مینویسد وابن دایةالغراب. اگرمخصوص غیراین سندی نباشدمیشود معنی بلندی برای این‌کنیت نمود والله‌اعلم»، آقای اکتائی در فهرست کتابخانهٔ‌آستان قدس نیز (ص ۶ تفسیرشماره ۱۴) همین اشتباه راتکرارکرده و ظاهراً مأخذ ایشان طرائق‌الحقایق بوده است . اما «ابن دایه » لقب امیر ابوبکر مجدالدین متوفی۵۶۶ نایب نورالدین محمود زنگی ازامیران قرن ششم بوده‌است

« چـون تخم ارادت در زمین دل افتاد آنـرا غنیمتی بزرگ شمرد و آن مهمان »
«غیبی را عزیزدارد واوراغذای مناسب اودهدوآن غذابحقیقت جزدرپستان ولایت»
« مشایخ نیابد زیراکه تخم ارادت برمثال طفلی است نوزادهٔ غیب غذای اوهم از »
« پستان اهل غیب توان داد »[۱].

« چنانك آنجا طفل، آن شیر از پستان مادر خورد یا از پستان دایه و پـرورش »
« بواسطهٔ ایشان یابد و الا هلاك گردد اینجا طفل روح شیر طریقت و حقیقت از »
« سرپستان مادر نبوت تواند خورد یا از دایهٔ ولایت و پرورش از نبی یاشیخ که »
« قائم مقام نبی است تواندگرفت والا هلاك شود »[۲].

«بحقیقت اطفال طریقت را دربدایت جز بشیروقایع غیبی نتوان پرورد»[۳].

« او را (روح را) ازدو پستان طریقت وحقیقت شیر تصفیه وتحلیه می‌دادند »[۴].

« او را ازسر پستان ولایت شیرذوق مشارب میچشانند»[۵].

با توجه بموارد فوق توان حدس زدکه مراد از لقب دایه، « دایهٔ ولایت » است و این لقب بمناسبت پروردن مـریدان، بنجم‌الدین تعلق‌گرفته است . وی این لقب را درضمن یك رباعی صریحتر تعبیر کرده است :

از ما تو هر آنچ دیـده‌ای سایهٔ ماست — بیرون ز دو کون، ای پسر، مایهٔ ماست
بی مایهٔ ما نگار ما مایهٔ ماست — ما دایهٔ دیگران و او دایهٔ ماست[۶]

این تعبیردرقرون ششم وهفتم تعبیری رایج ومتداول بوده‌است چنانکه شیخ فریدالدین عطار سخن از «شیرعنایت» میگوید :

چون شیر عنایتت در آید — هر ذره شوند شیر خواره[۷]

و سنائی که بیش از هرشاعری درآثار عارفان بعد ازخود مؤثر بوده است از « دایگی پیغمبر دین یزدان را » و «دایگی خردمصطفی» سخن میگوید :

دایگی کرد دین یزدان را — تا بپرورد نور ایمان را[۸]
هرکه را از جلال مایه بود — خرد مصطفاش دایه بود[۹]
دایهٔ جان بخردی خوانش — دفتر راز ایزدی دانش[۱۰]

همو دربارهٔ ابوبکر صدیق گوید :

۱ـ متن ؛ ۲۵۵ ۲ـ متن ؛ ۲۱۴ ۳ ـ متن ؛ ۲۹۷ ۴ـ ایضاً ؛ ۲۱۴
۵ـ ایضاً ؛ ۴۹۵ ۶ـ ایضاً ۸۰ ۷ـ دیوان‌عطار ص ۲۶۶ ۸ـ حدیقه‌ص۲۰۲
۹ـ ایضاً ۲۰۳ ۱۰ـ ایضاً ۲۰۶

دایه دین بلایجوز و یجوز سیر شیرش نکرده بود هنوز[1]

درمدح بهرامشاه غزنوی گوید :

خلق او مایهٔ ظریفان است عدل او دایهٔ ظریفان است [2]

ونیز گوید :

فضل را بحر بود وعز را کان شرع رادایه بودودین راجان [3]

لقب لالاکه لغت دیگری از لله است در مورد شیخ رضی‌الدین علی لالا خلیفـهٔ دیگر نجم‌الدین کبری واز اصحاب مجدالدین بغدادی نیز بهمین معنی است ووجود این دولقب دایه ولالادرمورد دو شیخ معاصر هم‌سلسلهٔ هم‌خانقاه ظاهرا بی‌ارتباط نیست و میتوان تصور کرد که هریك لقب خود را دردورهٔ صحبت شیخ ولی‌تراش‌واز وی گرفته‌اند.

تاریخ ولادت

تاریـخ ولادت نجم‌الدین در کتب تـذکره ذکـر نشده است . و در مرصادالعباد تنها یك مورد هست که مارا درکشف زمان تقریبی‌تولد او یاری میکند . شیخ مینویسد : « این ضعیف در بلاد جهـان ــ شرق وغرب ـ قرب سی سال است تا میگردد»[4]. اگر قرب سی‌سال را بیست وهشت سال فرض‌کنیم با توجه بتاریخ تألیف کتاب (۶۱۸) سفرهای او از سال ۵۹۰ آغاز گردیده است واگر تصور کنیم این سفرها بقصد تکمیل نفس و از حدود بیست سالگی آغـاز گردیده تاریخ ولادت وی در حدود سال ۵۷۰ خواهد بود. ومرصادالعباد یادگارسنین کمال وپختگی توأم بافعالیت یعنی‌پنجاه سالگی‌اواست.

اما تاریخ دقیق ولادت نجم‌الدین نباید با این‌سال فاصلهٔ زیادی داشته باشد زیرا اگر تولدش را بسالهای زیادی مؤخر براین سال بدانیم با مقام تربیت وارشاد اوسازگارنخواهد بود چون تصریح دارد که قبل‌ازآن ایام مقام ارشاد داشته است : « وقتی‌این‌ضعیف‌درخراسان جمعی درویشان را بخلوت نشانده بود و درویشی‌را بخـدمت ایشان مأمورکرده »[5] و نیز در سبب نهادن‌کتاب میگوید : « مقالت جماعت اعزهٔ طلاب که بهروقت التماس چنین مجموعه‌ای میکردند عنان‌گیرشد »[6] وشیخی با این پایگاه نباید خیلی‌کمتر از۴۸ سال داشته باشد.

امـا دلیل اینکه تاریخ قطعی ولادتش سالهای درازی مقـدم بر سال ۵۷۰ نباید باشد اینست‌کـه نجم‌الدین سی و اند سال بعد از تـألیف مرصادالعباد و ظاهراً قرب سنه ۶۵۴ [7] منارات‌السائرین را تألیف کرده و مستبعد است‌که در سنی خیلی بیش از۸۴ سالگی دست به تالیف زده باشد .

۱ـ حدیقه ص۲۰۳. ۲ـ ایضا ص ۵۱۴. ۳ـ ایضا ص ۶۲۲. ۴ـ متن: ۴۹۸
۵ـ متن : ۵۳۸ ۶ ـ ایضا : ۲۲ ح ۷ ـ حواشي فيه مافيه ص ۲۹۰

بعد از نگارش سطور فوق در مجمل فصیحی [۱] ذیل حوادث سال ۵۷۳ ملاحظه شد : «ولادت شیخ نجم‌الدین دایه صاحب مرصادالعباد وغیره درتصوف» وبعد ازآن نیز باشارت و ارشاد استاد فروزانفر به « الـوافی بالوفیات »[۲] صفدی مراجعه شد این مؤلف‌که دقیق‌ترین اطلاعات را نسبت بدیگران درباره نجم رازی ضبط‌کرده تولد شیخ را در «سنه ثلث وسبعین» ۵۷۳ مینویسد ونوشتهٔ او و فصیحی خوافی وتحقیق ما مؤید یکدیگر است. بنابراین شیخ در سال ۵۷۳ در ری بدنیا آمد و بجوانی روز درحدود سال ۵۹۰ سفرهای خود را در شرق و غرب جهان اسلامی‌آغاز نهاد ونخستین تحریر از مرصادالعباد را در ۴۵ سالگی‌تدوین‌کرد ودر۸۱ سالگی درگذشت .

سوانح زندگی

بطوریکه‌گفتیم نجم‌الدین در سال ۵۷۳ در ری بدنیا آمد و از اینکه ری را مولد و منشأ خود نام میبرد برمیآیدکه روزگارکودکی و دانش اندوزی او در ری‌گذشته است .

ری‌دراواخر قرن‌ششم

ری در ربع آخر قرن ششم فتنه وبلا را وطن بود . از یـك‌سو میان پیروان سه مذهب شیعی و شافعی و حنفی آتش‌کینه و تعصب زبانـه میکشید[۳] از طرف دیگر هر روز امیری باهنگ تصرف‌آن دیار لشکر می‌کشید . در پانزده سالگی نجم‌الدین بسال ۵۸۸ حکومت ری با قتلغ اینانج از امرای سلجوقی بود. درآن‌سال هنگامی که طغرل‌بن‌ارسلان‌شاه (طغرل سوم) از سلجوقیان عراق از حبس همدان خلاص‌یافت وآهنگ ری‌کرد قتلغ اینانج تکش‌بن ایل‌ارسلان‌خوارزمشاه را بدان شهر دعوت‌کرد. تکش لشکر به ری‌کشید قتلغ پشیمان شد و از تسلیم شهر بخوارزمشاه ابا ورزید ازآنسوی طغرل هدایائی برای خوارزمشاه فرستاد وبجلب دوستی اوکوشید . تکش تابستان آن سال درحدود ری مقام‌کرد و درحین بازگشت بخوارزم امیرطمغاج از امرای تـرك را بالشکری در ری نشاند . در بهار سال ۵۸۹ طغرل بر ری دست یافت وطمغاج خوارزمی را کشت در جمادی‌ـ الاخرآن سال خوارزمشاه به ری تاخت و قتلغ اینانج بدو پیوست وطغرل در حین جنگ در روز پنجشنبه ۲۹ربیع‌الاول ۵۹۰ بدست قتلغ اینانج‌کشته شد وری برتکش مسلم‌گردید. تکش هنگام بازگشت بخوارزم پسر خویش یونس‌خان را بحکومت ری‌گماشت[۴].

شاید همین آشفتگی و نابسامانی ری وشاید هم شوق طلب و تحقیق نجم‌الدین رابرآن

۱ـ مجمل فصیحی ج ۲ ص۲۶۲ ۲ ـ نسخه خطی مضبوط درکتابخانه ملی ملك

۳ – یاقوت ج۲ص۸۹۳ ـ ۸۹۴ ۴ ـالعراضه ص ۱۶۳ تا ۱۷۱ وذیل‌سلجوقنامهٔ ظهیری نیشابوری ص ۸۵ ـ۹۲ وجهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۸ ـ ۳۳ وکامل ابن‌اثیرچاپ مصر. ج ۱۲ ص ۱۱۸.

داشت که در همین‌سالهای‌پر آشوب‌ترك یارودیار گوید وقرب‌سی‌سال در بلاد جهان شرق‌وغرب بگردد .[۱]

سفرها

مطابق نوشته صفدی نجم‌الدین از نواحی حجاز و مصروشام‌وعراق‌و روم و آذربایجان واران و خراسان دیدارکرده است[۲] .

آنچه از آثار خود شیخ برمیآید وی در سال ۶۰۰ هجری در مصر بود : «وقتی‌ایـن ضعیف در سنه ستمائه بدیار مصر رسید»[۳] این عبارتی است که در تحریر ثانوی مرصادالعباد آمده، و در تحریر اولی نه‌مصر دارد ونه‌سنهٔ ستمائه، و بجای آن مینویسد : «وقتی درشام..» و چون در اصالت هیچیك از دو روایت‌تردید نیست استنباط میشودکه در همان سال هم‌ازشام وهم از مصر دیدن‌کرده است .

گویا در همان سفر سال ۶۰۰ سعادت زیارت خانهٔ خدا را نیز یافته است :«این‌ضعیف خلوتخانهٔ خواجه را بر کوه حرا بمکه زیارت‌کرده است غاری است بر آن کوه سخت‌باروح»[۴].

نجم‌الدین قبل ازسفرحج یا بعد ازآن بخوارزم وخراسان رفته و آن دیار محل‌تربیت فکری و معنوی او بوده است در راه خوارزم در نیشابور باشیخ محمد کوف از مشایخ اواخر قرن ششم[۵] دیدارکرده است و روایتی را در بارهٔ شیخ علی مؤذن ازوی شنیده .

همهٔ تذکره نویسان اتفاق دارندکه نجم‌الدین از اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری‌بوده که تربیت وی حوالهٔ شیخ مجدالدین گشته است . و چون آندوبزرگ در خـوارزم مقام داشتند تردیدی نیست‌که سالهائی ازعمر نجم‌الدین (سالهای آغاز سلوك او) درآنشهر سپری گردیده است ، وی در بارهٔ اقامت خود درخوارزم مینویسد : «این ضعیف در خوارزم سالگی را دید او را شیخ ابوبکر میگفتند ازخراسان از ولایت جام بود ....»[۶] و نیز در خراسان(ظاهرادر نیشابورکه دارالملك خراسان و محل خانقاه اصلی شیخ اومجدالدین بغدادی بود[۷] بارشاد و تربیت سالکان اشتغال ورزید :«وقتی‌این ضعیف در خراسان جمعی درویشانرا بخلوت‌نشانده بود و درویشی را بخدمت ایشان نصب‌کرده . در بعضی مکاشفات چنان میدیدکـه از حضرت خداوندی امـدادلطف بهریك از خلوتیان میرسید و از هـرخلوتیی نصیبی خاص بدان خادم میرسیدکه خدمت ایشان میکرد»[۸]

---

۱ ــ متن : ۴۹۸ ۲ ــ الوافی نسخه‌کتابخانهٔ ملك ۳ ـ مرصاد : ص ۴۶۰

۴ـ متن: ۲۸۱ ۵ ـ ص۴۸مقدمه، ۱۰۹متن حاشیهٔ۱. ۶ـ متن: ۲۳۳ ۷ـ رك: مجدالدین بغدادی بقلم نگارنده ، مجلهٔ یغما ، سال ۱۳۳۷ ص ... ۸ ـ متن : ۵۳۸

مهاجرت ازخوارزم

نجم‌الدین که بعلت اشتعال آتش اختلافات مذهبی دلخوشی ازمولدو منشأ خود نمیتوانست داشته باشد ، در خوارزم هم خاطر آسوده‌ای نداشت . خوارزم تختگاه پادشاهی بود که بمعتزله مهرمیورزید و تعصبی در مذهب اهل‌سنت و جماعت نداشت و تحت تأثیر فخررازی بحکمت و فلسفه متمایل بود ، احترام صوفیان را گوش نمیداشت . همو بود که شیخ مجدالدین مراد نجم دایه را در جیحون انداخت ، وبهاء ولدپدر مولانا جلال‌الدین محمد علیرغم او بلخ رایله کرد و راه روم درپیش گرفت[1].

خوارزمشاه بچند علت با خلیفه‌الناصر لدین‌الله (۵۷۵ ـ ۶۲۲)صفائی نداشت و ازعلمای مملکت خود فتاوی چند گرفت‌مبنی براینکه بنی‌عباس محق بخلافت نیستند باید یکی‌ازسادات حسینی را باین مقام برگزید بهمین نظر خلیفه‌را معزول اعلام‌کرد ، نام او را ازسکه‌وخطبه انداخت و یکی از سادات ترمذی را خلیفه خواند[2] پیداست نجم‌الدین رازی‌که تعصب شدید او را در مذهب اهل سنت و جماعت در سطور بعد خواهیم دید نمیتوانست در چنین محیطی دلخوش باشد.

بسوی باختر

مقارن حملهٔ مغول نجم دایه نیزمانند اکثرمردم آن روزگاردرجهت مقابل حملهٔ مغول روبسوی ولایات غربی مینهد . تاریخ عزیمت نجم‌الدین روشن نیست و حتی نمیتوان گفت‌که آیا حملهٔ مغول موجب مسافرت او گردیده‌یا دل‌آزردگی او از محیط فکری و مذهبی خوارزم .

آوازهٔ خروج مغول از همان سال ۶۱۴ که علاءالدین محمد خوارزمشاه باهنگ فتح ممالك عراق و تسخیر بغداد و قهروقمع خلیفه‌الناصرلدین‌الله از خوارزم در حرکت آمددر افواه منتشر شده بوده است و شمس‌قیس رازی مؤلف‌المعجم در همان سال وبهمان مناسبت خوارزم را ترك گفت[3]. بالاخره چنگیز درسال ۶۱۵ ببهانهٔ قتل‌بازرگانان تتارباترارعزیمت کرد و در سفر ۶۱۶ جندراگشود و شهرهای شمال شرقی یکی پس از دیگری بچنگ مغول افتاد[4] و از همان سال وحشت و هراس موجب فرار مردانی گردیدکه از جمله آنها یاقوت در همان سال ازبلخ گریخت وعوفی مولف لباب‌الالباب نیز در همان سال‌یاسال بعدبهندرفت.

از فحوای سخن نجم‌الدین برمیایدکه وی جزوآخرین گروه گریزندگان است که‌در سال ۶۱۷ پای براه نهاده است . چنگیز بعد ازگشودن بخارا و سمرقند لشکریان خود را بچند دسته منقسم نمود و هرقسمت را برای تسخیر ولایاتی از ممالك خوارزمشاهی مأموریت داد .

۱ ـ رساله زندگانی مولانا ص ۹ ۲ ـ تاریخ مغول . ۳ ـ المعجم ص ۲ ـ ۳
۴ ـ جهانگشا ص ۷۳

سه‌تومان از لشکریان‌را بفرماندهی جبه‌نویان‌وسبتای بهادر وتغاجار بدنبال‌خوارزمشاه فرستاد وبدانان دستور دادکه در راه بهیچوجه توقف نکنند و تاخوارزمشاه را فرونگیرند از پای ننشینند و همه بآهنگ شاه باشند و متعرض بلاد سرراه نشوند.
جغتای واکتای را به سوی گرگانج دارالملك خوارزمشاهان فرستاد و خود تابستان‌را در حوالی نخشب (نسا ، نسف) ماند . خوارزمشاه از راه بلخ ـ ترمذ ـ طـوس ـ نیشابور ـ بسطام ـ ری ـ قلعهٔ فرزین ـ همدان ـ قلعه‌قارون ـ حصار سرچاهان ـ طارم ـ آمـل بجزیـرهٔ آبسکون پناه برد و درآنجا بودکه روزگارش سرآمد .
نجم‌الدین«ازاستیلای‌لشکر مخذول‌کفارتتار درشهورسنه سبع‌عشروستمائه»[۱] ذکرمیکند و این حادثه یورش جبه‌وسبتای است‌که در ربیع‌الاول ۶۱۷ از جیحون‌گذشتند و از راه‌بلخ‌و هرات بطوس رسیدند . در آنجا جبه از راه مازندران بـری رفت و سبتای از راه دامغان و سمنان بآن شهر رسید و بدنبال خوارزمشاه روی بهمدان نهادند .
نجم رازی خود دربارهٔاین سالهای پرآشوب حیات خود چنین نویسد : «تا این‌ضعیف در بلاد عراق وخراسان‌گاه در سفر وگاه درحضر بود ازتعویقات و آفات فتنه‌های‌گوناگون فراغت و فرصت نمی‌یافت ... چه هرروز فتنه‌ای بنوعی دیگر ظاهر میشدکـه موجب توزع خاطر بود . خودگوئی فتنه در آن دیار وطن دارد ... معهذا بدان فتنه‌ها راضی نبودیم، و قضای‌آسمانی وتقدیرربانی راگردن ننهادیم ، و بصبر وتسلیم پیش‌نیامدیم ، وشکرنعمت دین و اسلام نگزاردیم. تالاجرم ناگاه صدمات سطوات «ولئن‌کفرتمان عذابی لشدید» درآن‌دیار و اهل‌آن دیار رسید، و بشومی فسق فساق وظلم ظلمه... دمار از آن ولایت و اهل‌آن ولایت برآورد .. . در تاریخ شهورسنهٔ سبع‌عشره وستمائه لشکر مخذول‌کفارتتار خذلهم‌الله‌ودمرهم استیلایافت برآن دیار ... تا ازیك شهرری‌که مولد ومنشأ این ضعیف است و ولایت‌آن قیاس کرده‌اندکمابیش پانصدهزار آدمی بقتل آمده است واسیرگشته ...
مقصود این‌که چون قهر وغلبهٔ این ملاعین مخاذیل پدید آمد این ضعیف قرب‌یك‌سال در دیار عراق صبرمیکرد برامیدآنکه مگرشب دیجور این فتنه و بلارا صبح عافیتی بدمـد و خورشیدسعادت طلوع کند، هرگونه تحمل مقاسات‌شدایدومحن‌میکرد تاازسراطفال وعورات نباید رفت ، و از صحبت دوستان وعزیزان مفارقت نبایدکرد ، وبترك مأوی ومسکن نبایـد گفت . نه‌روی آن بودکه متعلقان را بجملگی از آن دیار بیرون آورد ونه‌دل بارمیداد که جمله را درمعرض هلاك وتلف‌بگذارد. عاقبت چون بلابغایت رسید ومحنت بنهایت، وکاربجان رسید وکاردباستخوان، الضرورات تبیح‌المحظورات بربایست خواند، ومتعلقان را جمله‌بترك گفتن و من نجابرأسه فقدربح راغنیمت شمردن و برسنت‌الفرارممالایطاق من سنن المرسلین رفتن و عزیزان را ببلا سپردن[۲].

۱ ـ متن ، ص ۱۶   ۲ ـ متن ، ۱۶ تا ۱۹

این ضعیف از شهر همدان که مسکن بود بشب بیرون آمد با جمعی درویشان وعزیزان در معرض خطری‌هرچه تمامتر درشهورسنهٔ ثمان عشروستمائه براه اربیل ، وبرعقب‌این‌ضعیف خبرچنان رسید که کفارملا عین‌دمرهم‌الله واخزاهم بشهر همدان آمدند و حصار دادند ، واهل شهر بقدر وسع بکوشیدند ، و چون طاقت مقاومت نماند کفار دست یافتند و شهر بستدند ، و خلق بسیار را شهید کردند ، وبسی اطفال را وعورات را اسیر بردند و خرابی تمام کردند . و متعلقان این ضعیف راکه بشهر ری بودند بیشتر شهید کردند ...[۱]

نجم رازی این داستان راکوتاه‌تر و روشن‌تر در مقدمه مرموزات بازمی گوید : «چون آفت‌فتنهٔ کفارتاتار... از دیار خراسان ببلادعراق رسید وبلای ایشان درازکشید مدت‌یك‌سال تجلد وتصبر می‌نمودم ... تا مگر آن فتنه مندفع شود ... از بلاد عراق که وطن مألوف بود باضطرار رحلت کردم ... و بی‌اختیار روی بکربت غربت آوردم ... بـاجمعی از اصحاب خلوات روی در راه نهادم ...

از این نوشته‌ها استنباط میشود که اولا مؤلف قبل از استیلای مغول از ظلم‌ظلمه(ظاهرا اختلافات مذهبی و چیرگی معتزله درخوارزم) در توزع خاطر بـوده و بعداز ظهور فاجعهٔ مغول سالی درری که «وطن مألوف ومسکن مشغوف» او بودو بعد در همدان میگذرانیده‌ودر قتل‌عام فجیع همدان مجبور بترك آنشهر گردیده است . اکنون باید دید تاریخ دقیق فاجعهٔ جانگداز همدان کی بوده است ؟

مغول دوباربهمدان تاخته‌است‌بار اول درسال ۶۱۷ سپاهیان تتار در تعقیب‌خوارزمشاه بهمدان رسیدند . رئیس شهر که ظاهراً علاءالدوله امیرسید فخرالدین خسروشاه پسرامیرسید مرتضی، فخرالدین علاءالدوله عربشاه ممدوح راوندی بود با هـدایائی از امـوال وجامه و ستوران پذیره شد و برای اهل شهر امان خواست . مغول همدان را امان دادند و ازآنجای بزنجان و آنگاه بقزوین شدند و از مردم قزوین که در برابر آنان پایداری میکردند چهل هزارتن کشتند[۲] .

---

۱ ـ متن : ۱۹ و ۲۰ نسخ خطی مرصاد در این مورد در بارهٔ سرنوشت خانوادهٔ مؤلف اختلافات عمده‌ای دارد . بشرح ودلائلی که در توضیحات آخـرکتاب (ص۵۶۲) گفته‌ایم چنین استنباط می‌شود که‌بعداز فرار مؤلف به‌آسیای صغیرضمن‌اخباری که ازکشتارهای تتار میرسید ، اوگمان میکرده‌است که زن و فرزندانش در ری‌کشته شده‌اندو همین را درتحریراول کتاب‌ثبت کرده ، ولی ظاهراً بعدها خبرسلامت آنان را بازیافته واین‌نکته را از تحریر دوم‌کتاب‌حذف کرده است .

۲ ـ رك : جهانگشا وابن‌اثیر حوادث‌سالهای ۶۱۷و ۶۱۸ . راجع بخاندان علاءالدوله همدان رك : راحة‌الصدور ص ۴۵ ـ یادداشتهای قزوینی ج ۳ ص ۲۰۱ ـ مجمل‌التواریخ ص

گروهی از مغول درحوالی همدان بودندکه زمستان‌فرارسید و برف‌سنگینی فروبارید. آنان بآذربایجان رفتند و تبریز را فروگرفتند و در ذی قعدهٔ ۶۱۷ بر بلادگرج تسلط یافتند و در چهارم صفر ۶۱۸ مراغه راگشودند و آهنگ تسخیر اربیل‌کردند در همان ایام بودکه بیرون شهر همدان فرود آمدند و خیمه‌وخرگاه زدند. در همدان شحنه‌ای از مغول اقامت داشت‌که فرمان میداد اموالی برای مغول بفرستند و چون رئیس همدان حسن‌تدبیررا با مغول مدارا و مماشات میورزید مردم خشمگین‌کینه‌جوی غوغاکردند و از ارسال‌مایحتاج مغولان سرباززدند و با رئیس شهر خشونت‌گرفتندکه توما را ازکفار بـدتری. رئیس‌گفت من نیز یکی از شما هستم هرچه‌میخواهید بکنید مردم‌بفرمان فقیه شهر شحنهٔ مغول راکشتند وباتتار از درکینه وستیز درآمدند. سپاهیان تتارکه در نزدیکی شهر مقام داشتند همدان را حصار دادند مردم بهدایت رئیس وفقیه سه‌روزپای فشردند وعدهٔ‌کثیری از مغول را کشتند. سرانجام مغولان برشهردست یافتند و آنرا سوزانیدند و مردم‌آنرا قتل‌عام‌کردند.[۱]

این تفصیلی است‌که‌درکامل ابن‌اثیر آمده و از جهانگشا و منابع دیگر فوت شده‌است این واقعه چون بلافاصله بعد از فتح مراغه (در روز ۴صفر ۶۱۸) اتفاق افتاده و بنابه‌اشارهٔ نجم‌رازی‌یکسال بعد ازآغاز استیلای مغول بوده‌ظاهراً بایددر اواخر صفر و اوایل‌ربیع‌الاول همان سال (مصادف با اواخر فروردین و اردیبهشت) اتفاق افتاده باشد.

اربیل نه اردبیل

نسخ‌کهن ما تصریح داردکه مولف «از شهرهمدان‌که مسکن او بود بشب بیرون آمد ... براه اربیل» ولی درکلیهٔ نسخ جدیـد ونیز در دو نسخه مطبوعه و یك منتخب مرصاداربیل باردبیل تحریف یافته زیرا این نام بگوش‌کاتبان ایرانی ناماًنوس بوده است وبالنتیجه‌کلیهٔ‌محققانی‌که ترجمهٔ حال نجم‌الدین را برمبنای‌نسخ متداولهٔ مرصادالعباد نوشته‌اند از آنجمله استاد دانشمند فقید عباس اقبال در تاریخ مغول[۲] و مرحوم ملك‌الشعراء بهار در سبك شناسی[۳] مرتکب این اشتباه شده‌اند.

نویسندهٔ‌این سطور ازآن روزبازکه این تفصیل را در نسخهٔ چاپی مرصادالعبادخوانده بود همواره با خود میاندیشیدکه نجم‌الدین برای فرار ازسیل تتارچرا روی بسیل‌نهاده‌است؟ و باتوجه باینکه ویرانگران تتار از شمال بسوی همدان بازمیآمدند وی از چه‌راهی خود را باردبیل رسانیده است؛ در حالی‌که مسیراو بناچار ازمراغه و تبریز بایستی باشد. وآنگاه چگونه از اردبیل مجدداً بروم رفته است‌که راهی درازبود باین ترتیب: اردبیل ـ تبریز ـ مرند ـ خوی ـ برکری ـ ارجیش ـ منازگرد ـ خنوس ـ ارزن الروم ـ ارزنجان ـ سیواس ...[۴]

تا وقتی‌که در نفثة المصدور نورالدین محمد زیدری خواندکه مؤلف آن کتاب بسال

۱ـ رك: ابن‌اثیر. چاپ بیروت، ج۱۲ ص۳۸۰ ۲ـ ص۴۹۹ ۳ـ ج۳ ص۱

۴ ـ نزهةالقلوب نسخه متعلق به نگارنده

۶۲۸ بعد از کشته شدن سلطان‌جلال‌الدین منکبرنی آنگاه که درجستجوی مأمن‌وماوائی بغرب رفته و به «آمد» (= دیاربکر) رسیده‌از راه ماردین ـ اربیل ـ ارمیه بایران باز گشته‌است[1] بخاطرش گذشت که شاید مقصد نجم‌الدین اربیل بوده وکاتبان درنسخ تحریف رواداشته‌اند . نزدیکی اربیل بهمدان (در مقایسه با فاصلهٔ همدان باردبیل) اساس این حدس بود . بعد ها وقتی‌که درکامل ابن‌اثیر خواند که برای مقاومت در برابر تتار بفرمان خلیفه سپاهیانی در اربیل فراهم‌آمدند این نکته متصور شدکه آن دیار از امن و سلامت برخوردار بوده است و حدس پیشین قوت‌گرفت . اینك‌شادم‌که بابدست افتادن نسخ قدیمی و تصحیح متن حدس‌سابق بیقین پیوسته و غبارشك و تردید برخاسته است .

علت مهاجرت بەروم

در فرار از مقابل سیل تتار دیار روم مسیر ومقصد طبیعی مؤلف‌بوده است . از این‌گذشته‌خود وی امن و آسایش آن سامان و دین‌دوستی و دانش پروری سلجوقیان روم را علت توطن خود در آن دیار ذکر میکند و چنین‌میگوید: «وچون امیدازوطن و مسکن مألوف‌منقطع شد صلاح دین و دنیا درآن دیدکه مسکن‌دردیاری سازدکه در اواهل‌سنت وجماعت باشند و ازآفت بدعت و هوی‌وتعصب (ظاهراً معتزله)پاك بود و بامن وعدل‌آراسته باشد ورخص اسعار وخصب‌معیشت بود و درآن‌دیار پادشاهی دیندار دین پرورعالم عادل منصف‌متمیز باشدکه قدراهل دین داند وحق‌اهل فضل شناسد . هرچندتفحص کرد از ارباب نظر واصحاب تجارت‌که براحوال بلاد و اقالیم جهان وقوف داشتند بـاتفاق گفتند دیاری بدین صفات وبلادی‌بدین خاصیات در این وقت بلاد روم است‌که هم بمذهب‌اهل سنت و جماعت آراسته است و هم بعدل و انصاف وامن ورخص پیراسته و بحمدالله‌پادشاهی‌در آن دیار از بقیت‌آل سلجوق و یادگار آن خاندان مبارك است‌که هرآسایش و راحت وامن و فراغت‌که از اهل اسلام یافتند از سایهٔ چترهمایون آن خاندان یافتند ... چون این‌ضعیف را این معنی محقق‌گشت دانست‌که اسباب جمعیت و فراغت دل پروری و نشر علم و دعـوت بندگان بحق‌و رعایت حقوق اصحاب خلوت جز در آن دیار مهنا ومهیانگردد خصوصادرپناه دولت این خاندان‌مبارك‌که دعاگوئی این‌خاندان این ضعیف را ازآباء واجداد میراث‌رسیده است و حقوق نعم‌ایشان برذمت این ضعیف و جملهٔ اهل اسلام متوجه، واجب شناخت بی‌توقف روی بدین خطهٔ‌مبارك‌نهادن ودرحریم این ممالك‌که هرروز در افزون باد و ازشروکیدکفار محفوظ ومصون مقام ساختن . چون سعادت مساعدت نمود و توفیق رفیق‌گشت افتان‌وخیزان

---

۱ ـ نفثةالمصدور چاپ ۱۳۰۷ تهران ص ۷۲ .

با جمعی‌عزیزان بحدود این‌دیار مبارك رسید بشهرقیصریه و ازاتفاق حسنه‌فتح‌این‌فتوح‌درماه مبارك رمضان افتاد ... و درین موسم شریف عزلتی اختیارکرده شد ...»

مطابق ضبط تحریر نخستین مرصادالعباد نجم‌الـدین در رمضان ۶۱۸ یعنی تقریباً ۶ ماه بعد از فرار ازهمدان بقیصریه رسیده است. و در مقدمهٔ مرموزات اسدی گوید :«درشهور سنهٔ ثمان‌عشر وستمائه از راه دیار بکر به دیار روم رسیدم» .

دیدار سهروردی

درهمان سال‌شهاب‌الدین ابوحفص عمرسهروردی نیزدرروم بود اواز جانب خلیفـه ناصرلدین‌الله بسفارت بدربـار علاءالدین کیقباد اول بقونیه رفته بود وی‌حامل‌منشورسلطنت ونیابت حکومت ممالك روم وتشریف شهریاری ونگین ازجانب خلیفه برای‌آن پادشاه بود[1]ومقرعه حدودکه چهل‌چوب باشد به‌پشت‌آن سلطان‌کوفت وظاهراً این روش‌نسبت بهمهٔ سلاطین‌آن زمان معمول بوده است.[2] درملطیه دوعارف ایرانی‌را اتفاق ملاقات افتاد.

این به افتادکار، ودیدارنجم‌الدین غریب ۴۵ ساله، با سهروردی محتشم ۷۸ ساله در شهرملطیه بود وقتی‌که سهروردی پس‌ازانجام مأموریت از قونیه ببغداد بازمیگشت .

ابن‌بی‌بی درپایان شرح سفرسهروردی سخن‌را باینجا میرساند :

> درآن ایام ، شیخ ربانی غواص بحارسبع‌المثانی ، عارف‌الحقایق فارغ شواهق الرقایق نجم‌الملة والدین [...] الرازی‌المعروف به دایه رحمه‌الله‌کتاب مرصادالعباد راکه برجمله طرق اهل سلوك از سوقه وملوك مشتمل است وهرصنفی‌را درآن‌تصنیف حظی‌کامل‌حاصل باشد به نام حضرت علیاء شهریارانام تألیف فرموده بود.درمحروسهٔ ملطیه ــ وارداً من بغداد ــ بخدمت شیخ رسید وکتاب را بـه مطالعهٔ همـایون شیخ مشرف‌گردانید . آفرین وتحسین تمام یافت وازخدمت شیخ درتعریف مصنف ومصنف مکتوبی به جواهر زواهر مکلل به مبالغه وبلاغت هرچه بیشتر درقلم‌آمده صادر شد چون بخدمت سلطان پیوست از انواع اصطناع واصناف قبول در قلوب قسطی مستوفی وتعظیم استیفاکرد و بعدد هرحرف طرف‌آمال خود را به مال مالامال‌گردانید».

این‌گفتهٔ ابن‌بی‌بی‌که سهروردی نامه‌ای درمعرفی وتوصیهٔ نجم رازی‌به‌سلطان‌سلجوقی نوشته است . درمرصاد نیزآمــده : « درین معنی بخط شریف حرفی چند بنواب حضرت در قلم‌آورد ».

۱ـ ابن بی‌بی‌چاپ عکسی ، ۲۲۹ تا ۲۳۴ ۲ـ رساله زندگانی مولانا ، ۲۵ ح

اما چندنکته درسخن اومبنی برخطا یا ابهام یا لااقل‌مغایر باگفته‌نجم‌رازی‌است: اینکه می‌گوید: «مرصادالعبادرا که... بنام‌حضرت‌علیاء شهریار انام تألیف‌فرموده بود ، درمحروسهٔ ملطیه‌وارداً من‌بغداد ـ بخدمت شیخ رسیدو کتاب‌را بمطالعهٔ همایون‌شیخ‌مشرف گردانید»دواشکال دارد . یکی اینکه مرصادالعباد در آن تاریخ هنوز بنام‌کیقباد نشده بود ، نجم رازی تحریر اول‌کتاب را « بالتماس‌اعزه درویشان » وبرای‌آنان نوشته بود ، ودرآن‌کتاب نامی‌ازکیقباد نبود . بعد ازدیدارسهروردی‌وتشویق‌او که مؤلف بدرگاه‌کیقباد برود و در روم بپاید تحریر دومینی ازکتاب‌آماده‌کرد ونام سلطان سلجوقی روم را درآن مندرج ساخت . تصوراینکه‌قبل از دیدار سهروردی خود نجم رازی بفکر اهداء‌کتاب بکیقباد بوده البته موردی ندارد زیرا نخستین‌تحریرکتاب را حتی بعد از دیدارسهروردی(ظاهراً) دررمضان ۶۱۸ درقیصریه‌بدست مریدان داده است وآنگهی اگر این‌خدمت ، نیت وابتکارخود اوبود دلیلی نداشت‌که آن‌را به سهروردی ببندد .

اشکال دیگر درتعبیر « وارداً من بغداد » است . ظاهراً ابن‌بی‌بی تصور میکرده کـه مؤلف مرصاد از بغدادآمده است . درحالی‌که بنا بتصریح‌خوداودرمرصاد ومرموزات‌ازعراق می‌آمد از راه دیار بکر واربیل وهمدان . و اگر این تصور پیش‌آیدکـه سرراه از بغدادهم گذشته است چرا آن را ضمن‌گزارش سفر درکتابهای خود ناگفته‌گذاشته است؟.

این اشکال شدیدتر می‌شود وقتی‌کـه ابن بی‌بی بعد ازذکرپیوستن‌نجم رازی بخدمت سلطان وبرخورداری ازاصطناع وقبول او بدنباله سخن می‌افزاید :

« و شاکر لطایف وذکرعوارف بارگاه سلطنت بمقر خلافت عودت ساخت . و سلطان بعد از مفـارقت شیخ عزیمت قیصریه ساخت . چون شیخ بدارالسلام بخدمت امام پیوست اصناف الطاف وحسن اعتقاد سلطان را اعادت وتکرارفرمود ...

اما تردیدی نباید داشت‌که این اشکالات ناشی ازضعف تألیف درسخن ابن‌بی‌بی است. وآن « وارداً من بغداد » واین « به مقر خلافت عودت ساخت » بسهروردی مربوط است نه بنجم رازی.[1] زیرا علاوه براینکه اوازبغداد نیامده بود اولادرتحریردوم مرصاد(ص۲۳متن) اندرزهای « شیخ دانای مرشد شهاب » را داردکه : « درین دیارمبارك بپای، در حریم این ممالك ثبات نمای، ... بقیت عمر درپناه این پادشاه جوانبخت بسربر». واین، عزم‌مؤلف‌را باقامت در روم میرساند ، ثانیاً نسخه‌ای را کـه تحفه‌کیقباد داشته ، در اول رجب ۶۲۰ در سیواس تمام‌کرده است . وقرائنی مبنی براقامت او در روم در دست است .

---

۱ ــ رك : مقدمهٔ علامـه استاد مجتبی مینوی بررساله عقل و عشق چاپ بنگاه ترجمه و نشرکتاب .

ازجمله جامی در نفحات ذکری از ملاقات نجم رازی با مولوی وصدرالدین قونیوی دارد که اگر صحیح باشد اقامت بیشترشیخ را درديار روم واحتمالا درقونیه میرساند. میگوید « . . . به‌روم رفت و وی را با شیخ صدرالـدین قونیوی و مولانا جلال‌الـدین رومی اتفاق ملاقات افتاد .

گویند وقتی که دریك مجلس بودند نمازشام قائم شد ، از وی التماس امامت کردند در هردورکعت قل یا ایها الکافرون‌خواند . چون نمازتمام‌کردند مولانا جلال‌الدین‌رومی باشیخ صدرالدین بروجه طیبت گفت که ظاهراً یك‌بار برای‌شما خوانده ویك بار برای‌ما »[1]

چنین‌ملاقاتی (اگراتفاق افتاده باشد) یا قبل ازسفرهفت ساله مولوی بشام[2] بایدباشد یعنی در فاصله سالهای ۶۱۸ تا ۶۳۰ ، و این با توجه به سن‌کم مولـوی در آن سالها بعید بنظر میرسد یا باید بعد از بـازگشت مولوی از شام ونشستن او برمسند ارشاد بعـد از سال ۶۳۷ باشد.

سه سال در بدری

نجم‌رازی در رمضان سال۶۱۸ « با جمعی درویشان وعزیزان» بشهر قیصریه رسیده بود ودرآنجا عزلتی اختیارکرد «وفرصت و فراغت و جمعیت‌خاطررا غنیمت شمرد» ونخستین‌تحریرمرصادالعباد را « بالتماس جماعت اعزهٔطلاب» ازسواد ببیاض‌رسانید. واین‌شش‌ماه بعد ازعزیمت او ازهمدان بودکه بقرائنی‌آن‌را دراواخر صفر و اوائل ربیع‌الاول حدس زدیم .

درتحریر دومین‌کتاب نیز ذکررمضان۶۱۸ هست، اما علاوه برشرح دیدارسهروردی واهداءکتاب بنام‌کیقبادخاتمتی‌دارد مبنی‌براینکه نسخه را مؤلف «روزدوشنبهٔ اول‌رجب ۶۲۰ درسیواس» بخط خود برای‌کیقباد نوشته است .

با اینکه بگفته ابن‌بی‌بی کیقباد اول «بعدد هرحرف مرصادالعباد طرف‌آمال نجم‌رازی را به مال‌مالامال گردانیده بود » وبا وجوداندرزهای سهروردی که در روم‌بیاید ودامن‌درگاه سلطان سلجوقی را ازدست ندهد ، و علی‌رغم‌آنهمه ستایشها ازکیقبـاد ، شیخ ما احساس قدر ناشناسی می‌کند، روم را می‌گذارد وهمراه شاگردان ومریدان روی بارزنجان‌می‌نهد . خبر این سفر را کـه بوی‌گله از کیقباد و دستگاهش از آن بمشام میرسد در مقدمهٔ مرموزات چنین‌میخوانیم :

« درشهورسنه ثمان عشروستمائه ازراه دیار بکر به‌دیار روم رسیدم . وسه سال درفراز ونشیب‌آن دیار می‌گردیدم، ودرهرشهری مدتی‌می‌باشیدم وازنقد وقت برسرهرقوم‌می‌پاشیدم

۱ـ نفحات‌الانس چاپ تهران : ۴۳۵ ونیز لطائف‌الطوایف فخرالدین علی‌صفی، ۱۷۰

۲ـ زندگانی مولانا، ۳۷،۴۳،۴۴.

دررستهٔ‌آن بازارها هرمتاع را رواج دیدم الا متاع دین‌را، وهرمزور وملبس‌را خریداریافتم الا اهل یقین‌را . ارباب شریعت وطریقت را بازارکاسد و بیع فاسد بود، اما اصحاب‌طبیعت‌و وقیعت‌را قدروقیمت می‌افزود. همه مهرهٔ خزفی‌می‌خریدند و بگوهرصدفی نمی‌نگریدند . کس ندیدم درآن دیارکه مشك ازپشك فرق‌کند، یا تمییزمیان اهل‌صدق وزرق‌کند. هرچند وضیع وشریف آن‌دیاررا بیازمودم، البستان‌کله‌کرفس‌نمودم . چون‌دیدم‌که لیس فی‌الدار دیار، بکلی دل بر گرفتم ازآن‌دیار... چارتکبیری‌صادقانه برآن‌جمله‌کردم ، وبی‌هیچ‌گله‌آن‌گله‌راعاشقانه یله‌کردم . وبازافتان‌وخیزان با جمع عزیزان روی براه نهادم ... دست تقدیرعنان تدبیررا برصوب ارزنجان بجنبانید ».

در ارزنجان

ارزنجان، در۳۵ فرسنگی‌غرب ارزروم ازهمان روزگارساسانیان و جنگهای ایران و روم خــارج از دیار روم شمرده می‌شد و استقلال گونه‌ای‌داشت. مقارن با ورود نجم رازی یك مرکز تجارت واقتصاد بود وبقول ابن‌بطوطه ـ که یك قرن‌بعد بآنجا رسیده ـ «اکثرساکنانش از ارمنیان‌بودند» واگرهم رباط وخانقاهی برای پذیرائی از غریبان و درویشان داشته اما درهرصورت مردمش روی‌خوشی به‌نجم‌رازی وهمراهانش‌نشان ندادند و او از خست ونامردمی‌ونخوت مردم وعشق‌آنان‌به‌مال‌وجاه ونعمت می‌نالد ومیگوید امید از آنان بریدم .

نجم‌رازی‌تنها یك امیدمی‌توانست داشته‌باشد وآن‌دانش دوستی وهنرپروری‌فرمانروای ارزنجان بود . علاءالدین داود دوم ملك این نــاحیه تحت‌الحمایهٔ سلطان سلجوقی روم‌بود. پدرداود، فخرالدین بهرامشاه ، نوه منکوچك و داماد سلجوقیان روم بود وبیش‌از۶۰سال‌در ارزنجان وکماخ فرمان راند و بگفتهٔ ابن‌اثیر در ۶۲۲ درگذشت . او همان است‌که نظامی مخزن‌الاسراررا در۵۷۲ بنام اوساخته وجلدی از تاریخ بلعمی‌که در۵۸۶ برای‌کتابخانهٔ او کتابت گردیده اینك درکتابخانه‌آستان قدس رضوی موجود است.

ملك داود هم عشق به دانش وهنر وادب را از پدر بارث برده بود ، وخودشعرفارسی می‌گفت . نجم رازی باین امیدها در جلب نظر او وکسب تقربش‌کوشید امــا اطرافیان ملك مــانع ازتقرب اوشدند ناچار صلاح درآن دیدکه رساله‌ای بنام داود بپردازد . خلاصه‌ای از مطالب مرصادالعباد را با طرحی‌نو بنام این فرمانرواآماده‌کرد وآن را « مرموزات اسدی درمزمورات داوودی» نامید .

خبرسفرنجم رازی را به ارزنجان تنها دریك منبع داریم وآن مقدمهٔ‌همان«مرموزات» است. برای تعیین تاریخ این‌سفروتاریخ تألیف مرموزات دوقرینه دردست است . ازیك‌طرف درمقدمه همان‌کتاب سخن ازسه سال‌گردیدن درفرازونشیب دیار روم است وچون عزیمتش‌از

ایران و ورودش بروم‌در سال۶۱۸ بوده ناچار سه‌سال بعد از آن در ۶۲۱ باید به ارزنجان رسیده باشد ، قرینهٔ دیگر اینکه در مرموز هفتم در «تواریخ ملوك» آخرین خلیفه عباسی را ناصرلدین‌الله ذکر کرده واو را بادعای«متع‌الله‌المسلمین بطول بقائه» نام‌برده، وبنابراین تحریر این رساله مؤخر بررمضان ۶۲۲ نبایدباشد زیرا مطابق اصح‌روایات ناصر عباسی‌در همان تاریخ درگذشته و جانشینش الظاهر بامرالله روز اول شوال ۶۲۲ بهمبایعت نشسته‌است[1]

ارزنجان در فرمانروائی‌کوتاه مدت داود وضع آرام و آسوده نداشت . ناسازگاری سرکردگان ارزنجان با ملك جوان و پناهندگی آنان بدربار کیقباد و حمایت او از آنـان موجب شدکه داود بمخالفت با سلطان سلجوقی برخیزد . و اگرچه ابتدا سفری بقونیه رفت و پیمان وفاداری بست اما در بازگشت بارزنجان نامه‌ها و فرستادگانی بنزد جهانشاه ملك ارزروم ، و اشرف ایوبی ملك جزیره و اخلاط وسلطان‌جلال‌الدین‌خوارزمشاه ، و علاءالدین نومسلمان از اسماعیلیه‌الموت فرستاد باین امیدکه آنان را برضدکیقباد بـرانگیزد . خبر این‌کوششها بکیقباد رسید و او در بهار ۶۲۵ لشکر بـارزنجان‌کشید و داود را دستگیر و باقامت در آقشهر و آب‌گرم قونیه مجبورش ساخت و فرمانروائی منکوچکیان‌پایان‌یافت[2].

بسوی بغداد

مدت سیر وسفر و اقامت نجم‌رازی در روم نامعلوم است. مردی‌که روز نخست بعد از تحقیق و تفحص باعزم و ارادهٔ راسخ‌باقامت دائم در روم وارد آن دیار شده بودکی وچراآن‌سرزمین را ترك‌گفت؟ مطابق نوشته‌اش در مقدمه مرموزات درآن سه سال متاع دین ومعرفت را درآن دیار خریداری نیافت وبارزنجان‌رفت. مسلمانان ارزنجان هم «رو نیاورده سوی قبلهٔ او» ، دل‌آزرده‌اش‌کردند ، شاید ملك آن شهر هم بسبب‌گرفتاری به‌بیوفائی اطرافیان خود و قهر سلطان روم فرصت پرداختن باو نداشته و او ناچار شده باشد از همان راه به پایتخت ممالك اسلامی ، بغداد رود ، آنجاکه سالیان درازی از اواخر عمر را در آنجاگذرانیده و هم در آنجا آرمید . اگر چنین باشد مشکل عبارت «عودت بغداد» در اوامرالعلائیهٔ ابن‌بی‌بی، و سفارت نجم‌رازی از بغداد به تبریزحل شده خواهد بود .

بروایت‌نسوی[3] نجم‌الدین در اواخر سال ۶۲۲ بهمراه مردی بنام رکن‌الدین عطاف از بغداد بعنوان سفیرالظاهربامرالله خلیفه عباسی برای‌اعلام بشارت جلوس او[4] بتبریز بنزد جلال‌الدین خوارزمشاه رفت. رکن‌الدین بعنوان سفیر مقیم درتبریز ماند ونجم‌الدین‌بهمراه

---

۱ ـ تجارب‌السلف ۲ـ ابن بی‌بی ص ۳۵۴ ۳ ـ سیرة جـلال‌الدین . چاپ حافظ احمد حمدی ص ۲۸۰ ۴ ـ الظاهر در اول شوال ۶۲۲ بخلافت نشست ، و ۹ ماه ونیم بعد در اواسط رجب ۶۲۳درگذشت .

قاضی مجیرالدین سفیر خوارزمشاه رهسپار بغداد شد . اما بعد از درگـذشت خلیفه ببغداد رسید .

این خبری است که تنها در سیرةجلال‌الدین آمده ، و امکان هم دارد نجم‌الدین‌رازی دیگری باشد و ثبوت آن نیازمند تأیید منابع دیگر است .

اما آنچه مسلم است برف‌ریزعمر را دربغداد گذرانیده، زیرا هم مزار او را دربغداد نشان داده‌اند و هم تألیفات عربی خود منارات‌السائرین و تفسیر را باید در محیطی عربی زبان که سالها اقامت داشته پدیدآورده باشد .

زیرا آثار نجم‌رازی روشنگر این حقیقت است که او مردی زیرك وموقع شناس بود ، و استعداد این را داشت‌که جامه‌ای متناسب بامحیط برپیکر اندیشه های خود بیارایـد . و وجود این آثار بعربی نشانه توقفی درازمدت در سرزمینی عربی زبان است .

اوکه ابتدا رسالهٔ عقل وعشق ونظائر آن را در ایران نوشته بود ، بعدها مطالب‌آنها را بصورت مرصادالعباد برای برخورداری مریدان و شاگردان خود نوشت ، و در فصل دوم از باب اول آن «در بیان آنکه سبب نهادن این‌کتاب چه‌بود خاصه بپارسی» تصریح کردکه پارسی زبانان راآنچه بزبان تازی‌است فایده‌ای نیست. وقتی که‌آهنگ اقامت در روم‌داشت، همان‌کتاب فارسی را تحفهٔ کیقباد اول داشت. زیرا در آن دیار عربی را نمی‌فهمیدند وزبان مفهوم و مرغوب پارسی بود[1]

آن روزهم که بارزنجان‌رسید خلاصهٔ همان‌مطالب را بازبپارسی بنام مرموزات بداوود بن بهرامشاه‌هدیه کرد . وقتی که می‌بینیم همان مطالب را برای سومین یا چهارمین بار بصورت‌کتابی منتهی بعربی بنام منارات‌السائرین بازنوشته است این تصور پیش می‌آیدکـه اقامتش در محیط تألیف مدت‌کمی نبوده ، اگر چند آن تألیف ۳۵ سال بعد از مرصاد و مقارن با بازپسین روزهای زندگانی او پدید آمده است . قرینهٔ دیگر اینکه بتصریح مناقب العارفین افلاکی نسخهٔ تفسیر نجم‌دایه(که بعربی است)، تا سالیان دراز بعداز او درممالك روم نبود ، و نخستین‌بار ، در سال ۷۱۶ که عارف چلبی نوهٔ مولانا و چهارمین جانشین او بایران سفر میکرد نسخه‌ای از آن را برد و ببرکت او در آن ممالك شایع‌گشت[2]

و این خبرهم قرینه آن‌است‌که تفسیر را نیز مثل منارات در محیطی عربی زبان‌یعنی بغداد نوشته ، و دیری در آن شهر اقامت داشته است . و اگر جز این بود و در روم‌بیشتر پائیده بود و تفسیر را هم در آن دیار نوشته بود از همان آغازکاتبان آن سرزمین نسخه ها

---

۱ ـ رك ، نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمروعثمانی ، مجله دانشکدهٔ ادبیات ، سال ۱۶ شماره ۱و۲

۲ ـ مناقب العارفین ، تصحیح تحسین‌یازیجی ، ج ۲ ص : ۹۳۳

از آن برمیگرفتند ، و بدان صورت مهجور نمی‌ماند . بهمان‌سان که کهن‌ترین نسخه های مرصاد و سایر آثار فارسی او یادگار نسخه‌نویسان روم است .

وفات و آرامگاه تاریخ وفات نجم‌رازی را صفدی در الوافی بالوفیات [۱] و جامی در نفحات‌الانس[۲] وابن العماد درشذرات الذهب‌بسال ۶۵۴ ذکرمی‌کنند و منابع دیگر نیز همان‌تاریخ را نقل‌کرده‌اند . تنها مجمل فصیحی است‌که وفات او راجزو وقایع سال ۶۴۱ آورده و ضمن‌آن قول ۶۵۴ راهم ذکر کرده است[۳] . با اینکه مطالب‌مجمل در نهایت اعتبار است در اینجا در صحت سال ۶۵۴ تردیدی نباید داشت زیرا خود نجم دایه در منارات‌السائرین میگوید که آن کتاب را ۳۵ سال بعد از مرصاد نوشته است . و این‌۳۵ سال را اگر از سال ۶۱۸ تاریخ نخستین تحریر مرصاد نیز حساب کنیم باز هم مسلم است که مؤلف تا سال ۶۵۳ زنده بوده است .

در بارهٔ‌مزار او ، جامی گوید: «درشونیزیهٔ بغداد بیرون مقبرهٔ شیخ سری‌سقطی‌وشیخ جنیدقبری بودکه می‌گفتندکه قبر وی است . والله اعلم» . این‌گفته را ظاهراً جامی درسفر حج‌خودکه در ربیع‌الاول سال ۸۷۷ ببغداد رسیده وچهار ماه در آن شهر اقامت داشته‌شنیده است [۴] . و همین قدر معلوم میشودکه تا اواخر قرن نهم آرامگاه شیخ را بطور مشکوکی در بغداد نشان میداده‌اند .

۱ـ نسخه‌کتابخانه ملك ۲ـ چاپ لکهنو ۱۳۲۵ قمری ص۳۸۹ ۳ـ مجمل فصیحی ۲ : ۳۱۳ ۴ ـ رشحات عین‌الحیات بنقل حکمت در احوال جامی ، ۸۲ .

از نوشته صاحب طرائق‌الحقائق‌که عین جمله جامی رادارد در نظر اول این‌اشتباه‌حاصل میشودکه خود نایب‌الصدر نیز در قرن اخیر مزارشیخ را در بغداد دیده است . ولی بایدتوجه داشت‌که او ترجمه نجم‌الدین را بعین عبارت منتهی بدون ذکر مأخذ از نفحات الانس گرفته است .

در بارهٔ آرامگاه سری وجنیدابن‌خلکان در ترجمهٔ سری مینویسد : « وکانت‌وفاتـه‌سنة احدی‌وخمسین ... وقیل‌ست‌خمسین ... وقیل‌سبع‌وخمسین ومأتین ببغدادودفن‌بالشونیزیه . وقال الخطیب فی‌تاریخ‌بغداده مقبرةالشونیزی وراءالمحلة المعروفة بالتوثة بالقرب من‌نهرعیسی‌بن علی‌الهاشمی . وسمعت بعض‌شیوخنا یقول مقابر قریش‌کانت‌قدیما تعرف بمقابرالشونیزی‌الصغیر والمقبرةالتی وراءالتوثـة تعرف بمقبرة الشونیزی الکبیروکانـا اخوین یقال‌لکل واحد منهما الشونیزی و دفن‌کل واحد منهمافی احدی‌هاتین‌المقبرتین ونسبت المقبرة الیه‌والله‌اعلم .وقبره ظاهر معروف والی جنبه قبرالجنید رضی‌الله‌عنهما .» نقل از ابـن‌خلکان ج۱ ص ۲۸۳ .برای تشخیص محل دقیق شونیزیه‌رك : بغدادفی‌عهدالخلافة العباسیه و خارطة بغداد . دکتر مصطفی جواد .

عقاید و اخلاق

پیش از این گفتیم که اولا ری مولد و منشأ نجم‌الدین رازی کانون تعصبات و اختلافات شدید مذهبی و پهنهٔ زورآزمائی مذاهب‌مختلف از شیعه وسنی بود . ثانیاً خوارزم محل تربیت عرفانی شیخ بعلت ارادت علاءالدین محمد خوارزمشاه بفیلسوف بزرگ عصر امام فخررازی مرکز اختلاف اهل حکمت و مشایخ و صوفیان بود . و این‌دو محیط در افکار و عقایـدشیخ نجم‌الدین دایه تأثیر خاصی برجای‌نهاد . فاجعهٔ بزرگ حملهٔ تتار نیزوضع اجتماعـی دورهٔ نجم‌الدین را تکان داد و در روح شیخ ما نیز تأثیر عظیمی بخشید . اخلاق وعقاید نجم‌الدین ساخته و پرداخته چنین روزگار پرآشوبی است .

تعصب در مذهب اهل‌سنت وجماعت

نخستین نکته‌ای‌که خوانندهٔ آثار نجم‌الدین درمی‌یابد تعصب شدید او در مذهب اهل سنت و جماعت وپرهیزوتبرای او از «اهل بدعت» است . پیداست‌که رواج مذاهب‌مختلف در اواخر قرن‌ششم درایران و خصوصاً در ری وتعصبات و مشاجراتی که‌در کتاب«نقض» بشرح آمده‌است شیخ‌آلوده‌بتعصب را آزرده‌خاطر ساخته است .

بعد از ویرانی آشیان و نابودی خاندان اهم‌علل و دلائلی که او را بدیار روم‌میکشاند همین تعصب مذهبی است : «چون امید ازوطن مألوف منقطع شد صلاح دین‌ودنیادرآن‌دیدکه وطن در دیاری سازدکه اهل سنت و جماعت باشند و از آفات بدعت وهوی (یعنی معتزله)پاك باشد» . در موارد مختلف دیگر نیز جای‌جای ازابرازتعصب خویشتن داری نمیتواندکرد. مثلا در شمارش بیست صفت برای شیخ طریقت گوید : «دوم اعتقاد است‌که باید اعتقاد اهـل سنت و جماعت دارد وببدعتی آلوده نباشد تا مریدرا دربدعتی نیندازد از آنك معاملهٔ اهـل بدعت منجی ومنجح نباشد[1]» . نیز دربارهٔ مرید تکرار میکندکه «چهارم عقیده است‌که باید باعتقاد اهل سنت و جماعت باشد وازبدعتهابدوربود وبرمذاهب ائمهٔ سلف رود» .دربارهٔ مفتی گوید» مذهب اهل سنت وجماعت دارد» .[2]

از اینهمه گذشته اقوی‌دلیل آلودگی او بتعصب نقل‌حدیث ضعیف و مجعول «ان‌اباطالب لفی‌ضحضاح من‌النار»[3] است و این اگرچه عقیدهٔ اکثراهل سنت است ولی منصفان آن‌طـایفه متعرض ذکر آن نمیشوند .

نجم‌الدین در موارد مختلف مرصاد علاوه بررد ادیان غیراسلامی از فرق مردودهٔ جزو اسلام از آنجمله ازاباحیه (مباحیان) ـ اسمعیلیان (ملاحده) ـ اتحادیه ـ اهل تشبیه ـ اهـل بدع‌وهوی ـ تناسخیه ـ دهریان (طبایعیان) و معطله نام‌میبرد و آنها را مردود میشمارد .

این مایه تعصب علاوه براینکه دوراز انصاف وفکر علمی است خلاف سیرهٔ مشایـخ و اولیاء است‌که‌جنگ هفتادودوملت‌همه راعذر مینهادند و هرگز در این مباحث رگهای گردن

---

۱ ـ متن : ۲۴۴ ۲ ـ متن : ۴۸۸ ۳ ـ متن : ۳۹۰

رابحجت قوی نمیداشتند. خلاصه باید گفت که درنجم رازی نیزچنانکه درعبدالرحمن جامی کافرماجرائی خشك برسعهٔ مشرب عرفانیغلبه دارد.

اعتقاد به اشاعره

نجم‌رازی مانند اکثرمردم‌آن‌روزگار دراصول مذهب پیرو اشعریان است واین‌مطلب درسراسر مرصادالعباد بخصوص در فصل چهارم از باب چهارم‌آن بوضوح آشکاراست. چنانکه درمورداهل‌ایمان‌گوید: «دولت‌اقرارزبان‌وتصدیق‌جنان‌حاصل‌داردا گرچه معاملهٔ عمل‌ارکان‌بجای‌نیاورد». درحالی که میدانیم معتزله عمل بارکان رانیزیکی ازسه‌رکن ایمان میدانستند. ونیز برای دوزخ رفتگان کلمه «لااله‌الاالله» وشفاعت محمدرسول‌الله راموجب خلاص ازدوزخ ووصول ببهشت داند. واین درمقابل عقیدهٔ معتزله است که بخلود درنارمعتقد بودند. ونیزعقیدهٔ معتزله را«کفر بتحقیق» نام می‌نهد آنجاکه بدون ذکرنام، عقاید آنان‌را نقل‌کندکه گویند: خداوند بجزویات عالم نیست. صفات‌ذات خدارا برمیشمارد بر خلاف اعتقاد معتزله که صفات ازلی زائد برذات را نفی‌کنند.

دشمنی با فلاسفه

دشمنی‌میان فلاسفه‌که تنهاعقل‌راوسیلهٔ ادراك‌حقایق میدانندوصوفیان که جانب‌عشق‌رامیگیرند وپای استدلالیان راچوبین وسخت‌بی‌تمکین میشمارند تازگی ندارد و همانگونه که استاد فروزانفر در رسالهٔ زندگانی مولانا[1] روشن‌کرده‌است دشمنی صوفیان بیشتر ازوقتی عمومیت یافت‌که امام محمد غزالی درکتابهای خود ازجمله در تهافةالفلاسفه و المنقذمن‌الضلال فلسفه را نکوهش‌کرد و تکفیربزرگان حکمت ازجمله فارابی وابن‌سینا را واجب شمرد . شاعران متصوف قرن‌ششم مانند سنائی وعطار وخاقانی ونظامی ازطعن ونکوهش درحق فلاسفه دریغ نکرده‌اند .

نجم‌الدین نیز فلاسفه را بگناه پیروی ازعقل و تنهاروی و اظهارعدم احتیاج بشیخ و بتهمت عدم‌متابعت ازانبیاء وقول‌باینکه «صانع عالم رادرایجاد فعل اراده واختیارنیست»کافر وگمراه ودوزخی میشمارد وفلسفه وزندقه را یکسان مینهد: «طایفه‌ای‌که درمعقولات‌بنظرعقل جولان‌کردند وازمرئیات‌دل ودیگر مراتب‌خبر نداشتند وبحقیقت خوددل نداشتند خواستند تاعقل باعقال رادرعالم دل‌وسروروح وخفی جولان‌فرمایند لاجرم عقل‌رادرعقیلهٔ فلسفه‌وزندقه انداختند»[2] «فلاسفه‌را ازاینجاغلط افتادپنداشتند صفت‌هوی وغضب‌وشهوت وشره ودیگرصفات ذمیمه بکلی‌محوبایدکرد، سالهارنج بردند وآن بکلی محونشد ولیکن نقصان پذیرفت و از آن‌نقصان دیگرصفتهای‌دمیمه پدیدآمد»[3] «فلاسفه را ازاینجا غلط افتادکه عمردرتبدیل‌اخلاق دمیمه‌صرف‌کردند ومتابعت انبیاء واجب‌نداشتند»[4]

نجم‌رازی عقل‌راچنان بی‌تمکین شماردکه‌گوید: «باواو در معرفت ذات و صفات باری

۱ـ ص ۹ ببعد. ۲ـ متن: ۱۱۷ ۳ـ متن: ۱۸۲ ۴ـ متن: ۲۰۰

مشورت باید کرد و هرچه ادراك او بدان رسد وفهم او دریابد حضرت عزت از آن منزه است وبخلاف آنست بلکه، ذات اوهم بدوتوان دانست.» نجم‌الدین دراین‌باره آن مایه تعصب نشان میدهدکه حتی برای‌حفاظت دین از آلایش‌فلسفه، مداخلهٔ تیغ بیدریغ راجایزمیشماردوتعصب آن«ائمهٔ متقی» راکه فتوی‌قتل‌امثال عین‌القضاة و شیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی را صادر میکردند میستاید آنجاکه گوید: «دردین‌ائمهٔ متقی بسیاربودند وپادشاهان دیندارکه دین‌را ازچنین آلایشها بتیغ‌بیدریغ محفوظ میداشتند تادر این‌عهد نزدیك چندکس را از مشهوران متفلسفه بقتل آوردند و آنرا جهاد اکبر شناختند»[1].

ازمیان‌فلاسفه، خیام‌صریحا موردطعن اوقرار گرفته‌است وظاهراً درمواردی‌نیز که‌بدون ذکر نام بفلاسفه میتازد امام‌فخر رازی رامنظورداردکه معاند نیرومند عرفا درآنروزگار بود وموجب دربدری بهاءولد پدرمولوی گردید[2] و نیز بتفتین‌شاگردان اومجدالدین بغدادی را فراآب دادند .

نوع تصوف او

درقرن هفتم دوشیوه ومکتب تصوف درایران رواج داشته یکی طریقهٔ وجد وحال وشوریدگی و ووارستگی که رهروان این طریقت بیشتر باحوال و گفتارپیشروان تصوف‌ازحسین‌بن منصوروبایزیدبسطامی وابوسعید ابوالخیر نظرداشتند. از معاصران‌نجم‌رازی عطاروبعد از او مولوی نمونهٔ کامل این گروهند که شیوهٔ آنان را «تصوف عاشقانه» باید نامید.

در مقابل آنها مکتب علمی تصوف بوده‌کـه بیشتر راغب‌آداب و سنن و اوراد واذکار بوده‌اند و ازمعاصران مؤلف محیی‌الدین ابن‌العربی (متوفی۶۳۸) وابن‌فارض(متوفی۶۳۲) ازمعاریف این‌دسته‌اندکه روش آنان‌را تصوف عابدانه عبارت کرده‌اند .

تصوف نجم‌الدین جمع بین‌آندومکتب وآمیختن عشق وعبادت است . او از یك طرف دلبستگی کامل باجرای احکام شرع و ملازمت اوراد و اذکار نشان میدهد و از جـانب دیگر عشق‌را غایت معرفت وسلوك میشمارد و درتمام فصول چهل‌گانه مرصاد و رسالات دیگراواین شیوه نمایان است .

خود مؤلف در یکجا عارفان را بدوطریقت مینهد : اول « زاهدان »که طریقت آنان « مجاهدت خشك » است‌که بریاضت در تهذیب اخلاق‌کوشند . در مقابل شیوهٔ خود ومشایخ خود را « طریقت عاشقان » نام مینهدکه بنای‌کار آنها « برتصفیهٔ دل » است و عشق بحضرت عزت . جای دیگرطریقت خود را با دسته‌ای‌که درعشق‌گرم روتر وشوریده‌تر از او بوده‌اند سنجد وگوید: «روندگان این راه دوقسمند سالکان ومجذوبان. مجذوبان‌آنهااندکه ایشانرا بکمند جذبه بربایند وبمقامات عرفان بتعجیل‌گذرانند درغلبات شوق، واطلاعی براحوال‌راه

۱ـ متن: ۳۹۴ وحاشیه ۱۴ ۲ـ رسالهٔ زندگانی مولانا؛ ص۱۰

وشناخت مقامات ندهند اینان شیخی‌را نشایند . اما سالك اگرچه بکمندجذبه رود اما بتأنی رود وراه وچاه بشناسدومقام شیخی ورهبری‌را شاید».

پس « سلوك » نجم‌الدین حد میانه‌ایست بین « زاهدان » و « مجذوبان » هم اهل نماز و روزه وحج وزکوة است، هم معتقد بکشف وکـرامت وتجلـی و وجـد وشور وشوق وحال، و هم ملازم اذکار واوراد و خلوت . و بی‌علت نیست که هر کلامی راهم بآیات‌کریم و احادیث شریف مؤکد میدارد وهم ازاحوال و اقوال پیشروان و پیشینبان طریقت چون ابراهیم‌خواص و ابوتراب نخشبی و ابوالحسن خرقانی و پیر هرات و ابوسعید ابوالخیر وابوعثمان حیری و بایزیدبسطامی وحسین بن‌منصور وشقیق بلخی و یوسف حسین رازی ودیگران مددمیجوید. گوئی با ملامتیانش‌هم نظری است که گوید : « اول ملامتی در جهان آدم بود و اگر حقیقت میخواهی اول ملامتی‌حضرت جلت بود، عشق‌آن خوشتر که با ملامت‌باشد» (۸۱متن)

پیش ازآنکه خلاصه‌ای از تعلیمات عرفانی نجم رازی را بیاوریم باید ببینیم دروصول بمعرفت حق از سرچشمهٔ فیض‌کدام صاحب دولت برخورداری یـافته است و سر بکمند عنایت کدام «شیخ‌کامل صاحب تصرف » سپرده است ؟

شیخ او

جامی در نفحات مینویسد : « وی نیز از اصحاب شیخ نجم‌الـدین کبری[1] است که تربیت وی‌را حواله بشیخ مجدالدین کرده بوده‌است[2] این مطلب را سایر تذکره نویسان نیز اقتباس و نقل‌کرده‌اند. خود نجم رازی درسه مورد در مرصادالعباد از مجدالدین بغدادی بنام شیخ خویش نام میبرد :

« شیخ این ضعیف سلطان‌وقت خویش مجدالدین بغدادی رضی‌الله عنه درمجموعه‌ای از تصانیف‌خویش‌میفرماید» (متن۶۶). «این‌ضعیف‌این‌حکایت درخدمت شیخ خویش‌سلطان‌طریقت و مقتدای حقیقت مجدالدین رضی‌الله عنه بازگفت ... بر لفظ مبارك اورفت » (متن:۲۳۲) « للشیخ شیخنا مجدالملة والدین ...» (متن : ۳۹۸) . بدین‌ترتیب برخورداری اوازفیض صحبت و نور ارشاد سلطان‌العاشقین مجدالدین ابوسعید شرف بن مؤید بن‌محمد بن‌ابوالفتح خوارزمی بغدادی شیخ‌الشیوخ خوارزم مسلم است . اما در بارهٔ روایت جامی تا وقتی که سند کهن‌تری بدست نیفتد بیقین‌نتوان‌حکم‌کرد که آیا مؤلف مرصاد مستقیماً بصحبت‌طامةالکبری شیخ ولی تراش رسیده است یا جامی بملاحظهٔ معاصر بودن و اقامت آن هردو در خوارزم و مریدی بغدادی ، نجم‌الدین‌کبری را بحدس و قرینه چنین روایتی آورده است و دیگران از اوگرفته‌اند ؟

۱ــ صفدی نیز درالوافی بالوفیات در جزوکسانی‌که صاحب ترجمه ازآنان سماع‌حدیث کرده از « احمدبن عمر خیوقی » نام میبردکه مراد نجم‌الدین‌کبری است . ۲ــ نفحات چاپ اخیر تهران ص ۴۳۵

سرگذشت مجد بغدادی درفصل معاصران مؤلف بیان‌کرده میآید دراینجا برای اینکه جایگاه نجم رازی در سلسلهٔ عارفان دیرین معین گردد بنگریم کـه شیخ او خرقه‌ای‌راکه بدو پوشانیده و ذکری راکه برزبان اونهاده خود ازکه یافته است ؛

سند خرقه و ذکر شیخ

انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است : یکی بخرقه ، دوم بتلقین ذکر، وسوم بصحبت وخدمت و تأدب بآن . و خرقه دواست : خرقهٔ ارادت ، وآن را جز از یك شیخ‌ستدن روا نباشد. ودوم خرقهٔ تبرك و آن ازمشایخ بسیار بجهت تبرك ستدن روا باشد[1].

الف ـ نسبت خرقهٔ ارادت ـ شیخ مجدالدین بغدادی درکتاب تحفةالبرره آورده است‌که[2] نسبت خرقه‌ها متصل‌است به پیغمبر(ص) بحدیث درست متصل معنعن،وفرموده‌است‌که مصطفی (ص) خرقه پوشانید مر امیرالمؤمنین علی را رضی‌الله عنه و وی مرحسن بصری[3] را و وی مر کمیل بن زیاد را [4] و کمیل مر ابوعبدالله عبدالواحدبن زید را و وی مر ابویعقوب نهرجوری را [5] و وی مر عمروبن عثمان مکی را [6] و وی مر ابـویعقوب طبری را و وی مر ابوالقاسم (بن) رمضان را و وی مرابوالعباس بن ادریس را ووی مر داود خادم را ووی مر محمدبن مانکیل را ووی مراسمعیل قصری‌را [7] ووی مرشیخ نجم‌الدین‌الکبری‌را ووی مراین فقیر یعنی مجدالدین بغدادی را . فعلیهذا نسبت خرقه‌ها بمصطفی(ص) متصل‌شود.

جامی یکبار دیگر درترجمهٔ شیخ اسمعیل قصری نسبت خرقه را بهمین نحو بیان‌کرده با این تفاوت‌کـه بجای داود خادم محمدبن داود المعروف بخادم‌الفقراء ذکر نموده و میان عبدالواحدبن زید وابویعقوب نهرجوری ابویعقوب سوسی[8] را افزوده است .

ب ـ نسبت تلقین ذکرـ مطابق آنچه درکتب مختلف درترجمهٔ نجم‌الدین‌کبری و مشایخ اونوشته‌اند چنین‌است: شیخ‌نجم‌الدین ازمجدالدین‌بغدادی، ازنجم‌الدین کبری(متوفی ۶۱۸)ـ ازعمارياسر بدلیسی‌ـ ازابونجیب سهروردی(متوفی۵۶۳) ازامام احمد غزالی(متوفی ۵۲۵)ـ ازابوبکرنساج (متوفی ۴۸۷)ـ ازابوالقاسم‌کرگانی (متوفی ۴۵۰)ـ از ابوعثمان مغربی (متوفی ۳۷۳)ـ ازابوعلی‌کاتب ـ ازابوعلی رودباری (متوفی ۳۲۲)ـ ازسیدالطایفه

۱ـ از مناهج‌العباد الی‌المعاد شیخ سعدالدین الفرغانی بنقل از نفحات‌الانس‌چاپ جدید در ترجمه همو ص ۵۶۰ . ۲ـ نفحات ص ۵۶۰ ۳ـ حسن بصری متوفی در ۱۱۰ه رك، تذکرةاولالیاء ص۳۴ـ۴۸ ۴ـمتوفی‌در۸۳ بنقل‌مجالس‌المؤمنین ۵ـ ابویعقوب اسحق‌بن محمد نهرجوری . رك ، تذکرةالاولیاء ج ۲ ص ۶۶ ـ ۶۴ . نفحات ص ۱۳۰ . نامه دانشوران وفات او را در سال ۱۳۳ نقل‌کرده است ۶ ـ ابوعبدالله عمرو بن عثمان مکی متوفی در۲۹۶ رك : نفحات ص ۸۴. تذکرةالاولیاء ج ۲ ص۳۰ـ۳۳ ۷ـ اسمعیل قصری متوفی در ۵۸۹ نفحات ص ۴۱۸ ۸ ـ ابویعقوب سوسی . رك : نفحات ص ۱۲۹

جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷)ـ ازسری سقطی (متوفی۲۵۷)ـ ازمعروف کرخی(متوفی۲۰۰) ازحضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام [۱].

مشایخ مذکور درمرصادالعباد ـ درمرصادالعباد از این مشایخ که نام بردیم‌جز ازیکی دوتن‌ذکری نیست درمقابل اسامی‌مشایخ بزرگ مذکور دراین‌کتاب ازاین‌قراراست: شهاب‌الدین عمر سهروردی (متوفی۶۳۲)ـ مجدالدین‌بغدادی (متوفی در۶۰۷) امام‌یوسف همدانی (متوفی در۵۳۵) ـ ابوعلی دقاق (متوفی در۴۰۵)ـ ابوطالب مکی (متوفی‌در۳۷۶) حسین‌منصور (شهید در ۳۰۹) ـ ابوعثمان حیری (متوفی در۲۹۸)ـ جنید بغدادی (متوفی در۲۹۷)ـ ابراهیم خواص (متوفی در۲۹۱)ـ بایزید بسطامی (متوفی در۲۶۱)ـ ابوتراب نخشبی(متوفی در۲۴۵)ـ یوسف حسین‌رازی (متوفی‌در۲۴۳)ـ شقیق بلخی(متوفی‌در۱۸۴).

ادامه سلسله کبراویه ـ مکتبی راکه نجم‌الدین کبری در تصوف بنیاد نهاد بنام کبراویه نام‌برداراست وگروهی‌که در روزگار ما بنام ذهبیه مشهورند خودرا وارث‌آن‌سلسله دانند و بزعم آنان بعد از مجدالدین خلافت این سلسله بنجم رازی نسبت ندارد بلکه با رضی‌الدین‌علی لالا است ومشایخ سلسله ازآن ببعد (بعقیدهٔ ذهبیه) تا امروزچنین است : شیخ جمال‌الدین احمد ذاکر گورگانی (جورفانی)ـ نورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی‌ـ علاءالدولهٔ سمنانی‌ـ شیخ‌محمود مزدقانی ـ امیرسیدعلی‌همدانی‌ـ ابا اسحق‌ختلانی‌ـ امیرعبدالله برزش‌آبادی رشیدالدین بیداوازی ـ شاه‌علی اسفراینی ـ حاجی‌محمد خبوشانی ـ غلامعلی نیشابوری‌ـحسین تبادکانی ـ درویش‌محمدکاوندهی‌ـ شیخ حاتم زرورودی ـ محمدعلی مؤذن‌خراسانی‌ـنجیب‌الدین رضای تبریزی ـ علینقی اصطهباناتی ـ قطب‌الدین محمد نی‌ریزی‌ـ محمدهاشم درویش‌شیرازی میرزا عبدالنبیای شیرازی ـ میرزا ابوالقاسم رازشیرازی ـ جلال‌الدین محمد مجدالاشراف وبعداز وفات مجدالاشراف (در حدود سال ۱۳۳۰) گویا جانشینی محل اختلاف است.

نجم‌رازی و خانقاه

شیوهٔ تصوف نجم‌الدین « سلوك » وحد فاصل میان زهد وجذبه است ، یعنی نجم‌الدین سه عامل را لازم میشمارد : هم عنایت بی‌علت حضرت عزت (که تنها وسیلهٔ صوفیان مجذوب است) ، وهم عمل بارکان شریعت (که شیوهٔ زاهدان و عابدان است) ، وهم اجرای آداب و رسوم سلوك (که سنت خانقاه است) . اینك اهم‌آداب ورسوم‌خانقاهی‌راکه نجم رازی بشرح بازگفته است باجمال میاوریم .

احتیاج به شیخ

درفصل نهم ازباب سوم مؤلف بده دلیل اثبات میکندکه درسلوك راه دین و وصول بعالم یقین از شیخی‌کامل راهبرراه‌شناس صاحب ولایت صاحب تصرف گزیر نباشد ، ودراین راه عقبات بی‌شماراست و رهزنان بسیارندکه بی‌دلیل و

۱ـ این ترتیب و سنوات وفات محل تأمل ومحتاج تحقیق است .

بدرقه نتوان رفت . همانست که حافظ یکقرن ونیم بعد گفته است :

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

خاصه که سالك گاه از ابتلا و امتحان همتش سستی پذیرد و گاه وصول ببعضی مقامات روحانی غرور و پندار در اوانگیزد و دراین‌مقامات ازهدایت شیخ‌گزیری نیست . ونیز آنچه سالکان تنهارو بسالها پیمایند شیخ باندك زمان فراهم گرداند . ومهمتر ازهمه آنکه ذکر بدون تلقین شیخ‌کامل مفید نباشد .

این نکته راهم‌نبایدنا گفته گذاشت که بعقیدهٔ نجم‌رازی‌دربدایت‌هدایت نه به‌پیغمبر حاجت است ونه بشیخ وآن تخم طلب است که درزمین دلها جز بتأثیر نظرعنایت حق‌نیفتد . وچون آن دانه بزمین دل رسید احتیاج به نبی وشیخ پدید میاید .

مقام شیخی و مریدی ـ درفصل دهم و یازدهم مؤلف مقام شیخ ومرید وحقوق و وظایف هریك را به بیانی نغزوبشرحی هرچه تمامتر بازمینماید و این دوفصل از نظراطلاع ازوضع اجتماعی‌آن روزگار وروابط مشایخ و مریدان قابل‌کمال توجه است .

مرید باید تسلیم ولایت شیخ باشد وهرچه از قول و فعل وحال و صفت شیخ بیند بر آن اعتراض نکند . اگر مریدی مردود ولایت شیخ‌گردد هیچکس ازمشایخ اورا بکمال نتوانند رسانید و مردود جمله گردد ، مگر مریدی‌که بعذری چون وفات شیخ یا سفر از خدمت او بازماند ، وبدین‌عذر تواندکه بخدمت شیخی دیگر پیوندد .

احتیاج بذکر حجب روندگان نتیجهٔ نسیان است که انس‌حضرت‌را ازیاد برده‌است وبرای‌رفع‌این‌حجب‌باید ذکر گویند واشرف اذکار«لااله‌الاالله»است.

چگونگی ذکر گفتن ـ ذکر گفتن را آداب و شرایط خاصی است که : غسل ـ وضو پاکیزگی‌جامه ـ تاریکی وخلوت خانه ـ بوی‌خوش ـ مربع نشستن روی بقبله ازآن جمله است . ذکرچنان باید توأم با خلوص وایمان باشدکه جملگی « خواطر » وهرچه جزیادحق است ازیاد ببرد . وقتی‌که بنیروی ذکر اغیارخواطرخلوت دل را خالی گذاشتند آنگاه تجلی جمال حق روی‌نماید . همانست که حافظ گوید :

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

احتیاج مرید بتلقین ذکر ـ ذکر وقتی فایدهٔ کلی داردکه آنرا از شیخی‌کامل صاحب تصرف بتلقین‌ستانند زیرا که تیروقتی حمایت‌کندکه از ترکش سلطان‌ستانند تیری‌که از دکان تیرتراش ستانند حمایت نکند .

آئین ذکر ستاندن ـ شرط و آئین تلقین ذکر آنست که مرید بوصیت شیخ سه روز روزه دارد و دراین مدت پیوسته بوضو میباشد و مدام ذاکر بود وبا مردم اختلاط کم ورزد و سخن کم گوید وطعام کم‌خورد وشبها بذکر زنده دارد . بعد از سه روز بفرمان شیخ غسل کند

وبعد ازنمازخفتن بخدمت شیخ رود . شیخ اورا روی بقبله بنشاند وشیخ پشت بقبله بازدهد درخدمت شیخ بزانو نشیند و دستها بریکدیگر نهد ودل‌حاضرکند وشیخ وصیتی که شرط باشد بگوید ومرید دل ازهمه‌چیز بازستاند ودرمقابلهٔ دل‌شیخ دارد وبه نیازتمام مراقب شود . شیخ سه بار بآواز « لااله‌الاالله » گوید ومرید تکرار کند پس‌شیخ دعا گوید ومریدآمین .

خلوت

درفصل‌پانزده ازباب سوم درآئین‌خلوت چنین گوید : بنای سلوك‌راه دین‌ووصول بمقامات یقین‌برخلوت وعزلت‌نهاده‌اند وانقطاع ازخلق وعدد اربعین‌را دراستکمال چیزها خاصیتی‌است که‌اعداد دیگررا نیست ونشستن‌در«اربعینات» را شرایط وآداب بسیاراست اما اهم آنها هشت شرط زیراست :

۱ــ تنها درخانه تاریك نشستن و روی بقبله آوردن مربع دستها بر روی ران نهاده و غسل به‌نیت مرده کرده ، وذکر گفتن چنانکه بتصرف ذکرخواطر محوگردد .

۲ــ پیوسته بوضو بودن

۳ــ مداومت ذکر کلمهٔ «لااله‌الاالله»

۴ــ ملازمت برنفی‌خاطر

۵ــ دوام روزه

۶ــ دوام سکوت

۷ــ مراقبت دل‌شیخ

۸ــ ترك اعتراض برخدا و شیخ

از این هشت شرط گذشته باید طعام کم خورد مثلا بقدرصد درم تا صد وپنجاه درم (از ۷۰ تا ۱۰۵ مثقال) و ازگوشت بسیار بپرهیزد و در هفته‌ای یك یا دوبار هر بار پنجاه درم (۳۵ مثقال) بیش نخورد و نیز بایدکه‌کم بخوابد .

آداب ورسوم خانقاهی را یـك قرن بعد از مرصاد ، ابوالمفـاخر یحیی باخرزی در کتاب «اورادالاحباب» که بسال ۷۲۳ تألیف شده ، بشرح تر باز گفته ، واین‌هردو کتاب برای آشنائی با زندگی روزانه اهل خانقاه مکمل یکدیگر است .

روشن بینی وجنبهٔ مثبت تصوف

پیش از آنکه سخن را در عرفان و عقاید و افکار شیخ بپایان رسانیم این داوری‌ضرورت داردکه اگرهمهٔ افکارنجم رازی امروزپذیرفتنی نباشد انصاف را باز درمقایسه با معتقدات مردم آن روزگار یکنوع روشن‌بینی خاص درآثار اوپدیداراست . ازآنجمله درشمردن انواع موجودات گوید: «بنگر تا درعالم‌های دیگرچه انواع واصناف خلق باشد ازانسان وحیوان و بری وبحری وازاصناف جن وشیاطین واِبالسه ومرده وغیلان ونسناس واهل‌جابلقا وجابلسا ویأجوج ومأجوج و دیگر اصناف که درقصص برشمرند ومارا حقیقت نیست » (ص۵۵ حاشیه۳)

ازآن گذشته تصوف نجم‌الدین اعراض از دنیا و خلوت و ریاضت صرف نیست بلکه وی نیز چون‌سعدی میاندیشدکه «خدمت خلق» را نیزعبادت میشمارد وآخرین باب مرصادالعباد را بسلوك‌طوایف مختلفه‌وراه ورسم‌کار دنیا تخصیص میدهد وازهرحرفتی وصنعتی راهی‌بخدای نشان میدهد : « مشایخ گفته‌اند الطرق الی‌الله بعدد انفاس‌الخلق و مراد از انفاس قدمگاه و حرفت وصنعت ایشان است که‌آنجا نفس‌میزنند » (متن:۳۳)

ونیز از قول شیخ محمدکوف از شیخ‌علی مؤذن این روایت را میاوردکه « وی را بر آسمانها میگردانیدند واهل‌آسمانها براومیگریستند خدای گفت‌میپندارید که فرستادن او بدان عالم ازراه خواری است اگر یکبار برسرچاهی دلوی‌آب در سبوی پیرزنی‌کند اورا بهتر از آنکه صد هزارسال درحظایرقدس بسبوحی وقدوسی‌مشغول باشد» دراین روایت اگر اصل‌آن محل تأمل باشد اما نتیجه‌ای‌که میگیرد پند واندرزی مغتنم وتربیت‌بخش ابناء بشراست.

اخلاق نجم‌الدین

عارفی‌که « جملگی شرایـع ادیان مختلف وتنزیل‌کتب را برای‌کمال اخلاق و تخلق بصفات ربوبیت » میداند و «عشق» را پایهٔ طریقت خود معرفی میکند پیداست‌کـه تا چه پایه ستایشگر فضائل اخلاقی است . باب پنجم‌مرصادالعبادکه بسلوك طبقات مختلف‌مردم اختصاص داردخود يك‌کتاب اخلاقی سودمندی بشمارتواند رفت‌که هنوز موجب‌عبرت‌آدمیان‌تواند بود اما برای اینکه شخصیت اخلاقی‌خود مؤلف چنانکه هست مجسم‌گردد نمونه را بچند نکته از احوال واقوال اوکه مبین اخلاق اوست اشارت میرود .

دلسوختگی از فتنهٔ مغول

دلسوختگی شدید نجم رازی از فاجعهٔ تتارکـه ازعبارات دلگداز و جانسوز او پدیدار است مهمترین نکته ازشخصیت وزندگانی‌اخلاقی اوست‌که در مطالعهٔ مرصادالعباد در نخستین لحظه خاطر خواننده را بخود میکشاند . حملهٔ وحشی‌وارآن خونخواران وقتل وفساد واسروهدم وحرقی‌که ازآنان ظاهرشد وسستی وبددلی وفرار سلطان علاءالدین خوارزمشاه‌آتشی ازخشم ونفرت دردل نجم‌الـدین برافروخته است که مکرردرتضاعیف مرصادالعباد بدان‌اشاره میکند وپادشاهان عصررا بایستادگی دربرابرآن سیل بنیان‌کن فرا میخواند « اگر عیاذا بالله غیرت و حمیت اسلام در نهـاد ملوك و سلاطین بنجنبدکه عهدهٔ رعایت مسلمانی ومسلمانان در ذمت ایشان است ... واریحیت ورجولیت دین دامن جان ایشان نگیرد تا باتفاق جمعیتی‌کنند ... و نفس و مال وملك دردفع این فتنه فدا نکنند بوی‌آن میایدکـه یکبارگی مسلمانی برانداخته شود باآنکه اکثر بلاد اسلام برافتاد این بقیت نیز براندازند، شاهان جهان بجملگی بشتابید ...»[۱]

« گرگ رمهٔ اسلام کفار ملاعین‌اند ودراین‌عهد سخت مستولی‌شده‌اند ودردفع شرایشان پادشاه وامرا واجناد را بجان‌کوشیدن واجب‌است »[۲].

۱ ـ متن : ۱۸ ۲ـ متن : ۴۳۸

درسپردن زن و فرزند بچنگک دشمن

امـا گوئی این « غیرت و حمیت و اریحیت و رجولیت » را فقط از دیگران چشم دارد و تأثر او ازسخن‌فراتر نمیرود و آنگاه‌که پای عمل بمیان میآید زن وفرزند را بچنگال دشمن یله میکند و فرار بر قرار برمیگزیند وبرای توجیه عمل خود آیه وحدیث میجوید . بهتر آنست‌که این‌ماجرا را درمرصادالعباد بخوانیم :

« عاقبت چون بلا بغـایت رسید و محنت بنهایت و کار بجـان رسید و کارد باستخوان الضرورات‌تبیح‌المحظورات بر بایست خواند وامتثال فرمان یا ایها الذین‌آمنوا علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم نمودن ومتعلقان را جمله بترك‌گفتن و من نجا برأسه فقدربح را غنیمت شمردن و برسنت الفرارمما لایطاق‌من سنن‌المرسلین رفتن وعزیزان را ببلاسپردن

بی‌بلا نازنین شمرد او را — چون بلا دید در سپرد او را
تا بدانی که وقت پیچاپیچ — هیچکس مر ترا نباشد هیچ

این‌ضعیف ازشهرهمدان‌که مسکن‌بود بشب بیرون‌آمد... اهل شهربقدروسع بکوشیدند وچون طاقت‌مقاومت نماندکفار دست یافتند وشهر بستدند وخلق بسیار بکشتند وبسی‌اطفال‌را وعورات را اسیر بردند وخرابی تمام‌کردند و متعلقان واقربای این ضعیف راکه بشهر بودند بیشترشهیدکردند .

بارید بباغ ما تگرگی — وز گلبن ما نماند برگی[۱]

و این شیوه درست خلاف‌کار همنام او نجم‌الـدین‌کبری بودکـه : « چون‌کفـار تتار بخوارزم رسیدند ... اصحاب‌التماس‌کردندکه چارپایان‌آماده است ... شیخ فرمودندکه من اینجا شهید خواهم شد ... چون‌کفار بشهر درآمدند ... بخانه درآمد وخرقهٔ خودرا پوشید ومیان محکم ببست وآن خرقه پیش‌گشاده[۲] بود . بغل خود را ازهردوجانب پرسنگ‌کرد و نیزه بدست‌گرفت و بیرون آمد . چون باکفار مقابله شد در روی ایشان سنگ میانداخت تا آن غایت‌که هیچ سنگ نماند ،کفار وی را تیرباران‌کردند . یك تیر برسینهٔ مبارك وی‌آمد بیرون‌کشید وبینداخت وبرآن برفت .گویندکه دروقت شهادت پرچم‌کافری راگرفته بود پس ازشهادت ده‌کس نتوانستندکه وی را از دست شیخ خلاص دهند عاقبت پرچم او را ببریدند . بعضی‌گفته‌اندکه حضرت مولانا جلال‌الدین . . . در اشعارخود اشارت براین‌قصه‌کرده‌آنجا که‌گفته است:

ما از آن محتشمانیم‌که ساغرگیرند — نی ازآن مفلسکان‌که بز لاغرگیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند — بیکی‌دست‌دگرپرچم‌کافرگیرند...[۳]

۱ـ متن : ۲۰ وتوضیحات ۵۶۲ ۲ـ یعنی فرجی بود نه خرقهٔ مصطلح (یادداشت استاد بدیع‌الزمان فروزانفر) ۳ـ نفحات‌الانس چاپ اخیر تهران ص ۴۲۴.

اختلاف با صوفیان دیگر دراوایل قرن هفتم، درآن دورهٔ آشفتگی‌ودرهم ریختگی افکاروعقاید، صوفیان هم باهم صفائی نداشتند ومکتبهـای مختلف تصوف بجان هم افتاده بودند . شاید طمع درفتوحی که برباطها وخانقاهها میرسید ورقابت درجلب اعتقادعامه واحترام امرا وسلاطین مایهٔ این اختلافات بود .

نجم رازی در فصل نوزدهم از باب سوم مرصاد در بیان تجلی ذات و صفات خداوندی گوید : « ... بسی مدعیان بی‌ممنی درمیان این‌طایفه پدیدآمده‌اند و بغرورشیطان ومکر نفس مغرورگشته ، وبحرفی‌چند پوسیده‌که از افواه گرفته‌اند پنداشته‌اند بکمال مقصد ومقصود این راه رسیده‌اند وذوق مشارب مردان یافته وخود را در مملکت جایزالتصرف دانسته و بهاباحت وزندقه درافتاده :

پوشیده مرقعند از این خامی چند بگرفته ز طامـات الف لامی چند
نارفته ره صدق و صفا گامی چند بد نـام کنندهٔ نکو نامی چند

خواست تا از برای محك این مدعیان از مقامـات و احوال سلوك شمه‌ای بیان‌کند تا خود را براین‌محك زنند ، اگر از این احوال در خود چیزی نبینند از جوال غرور شیطان وکمینگاه مکر نفس بیرون‌آیند وروی به صراط مستقیم‌که جادهٔ متابعت است نهند ، واگر در ایشان درد طلبی باشد دست در دامن صاحب دولتی زنندکـه در فتراك دولت او بـه مقصد و مقصود رسند »[1].

گریز ازانزوا پیش از مغول خاصه درنخستین قرون اسلامی ، وارستگی و انزوا و وگوشه‌نشینی رسم عامهٔ صوفیان بود ، و حکایاتی از خویشتن‌داری و مناعت اکثر عارفان نقل‌شده است . ازآن‌جمله نصایح شقیق بلخی هرون‌الرشید را [2]، ورفتن هرون به زیارت فضیل‌عیاض[3] وسخنان باباطاهرهمدانی با طغرل سلجوقی، وبخشیدن‌سرابریق شکسته‌ای بهوی بعنوان انگشتری[4]، معروف است. همچنین ابوسعید ابوالخیر ازاینکه پدرش نام پورسبکتکین را برسرای خود نگاشته بود وی را ملامت‌کرد وبه محوکردن‌آن واداشت[5] وسنائی پیشنهاد امیرغزنوی‌را درمورد ازدواج با خواهراونپذیرفت[6]. شواهد فراوان‌دیگری از این نوع بدست داریم .گذشته از این همه‌کتب متقدمان متصوفه بجای تقدیم بحکام و امرا همه بالتماس مریدان وسالکان جامهٔ تصنیف پوشیده است .

با توجـه بمقدمات فوق ، تقدیم مرصاد بـه علاءالدین‌کیقباد مغایر با شیوهٔ گذشتگان می‌نماید . اما اگر وضع خاص زمان و فرار مؤلف و در بدری و غربت او را در نظر گیریم

۱ـ متن : ۳۱۷ ۲ـ نصیحةالملوك ص۱۴ ۳ـ همان‌کتاب ص ۱۵
۴ـ راحةالصدور ص ۹۹ ۵ـ اسرارالتوحید ص ۱۶ ۶ـ حدیقه ص۷۳۶

موضوع روشن‌تر خواهدشد، درسطور بعدی این‌مقدمه خواهیم گفت‌که نجم‌رازی کتاب‌خود را نه بقصد تقدیم به فرمانروای روم بلکه بالتماس شاگردان خود آغازکرده بود و بعدها تحریر دوم آن رابنام وی‌کرد. وبااینهمه باین‌نکته توجه داشت‌که اشارت وتشویق‌سهروردی را درباب اول‌کتاب آورده‌است.[۱]

ناز وتنعم وخودنمائی

نجم‌رازی با وجود سیر وسلوك معنوی مردی طالب جاه و نام بود. در لابلای سطور مرصاد از یك‌طرف باشارت و استعارت ازکشف و کرامات خود دم می‌زند از آنچه «خلـق طامات می‌پندارند» . از دگرسو ملوك وارباب فرمان‌را برعایت احترام مشایخ وپیران‌طریقت فرامیخواند. وگوئی اینهمه درزندگی «این‌جهانی» او اثرلازم راکرده وسرانجام دراواخر عمرهشتادساله توأم‌با دربدری وتکاپو یك زندگی‌آمیخته بانازوتنعم وآسایش واحترام یافته است. مؤید این حدس ما علاوه برروایت مربوط به‌سفارت نجم‌رازی ازجانب خلیفه بغداد به تبریز حکایت دیداراو بااوحدالدین‌کرمانی است‌که نشانی ازجلال وشکوه زندگی نجم‌رازی دارد.

در مناقب اوحدالدین‌که ظاهرا در نیمهٔ دوم قرن‌هفتم ونه بس دوراز وفات نجم‌رازی تحریر یافته چنین میخوانیم،اوحدالدین دریکی ازسفرهای خودبشهری میرسدکه‌نجم‌الدین درآن مقیم‌بود . بخانقاه شیخ میرود ، وچون شیخ درگرمابه بود بانتظار می‌نشیند . ناگاه می‌بیندکه نجم‌الدین با جلال و شکوه خود نمایانه‌ای فرا می‌آید : «... خادمان می‌آیند ، وطشت وطاسهای نقره‌کوفتوبرسر آن سفره‌ای ازجوقاء منقش دوخته انداخته‌اند، می‌آورند و شیخ نجم‌الدین دایه‌عظیم بواش (= خودنما واهل‌کروفر) بودی. بعدازآن در عقب، شیخ نجم‌الدین می‌آید، خدمت شیخ[اوحدالدین] برمیخیزد و پیش‌میرود و معانقه میکنند ودست همدیگر می‌گیرندومراقب می‌شوند زمانی‌بسیار، بعدازمراقبت چشم‌می‌گشایند، ودرهمدیگر نظر میکنند، و هیچ سخن‌نمی‌گویند. و خدمت شیخ‌بیرون می‌آید و می‌رود. شیخ‌نجم‌الدین بجای خودمیرود ومی‌نشیند. اصحاب می‌پرسندکه عجب حکایتی بودکه خدمت‌شیخ را بااین شخص‌افتاد. مقصوداین مقالات ومراقبت چه‌بود ، اوچه‌کس‌بود؟ شیخ‌نجم‌الدین می‌گوید که اوخدمت شیخ‌اوحدالدین‌کرمانی‌بود. تعجب‌کردند، گفتند: چندین زمان [و] مدت است‌که درمابین اشتیاق عظیم ازطرفین واقع‌بود وملاقات شد، اکنون حضور همدیگر را دریافتند ، وملاقاتی بدین‌طریق، وملاقاتی و سخنی باهمدیگر نفرمودیت! چگونه بود؟ شیخ‌نجم‌الدین می‌گوید ما با همدیگر بسیار مکالمه‌کردیم اما شما رامعلوم نشد ونشنیدیت!»[۲]

۱ ـ متن، ۲۳ تا ۲۷ ۲ـ مناقب‌اوحدالدین تصحیح مرحوم‌استاد فروزانفر، ۳۸

این‌ملاقات که ظاهرا بایددرفاصلهٔ سالهای۶۱۸ (سال ورود نجم‌الدین بروم) و ۶۳۵ (سال‌وفات‌اوحدالدین)اتفاق افتاده‌باشد زندگی‌محتشمانه نجم‌الدین‌رامیرساند. اوحدالدین باحالتی وارسته‌ترچون درویشی مسافر ناشناس‌بخانقاه فرودمی‌آید، وانتظارمی‌کشد. وقتی‌هم که شیخ‌خانقاه میرسد ، شیخ غریب که دوازده‌سال بیش ازنجم‌دایه داشت پیش میدود و معانقه می‌کند. دستهم رامی‌گیرند وزمانی بسیار خاموش می‌مانند، واوحدالدین بیرون می‌رود و نمی‌ماند، یانگاهش نمیدارند.

آنچه مؤلف مقامات ازقول‌نجم دایه نقل‌میکند، و نتیجه‌گیری اوکه‌خاموشی دوعارف را خودکرامتی می‌شمارد پذیرفتنی‌نیست. می‌نماید که نجم‌الدین عارف‌کرمان راقدری‌ننهاده است ، و شاید این‌حال جلوه‌ای است ازانکار عارف دین‌ورز خشك‌رازی، باشیخ شوخ شاهد بازکرمانی .

روابط با معاصران

خوارزمشاه

روزگار جوانی نجم‌الدین و سالیانی که در ایران گذرانیده مصادف با سلطنت سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه است . این پادشاه که ابتدا قطب‌الدین لقب داشت بسال ۵۹۶ بعد از فوت پدرش سلطان علاءالدین تکش‌بن ایل‌ارسلان برتخت‌نشست. وی‌بااینکه ابتدا بفتوحاتی نائل شدوقلمروخوارزمشاهان رابحداکثر وسعت رسانید سرانجام ازکفار تتارشکست یافت وبسال ۶۱۷ درجزیرهٔ آبسکون در دریای خزر بخواری وزبونی‌جان سپرد. ازقرائن عدیده برمی‌آیدکه شیخ‌مانظرمساعدی بااین پادشاه نداشته‌است. دلبستگی خوارزمشاه باهل فلسفه خاصه حکیم بزرك عصرامام فخر رازی وبی‌مهری اوبااهل تصوف بخصوص عنادش باسلسلهٔ‌کبراویه[1] و قتل مجدالدین بغدادی وعدم‌تعصب درمذهب سنت وجماعت وحذف نام خلیفه ناصرلدین‌الله ونصب خلیفه‌ای ازعلویان عللی‌است‌که هریك بتنهائی کافی بودکه موجب دل‌آزردگی نجم‌الدین از آن پادشاه باشد . بی‌تدبیری بازپسین او درمدارا باکفار تتارکه راه مغول رابرایران‌گشود، وشکست وگریز اونیز بربیزاری شیخ‌افزوده‌است. درمرصادالعباد به تصریح نامی از خوارزمشاه نیست، ولی یقین است‌که طعن وتعریض او بملوك عصر در فصل دوم ازباب اول وتمام باب‌پنجم کتاب بدوست[2] .

علاءالدین کیقباد

علاءالدین کیقباد [اول] بن‌غیاث‌الدین‌کیخسرو، ششمین پادشاه از سلجوقیان روم است‌که در سال ۶۱۶ یا ۶۱۷ (ظ) بعداز برادرش عزالدین‌کیکاوس برتخت نشسته و درسوم یاچهارم شوال سال ۶۳۴

۱ـ رسالهٔ زندگانی مولانا ص۹ ببعد ۲ـ رك: جهانگشا ج۲

درگذشته‌است، همین‌پادشاه است که دررمضان ۶۲۷ بکمك متحدان خود دریاسی‌چمن‌نزدیك ارزنجان سلطان جلال‌الدین منکبرنی راچنان‌شکست دادکه‌آن‌جوان دلاور دیگر کمرراست نکرد، وسالی بعد بدست اکرادکشته شد. کیقباد مردی دانش دوست وادب پرور و هواخواه عارفان بود و در روزگاروی بهاء ولدپدر مولوی واردقونیه شدودرآنجا رحل‌اقامت افکند. شیخ ما بپایمردی شهاب‌الدین سهروردی بدربار‌این سلطان راه یافت ومرصادالعباد را بسال ۶۲۰ تحفهٔ او کرد[1].

داود ملك ارزنجان علاءالدین داود شاه دوم پسر فخرالـدین بهرامشاه بن داود ، ملك ارزنجان ازآل منکوجك که نجم رازی مرموزات اسدی را بنام او نوشته و روابط‌آن دو پیش از این گذشت.

فخر رازی امام فخـرالدین محمدبن‌عمر بکری رازی حکیم و متکلم بزرگ (متوفی دراول شوال ۶۰۶) از بزرگانی‌است‌که روزگار پیری او باجوانی روزنجم‌دایه توافق‌دارد. فخررازی ازبزرگ مردانی است که شیوهٔ اندیشهٔ اوازهمان دورهٔ حیاتش تأثیرعظیمی درنفوس، خاصه درپادشاه عصرداشته‌است. وی‌اواخر عمرخود رادرفیروزکوه وهرات وبلاد وممالك غوریه گذرانیده است واگرهم سفر نجم‌دایه بخوارزم بعد از هجرت امام فخر باشد مسلما دشمنی فخررازی باشیخ مجدالدین بغدادی‌که ظاهراً تفتین شاگردان اوعلت‌اصلی‌قتل‌مجدالدین بوده ازخاطر شیخ‌مادور نمانده است وبظن‌قریب بیقین نجم‌الدین در طعن وتعریض بفلاسفه باین‌همشهری نامـدار خویش و پیروان اونظر دارد[2].

نجم‌الدین کبری شیخ ولـی تراش طامةالکبری نجم‌الدین ابوالجناب احمد بن عمر خیوقی خوارزمی (متولد ۵۴۰ مقتول ۱۰ جمادی‌الاولی ۶۱۸ بدست مغول) مؤسس کبراویه وبزرگترین‌مشایخ تصوف‌است‌که آخرین‌ایام حیات اومصادف باجوانی نجم‌الدین‌رازی بود. وبعلت تشابه نام غالب اشعارآنان بهم‌آمیخته است. نویسندگان‌ترجمهٔ احوال نجم‌دایه‌ویرا ازاصحاب نجم‌الدین‌کبری شمرده‌اند. ازجمله جامـی گوید: «وی‌نیز از اصحاب شیخ نجم‌الدین‌کبری است‌که تربیت وی‌را حـواله بشیخ مجدالدین‌کرده بوده است»[3] درآثار نجم دایه اشاره‌ای به نجم‌الدین‌کبری نیست و همه جا شیخ‌مجدالدین رابنام شیخ خود یادمیکند واین سکوت دربارهٔ عارف بزرگ آن روزگار با اینکه‌ازمشایخ متقدم‌ومتأخر نام‌برده‌است تصادفی نمینماید. واحتمال این هست‌که مجدالدین و مریدان او در انجام‌کار روی از شیخ ولی تراش برگردانیده باشند و داستان غرق شدن

۱ـ رك ــ رسالهٔ زندگی مولانا . یادداشتهای قزوینی ج ۳ ص ۱۴۸. ابن‌بی‌بی، ۲۳۴

۲ـ رسالهٔ زندگانی مولانا، ۹ ۳ـ نفحات‌الانس چاپ‌اخیر تهران ص ۴۳۵

مجدالدین بنفرین شیخ‌خود قرینه‌ای براین‌معنی تواند بود.

شاگردان نجم‌الدین کبری تذکره‌نویسان نام چندتن ازشاگردان ومریدان نجم‌الدین کبری‌را همه‌جا در ردیف نام نجم‌الـدین دایه آورده‌انـد از آنجمله‌اند: رضی‌الدین علی‌بن‌سعیدابن عبدالجلیل لالای‌غزنوی (متوفی ۶۴۳)[۱] سیف‌الدین ابوالمعالی سعیدبن مظفر فارمذی باخرزی (متوفی ۶۵۸)[۲]ـ سعدالدین محمدبن مؤید حمویه مشهور بسعدالدین حموی (متولد ۵۸۶ ومتوفی ۶۵۱)[۳] ـ و باباکمال جندی[۴] وعین‌الزمان جمال‌الدین گیلکی[۵] وفریدالدین عطارنیشابوری. ازاین‌عده وجود روابطی‌میان نجم‌دایه بارضی‌الدین‌علی‌لالاکه نام‌وی بعنوان خلیفه وجانشین‌مجدالدین بغدادی درنامه‌های مجدالدین‌آمده قطعی بنظرمیرسد.[۶]

مجدالدین بغدادی مجدالدین ابوسعید شرف‌بن مؤیدبن محمدبن ابوالفتح خوارزمـی بغدادی‌بنا‌بنوشتهٔ‌ابن‌الفوطی درتلخیص‌مجمع‌الاداب‌فی‌معجم‌الالقاب[۷] درسال ۵۴۴ دربغدادك خوارزم ولادت‌یافت ودرسلخ جمادی‌الاخره ۶۰۷[۸] بفرمان‌علاءالدین محمدخوارزمشاه مقتول ودرجیحون افکنده شد. مجدالدین‌بغدادی چنانکه ازنامه‌های خوداوبرمی‌آید ازخاندانی‌بزرگ وبنوشتهٔ تاریخ‌گزیده برادربهاءالدین محمدکاتب تکش خوارزمشاه بوده[۹] وکان‌فضل‌و ایادی بود ودر علم‌طب ابدان مسیح زمـان و نادرهٔ‌گیهان ودراصناف وانواع هنروعلومی‌که پادشاهان طالب‌آن‌باشند ازجملهٔ اهل عصردر مبادی ایام تحصیل ممتازگشته بوده است.[۱۰] در عنفوان جوانی در زمان پدرش طبیب سلطان تکش‌بن‌ایل‌ارسلان (۵۶۸-۵۹۶) وازمقربان اوگردید. چون‌بمیهنه رسید وخاك‌شیخ‌ابوسعید را زیارت‌کرد ناگاه برق‌محبت‌الهی برنهاداوجست وجملگی تجمل ومهتری اورا بسوخت[۱۱] در خدمت شیخ‌نجم‌الدین کبری ملازم شد و پانزده سال در خوارزم ریاضتهای شگرف‌کرد. آخرالامر شیخ‌الشیوخ حضرت خوارزم شدوهرگز درخوارزم‌کس راآن مکنت نبوده است‌که او رابود. باآنکه پانزده هزاردینار املاك‌وقف صوفیه‌کرده بودهرسال خرج مائدهٔ‌خانقاهش ۲۰۰ هزاردینار زرسرخ بوده است[۱۲].

---

۱ ـ نفحات ص ۴۳۹ ۲ـ مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران سال ۲ شماره ۴ ص ۱ مقالهٔ سعید نفیسی ۳ـ یادداشت علامه بدیع‌الزمان فروزانفر ۴ـ نفحات ص ۴۳۳ ۵ـ ایضا ص ۴۳۲ ۶ـ نامهٔ مجدالدین بغدادی ؛ مقاله نگارنده در مجله یغما سال ۱۲ شماره۱ ص۲۷ ۷ـ بنقل‌ازآقای نفیسی مقدمه لباب‌الالباب ص۲ ۸ـ مقاله نویسنده درمجله‌یغما ۹ ـ تاریخ‌گزیده چاپ عکسی ص۹ـ ۷۸۸ ۱۰ـ لباب‌الالباب‌ص۱۹۱ ظاهرا بجای‌آبادی ایادی صحیح است، ۱۱ـ ابن‌الفوطی. این‌نوشته افسانه بودن روایت عراقی را میرساند ۱۲ـ هفت‌اقلیم نسخه خطی مجلس

مجدالدین مجلسی گیرا وقلمی توانا داشت ومردی لطیف وظریف بود. عراقی حکایتی از عشق نجم‌الدین کبری باو درعشاقنامه آورده‌است. ازداستانی که جامی درنفحات آورده پایهٔ بلند مجدالدین درعرفان واعتقاد او بمقام بلندخویش استنباط می‌شود وآن چنین است:

«روزی شیخ مجدالدین باجمعی درویشان نشسته بود. سکری بوی غالب شد گفت ما بیضه بودیم بر کنار دریا وشیخ نجم‌الدین مرغی بود، بال تربیت برسرما فرودآورد تا ازبیضه بیرون آمدیم، ماچون بط بودیم دردریا رفتیم وشیخ برکنار ماند. شیخ نجم‌الدین بنور کرامت آنرا دانست برزبان ایشان گذشت که در دریامیراد..وشیخ مجدالدین آنرا شنید، ترسید پیش شیخ سعدالدین حموی آمد[1] وتضرع بسیار کرد. روزی که حضرت شیخ را وقت خوش بودمرا خبرکن تا بحضرت آیم وعذری بخواهم. وقتی شیخ را درسماع حال خوش شد شیخ سعدالدین شیخ مجدالدین راخبر کرد. شیخ مجدالدین پای برهنه کرده بیامد وطشتی پرآتش کرد و برسر نهاد و بجای کفشگاه بایستاد وشیخ بوی نظر کرد. فرمود که چون بطریق درویشان عذرسخن پریشان میخواهی ایمان و دین بسلامت بردی اما سرت برود و در دریامیری ومانیز در سرتوشویم و سرهای سرداران وملك خوارزم درسرتوشود و عالم خراب گردد. شیخ مجدالدین درقدم شیخ افتاد و باندك فرصتی سخن شیخ بظهور آمد...»

مجدالدین موردخشم خوارزمشاه قرار گرفت ودرآب جیحون غرق گردید. دربارهٔ علت خشم خوارزمشاه توجیهات مختلفی کرده‌اند. بطورکلی خوارزمشاه با روندگان طریقت خاصه باصوفیهٔ اهل‌سنت‌وجماعت بالاخص باپیروان نجم‌الدین کبری برسرعناد و انکاربوده است. و مهاجرت بهاء ولدپدرمولانا را ازبلخ بهمین علت دانسته‌اند[2] مؤلف روضات‌الجنات ازکتاب سلم‌السموات[3] ابوالقاسم کازرونی نقل کرده‌است که میانهٔ فخرالدین‌رازی ومجدالدین بغدادی کینه و دشمنی بغایت رسیده بود تاآخرالامر بسعایت شاگردان او سلطان مزبور مجدالدین را درآب جیحون غرقه ساخت.

حمدالله مستوفی اشاره‌ای داردکه مجدالدین بگناه وصلت باترکان خاتون موردخشم خوارزمشاه قرارگرفته‌است. جامی این‌مطلب را بشرح‌تر آورده وگفتار او اینست:

«شیخ مجدالدین درخوارزم‌وعظ میگفت ومادرسلطان‌محمدعورتی بود بغایت جمیله بوعظ شیخ مجدالدین می‌آمد و گاهگاه بزیارت او میرفت مدعیان فرصت جستند تاشبی که سلطان

۱ـ سعدالدین حمویه (ابوالسعادات محمدبن مؤید) متولد۵۸۶ ومتوفی ۶۴۹ در دورهٔ مجدالدین بسنی نبوده‌است‌که بتواند درحضرت شیخ بزرك پایمردی نماید. و نیزرفتار پسران حموئی بطوریکه از نامهٔ مجدالدین برمی‌آید آمیخته بکینه‌وعناد بوده است وشاید مریدان و هواداران سعدالدین برای پرده‌پوشی ازتحریکات خاندان حموئی این‌روایت‌را انتشارداده‌اند.

۲ـ رساله زندگانی مولاناص۹ ۳ـ بنقل ازرساله مولاناص۱۰

محمدبغایت مست بود عرضه داشتند که مادر تو بمذهب امام ابوحنیفه بنکاح مجدالدین درآمده است سلطان رنجه شد فرمود که شیخ رادردجله انداختند. خبر به شیخ نجم الدین رسید، متغیر گشت و گفت اناللهواناالیه راجعون فرزند مجدالدین را درآب انداختند ومرد پس سر بسجده نهاد وزمانی نیك درسجده بود پس سرازسجده برآورد وگفت از حضرت عزت درخواستم تا بخونبهای فرزندم ملك ازسلطان محمدبازستانند اجابت فرمود. سلطان را از آن خبردادنـد بغایت پشیمان شدپیاده بحضرت شیخ آمد وطشتی پرزر بیاورد و شمشیروکفن برسرآن نهاده وسربرهنه کرده ایستادوگفت اگر دیت می باید اینك زر واگر قصاص میکنید اینك شمشیر وسر. شیخ درجواب فرمود کان ذلك في الکتاب مسطورا، دیت اوازجملهٔ ملك تواست وسرتو برود و سرخلق ومانیز درسر شما شویم سلطان محمدنومید بازگشت وعنقریب چنگیزخان خروج کرد و رفت آنچه رفت.

سندی ازخواجه محمدپارسا (متوفی ۸۲۲) درآخر نسخهٔ خطی فصل الخطاب او که در کتابخانهٔ مجلس مضبوط است نقل گردیده[1] که بموجب آن مجدالدین بتهمت داشتن روابطی بالیلی نام همسریکی از سرداران ترك بعدازفتنهٔ جندغرق گردیده است.

ازنامه‌ای که مجدالدین بیکی ازمریدان خود بنام شمس الدین شهاب الاسلام نوشته برمی آید که مجدالدین باهمسریکی ازخوارزمشاهان درنهان ازدواج کرده بود واین مطلب موجب تشنیع مخالفان درخراسان گردیده است وماجرا رابموقع بعلاءالدین محمد خوارزمشاه و وزیر او نظام الملك رسانیده بوده است[2].

مجدالدین اشعار لطیفی میسرود ونثری روان ودلانگیز می‌نوشت . از آثاروی رسالهٔ سفروچندنامه و اجازت رضی الدین علـی لالا دردست است . رسالـهٔ دیگری بنام تحفة البرره فی اجوبة مسائل العشره درجواب یکی ازشاگردان خودبنام احمدبن علی بن مهذب خواری نوشته است[3] ازرسالهٔ دیگر خود بنام زبدة العوالی وحلیة الامالی درتحفة البرره نام برده است[4].

شیخ محمد کوف

وی از مشایخ اواخرقرن ششم ومرید شیخ علی مؤذن بودومجدالدین بغدادی در رسالهٔ تحفة البرره[5] چند روایت از وی آورده است. شیخ محمدکوف درنیشابور مقام داشت و نجم الدین در همان شهر صحبت

۱ـ مقالهٔ آقای دکترعباس زریاب خوئی مجله یغماسال۷شماره۱۲ص۵۴۴ ۲ـ مقالهٔ سابق الذکر از نویسندهٔ مقدمه ۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورایملی جزو مجموعهٔ ۵۹۸
۳ـ برای شرح حال مجدالدین علاوه برآنچه در متن وحواشی گذشت رك ـ حواشی لباب الالباب ۶۱۰ـ۶۳۷. حبیب السیرج ۲ ص۶۴۷ روضات الجنات ج ۴ ص۱۹۱ تذکرة الاولیاء ج۱ص۱۷ تاریخ گزیده ص۱۲۱ـ۱۲۵ـ۴۹۲ هفت اقلیم نسخه خطی مجلس، سفینة الاولیاء محمدداراشکوه، مجلس ۱۸ از مجالس العشاق ص۸۲ بحیره فزونی استرابادی ص۳۲۴ ۴ ـ تحفة البرره نسخهٔ خطی مجلس شمارهٔ ۵۹۸

وی‌را دریافته و روایتی ازوی دربارهٔ شیخ‌علی مؤذن شنیده‌است.

شهاب‌الدین سهروردی شیخ شهـاب‌الدین ابوحفص عمربن محمدبن عبدالله‌بـن محمدبن حمویة البکری‌السهروردی مؤلف کتاب مشهور عوارف المعارف و رشف‌النصایح واعلام‌التقی که دراواخر رحب‌یااوائل شعبان ۵۳۹ در سهرورد زنجان بدنیاآمد و درغرهٔ محرم ۶۳۲ در ۹۲ سالگی دربغداد در گذشت. شیخ در تصوف مریدعم خود ابوالنجیب عبدالقاهربن عبدالله‌بن محمدبن حمویه سهروردی (متوفی ۵۶۳) است. شهاب‌الدین علاوه برمقام والا درعلم وفضل وعرفان رتبهٔ شیخ‌الشیوخی بغدادرا داشت ودرنزد خلفا وسلاطین وقت محترم و معزز بود واز جانب خلیفه ناصرلدین‌الله عباسی (۵۷۵-۶۲۲)مکرربسفارت بدربارملوك وسلاطین میرفت. ازجمله‌در۶۱۴ بدربارعلاءالدین محمد خوارزمشاه رفت ودرسال۶۱۸ برای‌علاءالدین کیقبادخلعت ومنشور فرمانروائی‌ممالك روم‌برد ومقرعهٔ حدود که چهل‌چوب باشدبه‌پشت‌آن سلطان کوفت[1] و در همین‌سفر بودکه در ملاطیه نجم‌الدین دایه رادریافت و او رابرانگیخت‌که مرصادالعباد رابعلاءالدین کیقبادهدیه نماید. شیخ‌ماازشهاب‌الدین بتعظیم وتجلیل‌تمام نام‌میبرد[2].

مولوی خداوندگار عرفان مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی (متولد ششم ربیع‌الاول ۶۰۴ ـ متوفی‌پنجم جمادی‌الاخره ۶۷۲) ازمعاصران‌نجم‌الدین است‌که بروایت جامی باهم‌معاشرت داشته‌اند.

در اینجا این‌نکته راباید گفت‌که نجم‌رازی از یك‌نسل قبل ازمولانا و در واقع معاصر بهاء ولدپدرمولانا بوده‌است و ورود اوبآسیای صغیر نیزمقارن باورود خاندان مولوی بقونیه است. هنگامی‌که نجم‌الدین پیری‌کامل بوده و مرصادالعباد شاهکار خود را تصنیف می‌کرد مولوی ۱۴ سال بیش‌نداشت. معاشرت این‌دوبزرگ (اگرنتوان در آن تردیدکرد) مصادف بااواخرزندگانی شیخ واواسط حیات مولانابوده‌است.

مولانا درجوانی مدتی درشام بتحصیل‌گذرانید وازسال ۶۳۸ (وفات برهان محقق) تا ۶۳۲ درقونیه بتدریس فقه وعلوم‌دین میپرداخت.از۶۴۲ تا ۶۴۷ دورهٔ انقلاب زندگی‌اوست که در جستجوی شمس‌گذشته، وازسال ۶۴۷ دورهٔ ارشاد و تربیت‌که تا ۶۵۴ (تاریخ وفات نجم‌الدین) وتا۱۸ سال‌بعد ازوفات‌نجم‌الدین ادامه داشته است. درفیه‌مافیه مولانا یك رباعی

---

۱ ـ رساله زندگانی مولاناص۲۵ ۲ـ برای شرح حال شهاب‌الدین سهروردی رك ابن‌خلکان ص۴۲۳. حوادث‌الجامعه‌چاپ بغداد ص۷۵-۸۴؛ نفحات‌الانس‌ص، حبیب‌السیرج۳ ص۷۸؛ وصاف ص۱۵۹. شدالازار

ازاشعار نجم‌الدین آمده که دلیل علاقه وتوجه مولانا باوست[1].

صدرالدین قونیوی

صدرالدین ابوالمعالی محمدبن اسحق قونیوی (متوفی در ۶۷۳) از مردم قونیه وازبزرگان عرفاوعلمای شافعی آن‌دیاراست. وی کودك بود که‌پدرش درگذشت ومادرش‌پیوند زندگی بامحی‌الدین‌ابن‌العربی‌عارف مشهوربست و صدرالدین درحجرتربیت آن‌بزرگ پرورش‌یافت وافکار اورا بهتر ازهمه‌کس دریافت ومشرب اوراباشریعت تطبیق داد وتقریر کرد. کتابهای متعددی از او بیادگار مانده است. ازآثارفارسی اوتبصرة‌المبتدی وتذکرة‌المنتهی وترجمهٔ مقالات او راکه درحیات‌خود بفارسی برگردانیده ونسخه‌ای(مورخ بسال۶۷۳) ازآن‌در کتابخانهٔ‌یوسف‌آغا درقونیه موجود است باید نام برد . صدرالدین در قونیه حلقهٔ درس‌داشت و عده‌ای از بزرگان تصوف مانند سعدالدین حموئی ومؤیدالدین جندی وفخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸) باوی همنشین بوده واصول تصوف را ازاوفراگرفته‌اند. مولوی نیز باصدرالدین معاشرت داشته و روابط آندو در رسالهٔ علامه فروزانفر بشرح بیان گردیده‌است[2] .

***

اوحدالدین‌کرمانی

یکی ازعارفان بزرگی‌که از پریشانی کار ایران بروم افتاده بود و تاپایان عمرخود (۶۳۵) از سیروگشت در شهرها وکشورها (شمال غرب، و غرب‌ایران) نیاسود اوحدالدین کرمانی بود . شیخ‌کرمان حدود دوازده‌سال بیش‌از نجم‌الدین داشت، وطبیعی است که درآن دیار غربت دوعارف ایرانی جویای یکدیگر بوده‌اند. بروایت مقامات اوحدالدین آن‌دو بزرك را اتفاق ملاقات افتاد . وظاهراً این‌دیداراگر در روم اتفاق‌افتاده باشد درمیانهٔ سالهای ۶۱۸(ورودنجم‌رازی به‌روم) و ۶۳۱ (سالی‌که اوحدالدین از روم ببغدادرفت) بوده، واگر دربغداد باشد درفاصلهٔ ۶۳۱ و۶۳۵ بوده‌است[3] چنانکه گذشت.

آثار نجم رازی

زندگانی نجم رازی با چنان طوفان عظیم بنیان‌کنی مصادف گردیده که‌آفات فتنه‌های گوناگون ظاهراً فرصت و فراغتی برای تألیف وتصنیف‌کتب وی‌رابرجای نگذاشته است. و شاید‌آثار زیادی نیزداشته که مثل یادگارهای سایربزرگان آن‌روزگار بعلت‌فتنه‌های زمان‌بباد

۱ـ فیه‌مافیه ص ۲۰ و حواشی وتعلیقات آن ص۲۹۰ ۲ ـ رك : رسالهٔ زندگانی مولانا ص ۱۱۸ـ۱۲۰مجالس‌المؤمنین ۱۳۵ ، ریاض‌العارفین ص ۱۴۴ نفحات‌الانس

۳ـ دربارهٔ زندگی اوحدالدین وشرح سفرهای او رك : مقدمهٔ فروزانفر برمناقب‌اوحدالدین

نیستی رفته و بآتش‌زوال سوخته است. مهمترین ومعروفترین اثروی مرصادالعباد است که در صفحات بعدی مورد بحث قرار گرفته ، از آن گذشته آثار دیگری پدیدآورده که برخی از آنها در دست است.

تفسیرعربی نجم‌رازی

این کتاب در کشف‌الظنون[1] بنام «بحرالحقایق والمعانی فی‌تفسیرسبع المثانی» بنجم‌الدین‌دایه نسبت‌داده‌شده ولی‌حاج‌خلیفه‌خودآنرادردست نداشته باین‌دلیل کابتداوانتهای آنرا نقل نکرده‌است. درمناقب‌العارفین افلاکی(ص۹۳۳) آمده: که نسخهٔ تفسیرشیخ‌نجم‌الدین‌دایه هنوزدرممالک‌روم‌نبود، وبزرگی‌از فضلای تبریز که درقبه غازان معیدبود آن‌رابه عارف چلبی متوفی در ۷۱۹ (ضمن‌سفر چلبی بایران) بخشید وببرکت چلبی در روم‌شایع گشت. نسخهٔ کهنی ازاین‌تفسیر عربی‌که در سال ۷۱۰ استنساخ گردیده واینک‌اول وآخرآن مفقود گردیده درکتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی‌در مشهدموجوداست و آن‌شامل تفسیرثلث قرآن‌میباشد مؤلف فهرست‌کتابخانه بعدازشرح حال مختصر نجم‌الدین نسخهٔ کتاب راچنین توصیف کرده‌است.

«... بحرالحقایق والمعانی- عربی - عامه - تالیف نجم‌الدین‌ابن[!] دایه... کتاب بحرالحقایق رادرتفسیر برمذاق صوفیه واصحاب تأویل نگاشته. واین‌نسخهٔ ناقص‌یعنی‌قسمتی است ازتفسیر سورهٔ نورازآیه «فقال‌الملاءالذین‌کفروافی‌قومه[2]... تاآخرسورةالطور..»[2]

آخرنسخهٔ: (وقدتم‌المجلدالثانی من‌کتاب بحرالحقایق والمعانی فی‌خامس وعشرین صفرسنةعشروسبعمائه علی‌یدی‌الضعیف‌الراجی رحمة ربه محمدبن پهلوان بن‌محمد»[3] درکشف الظنون[4] تفسیر دیگری بنام‌عین‌الحیاة بنام‌نجم‌رازی آمده که معلوم‌نیست همین‌کتاب است یا تفسیری دیگر ،

منارات السائرین (عربی)

کتاب دیگری‌بنام «منارات‌السائرین الی‌الله ومقامات‌الطائرین‌بالله» درکشف‌الظنون[5] بنجم‌الدین نسبت‌داده‌شده که نسخهٔ ناقصی از آن در دست است . بطوریکه نجم‌الدین در مقدمهٔ این‌کتاب میگوید آنرا سی‌واندسال پس از مرصادالعباد وظاهراً بقرب سنهٔ ۶۵۴ دراواخر

۱ـ کشف‌الظنون، چاپ‌فلوگل‌ج۲ص۱۷ ۲ـ فهرست‌کتابخانهٔ آستان‌قدس، اکتائی ج۱ص۶. بلوشه‌درفهرست خودنسخه‌ای ناقص ازمرصادالعباد رابحرالحقایق پنداشته وبخطاباین عنوان معرفی کرده‌است. ۳ـ ازآنچه استادمینوی درمقدمهٔ عقل‌وعشق (ص۳۰ تا ۳۲) از کتاب‌التفسیر والمفسرون محمدحسین‌الذهبی نقل‌فرموده‌اند چنین‌برمی‌آیدکه تفسیر نجم رازی بهمین‌جاختم‌می‌شده.و دنباله آن راعلاءالدوله سمنانی بعنوان‌تتمه‌تفسیر نجم‌الدین بپایان‌رسانیده است،ومجموع این‌تفسیر درپنج‌مجلدبزرک در دارالکتب‌المصریه‌موجوداست نظریات استادمینوی رادربارهٔ این‌تفسیر واشاراتی بنسخ دیگری‌که دیده‌اند درمقدمهٔ عقل وعشق بایدخواند.

۴ـ کشف‌الظنون، چاپ فلوگل ج۴ص۲۸۲ ۵ـ همان‌کتاب ج۶ص۱۲۰

عمر خود تألیف نموده‌است. محتویات این کتاب همان‌مطالب مرصادالعباداست‌که با تغییراتی درتنظیم مطالب برای‌استفادهٔ عربی زبانان تحریر یافته است منتهی‌لطف و ظرافت و شیرینی مرصادالعباد را ندارد.

نسخهٔ ناقصی‌ازاین‌کتاب درکتابخانهٔ ملی‌ملك بشمارهٔ ۴۱۸۶ مضبوط‌است[۱] ومشخصات آن‌چنین است:

تاریخ تحریر ۱۰۲۰ قمری ـ کاتب معلوم نیست ـ ۲۹۲ ورق ـ ۱۵ سطری ـ جلد میشن‌لیموئی ـ کاغذ فستقی ـ خط نسخ ـ قطع۸/ ۱۰در ۸/ ۱۵. (نقل از دفترکتابخانه)

مرموزات اسدی

درکتابخانهٔ اسعدافندی دراستانبول[۲] رساله‌ای بنام‌مرموزات‌اسدی‌در مزمورات زبور داودی بشمارهٔ ۱۷۰۴ موجود است که بسال ۷۳۵ استنساخ گردیده و استادمینوی میکروفیلمی از آن برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه فراهم‌کرده‌اند.☆

نجم‌رازی‌این‌کتاب را درده‌مرموز بنام‌علاءالدین داود دوم، پسرفخرالدین بهرامشاه‌بن داودملك ارزنجان از آل‌منگوجك درقلم‌آورده ومقدمه و نیمهٔ اول‌کتاب مشابه مرصاد است، ولی‌اواخر رساله درتواریخ ملوك‌وکلمات حکماخالی ازفوائدی‌نیست[۳].

رسالة الطیور

این‌رساله‌کوچك بقرائنی ازآثار دورهٔ جوانی نجم رازی واقامت او در ری است ونامه‌گونه‌ایست ادبی وآراسته بصنایع معنوی ولفظی، از زبان ستمدیدگان ری، و خطاب بوزیری است بنام جمال‌الدین شرف‌سلغور بلفتح‌که ظاهرا مقیم‌ری بوده وازآن شهردور گردیده ودرین‌نامه التماس بازگشت اوشده‌است[۴].☆

رسالةعقل و عشق

نسخه‌ای از این رساله‌که بخط خوشی در۲۶ صفحهٔ ۲۳ سطری در ۱۰ رمضان ۷۰۴ در مدرسهٔ علائیه سبزوار برای علاءالدین نام بدست ابوالفتح جمالی کتابت شده در کتابخانهٔ مجلس شورایملی

۱ـ استادمینوی۴نسخهٔ دیگرازاین‌کتاب‌ازکتابخانه‌های‌ترکیه‌معرفی‌کرده‌اندکه‌قدیم‌ترین آنها‌نسخه بورسا مورخ ۸۳۸ است. رك. مقدمه عقل و عشق. ص ۲۸ ۲ ـ دفتر کتبخانهٔ اسعدافندی چاپ‌استانبول ص۱۰۰ ونیزرجوع فرمایند بمقدمه استادمینوی برعقل‌وعشق:ص۲۵ ۳ـ این‌کتاب بتصحیح آقای دکترشفیعی کدکنی زیرچاپ است ۴ـ عکسی‌از این رساله آقای پروفسور عبدالقادر قراخان از مجموعه۱۵۸۹ کوپرولوی استانبول برای‌من‌فراهم‌کردند. میکروفیلمی ازمجموعهٔ مزبور راهم استادمینوی برای‌کتابخانه مرکزی دانشگاه تهیه‌کرده‌اند وازوجود این‌رساله نخستین‌بار بلطف ایشان اطلاع یافتم.

جزو مجموعه‌ای بشماره ۵۹۸ مضبوط است[1] رسائل این‌مجموعه باخطوط مختلف ودرسنوات مختلف کتابت شده و بعدها باهم تجلید گردیده است[2].

درپشت نخستین صفحهٔ رساله نوشته‌اند : رسالةفی‌العشق و العقل للشیخ‌السعید زبدة ــ السالکین قدوةالمحققین نجم‌الدین‌الرازی المعروف بدایه قدس‌الله روحه»

آغازرساله. بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم حمدوثناو آفرین بی‌منتها آفریدگاری راکه‌بتدبیر حکمت‌ازلی وتأثیر قدرت‌لم‌یزلی ازنابود محض بود دوعالم غیب وشهادت پیداکرد...

بطوریکه ازمقدمهٔ این‌رساله برمی‌آیدنجم‌الدین آنرادرجواب یکی ازدوستان خویش که دربارهٔ قدرت عقل و عشق سؤالی ازوی کرده بوده است برشتهٔ تحریر در آورده است ، و جوابی که میدهد درواقع نفی‌عقایدحکیمان وفیلسوفان‌است .

مطالب رسالهٔ عقل و عشق تازگی ندارد و خلاصهٔ افکاریست که مؤلف دربابهای دوم و سوم مرصاد بشرح‌باز گفته است. سبك‌بیان‌نیز بعینه شیوهٔ مرصادالعباد است وتعبیرات‌واشعار وآیات واحادیث وتلمیحاتی که درآن آمده برای خواننده کاملاآشناست تا بجائی که اگرهم نویسنده‌آن شناخته نبود همه‌کس با یك بار مطالعهٔ سطحی‌آن دوکتاب میتوانست دریابد که نویسندهٔ مرصادالعباد وعقل وعشق جزیك‌تن نیست. واین رساله همان‌است که درکشف‌الظنون (ج۵ ص۶۴۱) «معیارالصدق فی‌مصداق‌العشق» نامیده شده است.

تاریخ تحریر ــ دررسالهٔ عقل‌وعشق هیچ‌اشارتی بسنوات وحوادث یامحل تألیف نیست که بتوان بقرینه تاریخ تصنیف‌آن را تعیین کرد. ولی‌ظاهراً نگارش‌آن مقدم برتاریخ تألیف مرصادالعباد است زیرا باتوجه باینکه مطالب آن بشرح تر در مرصادالعباد نیز آمـده اگر هنگام تحریر آن مرصادنوشته شده بودمسلماً مؤلف بدان‌کتاب مهم‌خوداشاره وارجاع‌میکرد به همان سان‌که درمنارات‌السائرین عمل‌نموده‌است[2].

و این‌رساله یکی ازآن «چند مجموعه» (یعنی‌کتاب) است‌که مولف در مرصاد بدانها اشاره‌کرده است:

---

۱ ـ فهرست‌کتابخانه مجلس، یوسف اعتصامی ج ۲ ۲ـ عقل وعشق از همین نسخه رونویس ودر سالهای اخیر بسرمایهٔ‌کتابفروشی زوار بچاپ رسیده، وآنچه مقدمه‌نویس‌آن‌چاپ دربارهٔ مؤلف ومرصادآورده همه ازمقدمهٔ حاضر (که نسخهٔ ماشین شدهٔ‌آن از سالهاپیش بعنوان رسالهٔ دکتری درکتابخانهٔ دانشکده ادبیات مضبوط است)گرفته شده است. این‌رساله باردیگر بکوشش‌آقای دکترتفضلی بامقابله بانسخهٔ موزه بریتانیا(مورخ۷۷۲) ونسخهٔ‌کتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه (مورخ ۱۲۲۲) وبا مقدمهٔ ممتع استاد مینوی‌جزوانتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب بچاپ رسید .

«پیش‌ازین چندمجموعه درقلم آمده بودبه‌حسب‌استعدادوالتماس هرطایفه» (ص۱۵متن)

سراج القلوب رسالهٔ کوچکی است بفارسی بشیوه سؤال و جواب[1] شامل سی وسه سؤال فقهی و جواب آنها. نسخه‌ای از آن‌که دراواسط ربیع‌الاول سال ۹۴۹ ه بدست کاتبی بنام فندرسکی دربلاد خراسان کتابت شده جزو مجموعهٔ شماره ۱۹۶۲ کتابخانهٔ وین (ازورق ۹۶ تا ۱۰۸) مضبوط‌است[2].

ابتدا : الحمدلله‌العلی‌العظیم الجوادالکریم .

حسرت‌الملوك و تحفة‌الحبیب انتخابی از این‌دورساله جزومجموعهٔ شماره ۱۹۶۲ (ازورق ۸۹ تا ۹۴) در کتابخانهٔ وین[3] مـوجود است که در تاریخ ۹۵۸ در مکه استنساخ شده‌است ابتدا. «کتاب حسرت‌الملوك و تحفة‌الحبیب شیخ نجم‌الدین دایه. از هردوانتخاب کرده شد. وکتاب تحفة‌الملوك هم از مصنفات شیخ‌الاسلام و المسلمین شیخ نجم‌الدین رازی است و در مرصادالعباد مـذکور است»[4] .

پایان . تمة نصیحة‌الملوك وسیرت ایشان است.

اشعار نجم‌الدین رازی مثل اغلب‌صوفیه شعرمیسروده ودرکتب خود ازاشعارخویش نیز آورده‌است. پیش‌ازاین‌شهرت‌داشت‌که همهٔ اشعارمذکور در مرصادالعباد ازآن خوداوست[5] اینك‌بمدد نسخ قدیمی مابطورقطعی روشن گردیده‌که از اشعارمضبوط درمرصادالعباد کدامین ازوست وکدامین ازدیگری ؟ مجموع اشعارموجود خود او که درمرصادالعباد ومرموزات ورساله عقل و عشق آمده‌کمابیش ۲۵۰ بیت‌است بیشتر این اشعار رباعی‌است ویك‌قصیده ویك‌مثنوی ویك قطعه وپنج غزل‌نیزدرمیان آنهادیده میشود.

دربارهٔ سبك شعروی مرحوم استاد بهارمینویسد: «نجم‌دایه شعربسبك سنائی میگوید و اگر چه شعرش باستحکام متقدمان‌نیست اما دردقایق شعرفارسی‌استاد است و برموزقوافی که متأخران ازآن بی‌خبربوده‌اند بدرستی واقف وافعال قدیم وقافیه‌های مخصوص متقدمان رادر شعر صحیح وبی‌غلط بکارمیبرد. ازآنجمله اورا قصیده‌ایست‌که در صفحه ۲۵۳ طبع تهران[6] آمده وچنین‌است: خسروابشنو فزونی ازچومن‌کم کاستی...الخ.

بنظر نگارندهٔ این‌رساله استنباط مرحوم بهار دربارهٔ مختصات شعر نجم‌الدین منحصرا

۱ـ مقاله احمدآتش درمجموعه ترکیات ص۱۱۱ ۲ـ فلوگل‌ص۲۵۳

۳ـ ایضا فلوگل‌ص۴۵۳ ـ بیست و هشتمین قسمت مجموعه. ۴ درمرصادالعباد ذکری از نام چنین رسائلی نیامده‌ومحتمل است‌که فصل‌اول ازباب پنجم مرصادالعباد باین‌نام در مجموعه نقل شده‌باشد. ۵ـ سبك‌شناسی ج۳ص۲۲ ۶- مراد طبع مرحوم شمس‌العرفا است

برمبنای قصیدهٔ منقول از او بوده و نمیتواند ملاک سبک کلیهٔ اشعاراو باشد و حق این است که با توجه بهمهٔ آثارش دراین باره داوری شود.

یك مثنوی هفده بیتی نیز ازاشعار او درمرصادالعباد آمده که شباهت تام به شیوهٔ سخن سنائی در حدیقةالحقیقه دارد . اما ازاین دومورد که بگذریم نشانهٔ تأثیرسخن سنائی درشعر نجم‌الدین زیادنیست. ناگفته نباید گذاشت که اشعاروی بپایهٔ سخن‌منثورش نمیرسد. غالب‌اشعار او عارفانهٔ خشك است وازلطف و حال فراوانی برخوردار نیست . گاهی مضامین عرفانی را باهمان الفاظ و اصطلاحات بدون چاشنی تخیل و استعاره وتشبیه وآنچه جان‌شعر است بنظم کشیده است :

یك جام تجلی جمال تو بس است — تا از عدم و وجود بیزار شوم

در عشق یار بین که چه عیارمیرویم — سر زیر پا نهاده چو شطار میرویم

با ظلمت نفوس و طبایع در آمدیم — در جان هزارگونه زانوار میرویم

در کنارسخنان منثور که ازرقت تخیل ولطف احساس و رنگ وموج شعری لبریز است بسخنان منظومی برمیخوریم که فقط وزن‌وقافیه وجه امتیازآنها ازنثراست وبوی هیچ لطف و مضمون‌شاعرانه‌ای ازآنها نمیآید ومناسب‌ترآن بود که مطلب آنها به نثر نوشته‌آید چون این رباعیها :

القصه هرآنچه‌کرد گردون زجفا... (ص۱۶)

***

گر دولت و دین همی ترا دست دهد ... (۵۴۴)

***

خوی سبعی ز نفست ار باز شود... (۱۸۳)

چنین سخنانی اشعاری نیست‌که تصورکنیم مصنف‌آنها را قبلا و به‌انگیزهٔ ذوق و حال شاعرانه سروده بوده ودرحین تحریرمرصاد بزبان قلمش بازآمده است، بلکه باتوجه‌بموارد ذکرآنها پیداست‌که نجم‌الدین درحین تحریر کتاب وبمناسبت فصول و موارد بحث مطالبی را بنظم‌کشیده‌است.

این‌سخنان بااشعار لطیف ودل‌انگیزی‌که از دیگرشاعران در مرصادالعباد آمده بدان مایه فاصله‌دارد که تشخیص آنهابااندك آشنائی بشیوه‌های سخن سرائی فارسی برای همه‌کس آسان است. نگارنده درنخستین‌بارکه نسخهٔ چاپی مرصادالعباد را درمطالعه‌گرفت فهرستی ازاشعار منقول درآن رابرای خودفراهم‌آورد تابتدریج گوینده هر بیتی رابشناسد و نامش را درذیل شعر ثبت‌گرداند قبل‌ازآغاز جستجو درحاشیهٔ پاره‌ای رباعیات نوشته بود نظمی است متوسط وظاهرا ازمؤلف. بعدازآنکه نسخ خطی قدیمی بدست‌افتادکه درآنها اشعارمؤلف‌باقید

«شیخ فرماید» یا «این‌ضعیف گوید» متمایز گردیده وهمچنین باجستجودر دواوین وتذکره‌ها گویندگان اکثر ابیات شناخته شدند حدس‌نگارنده بی‌کم‌وکاست تائید گردید حتی یك‌مورد نیز پیش‌نیامدکه بیتی رابظن‌بنجم‌الدین نسبت‌داده باشد و بعد از تحقیق صحت‌انتساب‌آن بیت بدیگری مسلم گردد.

بااین‌همه نمونه‌های ساده و روان ولطیف و پرشور وحال نیز درمیان آثار نجم‌الدین کم‌نیست. نمونه رایك‌قطعه ویك‌رباعی ازمرصادالعباد نقل می‌شود:

بـر آتش عشق تـو بسوزم گـر سوختن منت بسـازد
گفتی که «بباز جان چو مردان!» عاشق چکند کـه جـان نبازد؟

***

ای کرده غمت غارت هوش دل ما درد تو زده خانه فـروش دل ما
سری که مقدسان از آن محرومند درد تو فرو گفته بگوش دل مـا

اشعار نجم دایه در تذکره‌ها ــ علاوه بر اشعاری‌که از نجم‌الدین در کتابهای خودوی‌آمده درتذکره‌ها ومجموعه‌های دیگر نیز ازجمله‌درمونس‌الاحرار، هفت‌اقلیم، نفحات، آتشکدهٔ‌آذر، ریاض‌العارفین اشعاری بنام او ثبت کرده‌اندکه جمع‌آوری شده‌ولی ازبیم‌تطویل این‌مقدمه ازذکرآنها میگذرم فقط غزلی را ازمونس‌الاحرار می‌آورم:

من سوخته دل تاکـی چون شمع سر اندازم
وز سوز دل خونین در جـان شرر اندازم
درد دل من هر دم از اشك گذر گیرد
در شهـر ز عشق تو صد شوروشر انـدازم
هـر شب مـن بیچاره تا وقت سپیده دم
بر خاك سر کویت تاکـی گهر اندازم
شمعا مـن دیوانه تا چند چو پروانه
در آتش عشق تـو شهبال و پر انـدازم
هـر تیر بلا شاهـا کانداخته‌ای بر مـن
جان را هدفش کردم بار دگر اندازم
یك بار چو پروانه جان برکف دست آرم
خـود را ببرت جانا باشد که در انـدازم
هستی چـو نمیگنجد دربارگـه وصلـش
هستی خـود و کونین یکباره بر اندازم
یك شب تـو حریفم شو مهمان شریفم شو
زر را چه محل باشد تا بر تو زر اندازم

جان پیش کشم حالی گرزانکه قبول افتد
در پات بشکرانه دستار و سر اندازم
عمری من سر گشته سرباز بکوی وصل
بردار نقاب از رخ تا یك نظر اندازم
زان باده دهم ساقی کاین هستی من باقی
از سطوت آن باده از خود بدر اندازم
من نجم و تو خورشیدی من فانی و تو باقی
وز نور تجلیت زیر و زبر اندازم[1]

مرصادالعباد

شاهکار جاویدان نجم‌رازی همین مرصادالعباداست که یکی از نفایس متون منثور ، و آثار نغزعرفانی فارسی‌است که دربحبوحهٔ حملهٔ مغول جامهٔ تالیف پوشیده وازهمان روزگار تألیف باز، دراین هشت‌قرن همواره موردمراجعه واستفاضهٔ صاحبنظران بوده‌است و بزرگان ادب وعرفان چون خداوندگار مولانا جلال‌الدین محمدمشهور بمولوی ولسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین محمدحافظ شیرازی از آن برخورداری یافته‌اند . کثرت نسخ خطی این‌کتاب میرساندکه چگونه این‌گنجینهٔ حقایق وخزانه خانهٔ اسرارالهی همواره مورد توجه وعنایت فارسی زبانان بوده‌است . دربارهٔ شهرت این کتاب‌کافی است گفته شود معروفیت نجم‌الدین رازی بحد زیادی مرهون‌آوازهٔ این‌کتاب مستطاب است و همه‌جا از عارف ری بلقب صاحب مرصادالعباد یامؤلف مرصادالعبادیاد کرده‌اند.

کیفیت تألیف

نام کتاب نام‌کتاب چنانکه مشهور است در فصل سوم از باب اول آن «مرصادالعباد من‌المبدأ الی‌المعاد » آمده و در دسته‌ای از نسخ که آن را تحریر دوم نامیده‌ایم «تحفة للسلطان کیقباد»[1] برآن افزوده شده است .

اما معنی‌لغوی‌آن: مرصاد بمعنی گذرگاه است. رصد (بفتح اول و سکون دوم) بمعنی برسرراه‌کمین کردن‌است. درزبان فارسی گاهی‌رصدگاه بمعنی کمینگاه دزدان وجای‌خطرناك آمده، ودرقرآن شریف درآیهٔ ۲۱ از سورهٔ ۷۸ «ان‌جهنم‌کانت مرصادا» بهمین معنی است. اما باعتبار اینکه برسرراههای خطرناك نگهبانان وپاسبانان و راهداران نیزمترصد راهند ، مرصادبمعنی راهی‌که دراو نگهبان باشد نیز آمده‌است (مقدمة‌الادب‌ج۱ص۵۸، لسان‌التنزیل: ۳۵) و درآیهٔ شریفهٔ۱۴ از سورهٔ ۸۹ «ان‌ربك لبالمرصاد» باین معنی دوم است[2].

۱ـ مونس‌الاحرار نسخهٔ عکسی ص۳۹۰ ۲ـ متن: ۳۰ ۳ـ مفتاح‌المعاملات ص۵۲ تعلیقات

نجم‌رازی خود کلمه را بمعنی راه‌ایمن مراقبت شده‌آورده: «به‌سرجادهٔ مستقیم و مرصاد دین‌قویم باز آید» ص۱۳ متن. و نیزاز توجیهی که در مورد نامگذاری کتاب دارد همین معنی مستفاد میشود: «امیدوارباشند که قدم‌برجادهٔ حق دارند وبرصراط مستقیم میروند.. نام‌کتاب هم برمنوال‌احوال کتاب نهاده‌آمد» ص۲۹و۳۰ متن.

بنابراین، معنی نام‌کتاب مجموعاً چنین خواهدبود. «راه‌بندگان (راهی که ایمن‌است وبوسیلهٔ نگهبانان‌طریقت وشریعت نگهبانی می‌شود) ازآغازتاانجام»

سال تألیف و محل انشاء آن

مؤلف درفصل دوم ازباب اول «دربیان‌آنك سبب نهادن این‌کتاب‌چه بودخاصه بپارسی» علت‌تألیف وتاریخچهٔ آنرا بیان میکند: «اگرچه درطریقت‌کتب مطول ومختصر بسیارساخته‌اند و درآن بسی‌حقایق و معانی‌پرداخته‌اند، لیکن‌بیشتر بزبان تازی‌است وپارسی زبانان را ازان زیادت‌فایده‌ای‌نیست. مدتی بودتاجمعی ازطالبان محق ومریدان صادق هروقت ازین‌ضعیف باقلت بضاعت و عدم استطاعت مجموعه‌ای بپارسی‌التماس میکردند... وتااین‌ضعیف دربلاد عراق و خراسان گاه‌در سفروگاه درحضر بود از تعویقات وآفات فتنه‌های‌گوناگون فراغت وفرصت نمی‌یافت‌که بر اتمام‌آن اقدام‌نماید...[۱]»

ازاین‌گفتار چنین استنباط میشودکه نجم‌الدین قبل ازحملهٔ مغول و ظاهراً در اواخر سلطنت سلطان محمدخوارزمشاه بدرخواست مریدان مصمم بتألیف‌کتاب گردیده ومسوده‌های آنرافراهم‌کرده ولی بعلت‌سفرهای پیاپی‌فرصت انجام‌آن رانمی‌یافته است.

درفاصلهٔ (اواخرصفر واوایل ربیع‌الاول سال ۶۱۸)چنانکه گفتیم فاجعهٔ همدان اتفاق افتاد، ومؤلف روی برومنهاد ودررمضان بقیصریه رسید، مصمم گردیدکه تألیف ناتمام‌خودرااز سوادبه بیاض‌آورد وتحفهٔ طالبان محق‌وعاشقان صادق سازد. در دسته‌ای ازنسخ مرصادکه‌آن را تحریر نخستین می‌شناسیم درپایان‌فصل «سبب‌نهادن‌کتاب» چنین آمده‌است:

«باجمعی‌عزیزان بحدوداین دیارمبارك‌رسیدبشهر قیصریه، وازاتفاق‌حسنه فتح‌این‌فتوح درماه مبارك رمضان افتاد... ودرین‌موسم شریف‌عزلتی اختیارکرده‌شد. تادراثنای این‌حالت مقالت جماعت اعزهٔ طلاب که بهروقت‌التماس چنین مجموعه‌ای میکردند عنان‌گیر شد . این فرصت فراغت وجمعیت راغنیمت شمرده‌آمد، وبعدازاستجازت واستمداد ازفیض ربانی عنان‌قلم بدست‌تصرف غیب‌سپرده‌شد، تاهر گوهرثمین که ازمواهب غیب‌بمکمن دل‌رسد زبان‌قلم درسلك عبارت‌کشد، وبراطباق این‌اوراق تحفهٔ طالبان محق وعاشقان صادق سازد. امید بعنایت بی‌علت وکرم بی‌نهایت پادشاه تعالی وتقدس چنان‌است که بنان‌وبیان این‌ضعیف‌را ازسهو وزلل‌خطا و خلل محفوظ ومصون دارد...»

۱ـ متن: ۱۶

ملاحظه میشود که مؤلف در رمضان ۶۱۸ بعدازوصول بقیصریه در اجابت التماس اعزهٔ طلاب دست بتألیف مرصادالعباد زده ونخستین تحریر کتاب را تحفهٔ درویشان کرده و امروز نسخی ازآن دردست است[1]. وظاهراً تکمیل وانتشاراین تحریراول بعدازدیدارسهروردی‌بوده زیرا سهروردی را در ملطیه دید ودرمسیرطبیعی اوملطیه پیش‌ازقیصریه قرار دارد مگراینکه از قیصریه مجدداً برای ملاقات سهروردی به ملطیه بازگشته باشد.

تحفه بسلطان کیقباد

درهمان سال نجم‌الدین درملطیه بدیدار شهاب‌الدین سهروردی‌نائل آمد. و شیخ شهاب وی را تشویق کرد که به‌دربار علاءالدین کیقباد روی‌نهد «و درین‌معنی بخط شریف حرفی چند بنواب حضرت درقلم آورد» نجم‌الدین وقتی‌که عازم حضرت سلطان شدتصمیم گرفت مرصادالعبادرا باوهدیه‌نماید.

«هاتف سعادت... بسر این ضعیف ندا میکرد که واردان حضرت ملوك را از تحفه‌ای فراخورحال ایشان نه درخورهمت ملوك چاره‌ای نباشد.. آن‌حضرت‌سلیمان مرتبت‌راتحفتی مور صفتانه حاصل کند.. تا هر گوهر ثمین که از مواهب غیب بمکمن دل رسد زبان قلم در سلك عبارت کشد و بر طبق ورق نهد وبتحفه بدان طرف برد..پس‌این‌ضعیف بعدازاستخارت و استعانت‌بحضرت عزت این‌عروس غیبی‌را بزیور القاب همایون‌آن پادشاه... مزین ومتحلی گردانید...[2]»

نخستین نسخهٔ اهدائی بسلطان کیقباد در روز دوشنبه اول رجب ۶۲۰ در شهر سیواس از بلاد معظم قلمروسلجوقیان روم پایان یافت ومؤلف آن‌تاریخ را درخاتمه‌ای‌که در دسته‌ای ازنسخ خطی موجوداست ذکر کرده است

«پرداخته شد این کتاب... بردست‌منشی‌این‌معانی‌ومشیداین‌مبانی‌الفقیرالی‌الله‌ابی‌بکر عبدالله‌بن محمدبن شاهاور اسدی‌الرازی روز دوشنبه اول ماه‌مبارك رجب ماه خدای... سال برششصد و بیست ازهجرت بمحروسهٔ سیواس حرسهاالله تعالی...»[3]

اختلاف دوتحریر کتاب ازنظراهمیتی‌که دارد درسطوربعدی بشرح بازگفته‌میآید.

کیفیت تدوین کتاب

مرصادالعباد برپنج‌باب وچهل‌فصل بناشده، وفهرست فصول درمقدمهٔ آن[4]آمده‌است. باب‌دوم‌مبدأموجودات‌یاآفرینش‌جهان‌وانسان‌است‌ودر فصل چهارم‌وپنجم‌آن داستان‌لطیف دلاویزی ازآفرینش‌آدم پرداخته که بی‌شبهه ازدلاویزترین نثرهای شاعرانه درزبان‌فارسی بشمارمیآید. باب‌سوم درمعاش‌خلق

۱ـ نسخ بو س قو مج ازنسخ مورد استفادهٔما ۲ـ متن، ۲۴تا۲۶ ۳ـ متن.
۴- متن : ۴ تا ۷

مفصل‌ترین ابواب کتاب و قریب بنصفی از آن راشامل است و در آن‌طی بیست‌فصل اصول عقاید عرفانی فرانموده آمده‌است. درباب چهارم درضمن چهارفصل معادنفوس مختلف نگارش یافته است. درباب پنجم سلوك طوایف مختلف ازپادشاهان تاپیشه‌وران و بزرگران ووظائف اخلاقی ودینی هرطبقه درهشت فصل بیان گردیده، واین‌باب ازنظراشتمال برجزئیات وضع اجتماعی عصرتألیف کتاب ممتع‌ترین قسمتهای آن است.

مرصادالعباد ازنظرطرح‌مطالب ومحتویات نمونه‌ای دقیق ودرست ومنطقی‌است و در آن هرفصلی ومطلبی بجای خودقرار گرفته‌است: درعین‌حال که مجموع کتاب داستانی دلکش و بهم‌پیوسته از«سرگذشت بشرازآغازتاانجام» بنظرمیرسد هرباب نیزبرای‌خوداستقلالی‌دارد، و درضمن هرباب نیزهرفصل درعین‌پیوستگی بماقبل ومابعدخود مطلبی کامل ومستقل است . دراین کتاب همهٔ فصول‌طرح کاملاثابت ومشابهی دارند. هرفصل بعدازعنوان بیك‌آیه ازقرآن شریف وحدیثی ازپیغامبر(ص) آغاز میگیرد:

«در اول هرفصلی‌آیتی ازقرآن و حدیثی از پیغامبر مناسب‌آن فصل‌آورده‌آید تاتمسك بکتاب وسنت‌بود»[1]. آنگاه‌آیه وحدیث توأم بادلایل محکم شرح‌وایضاح می‌شود، و بعد عقاید عرفانی با تمثیلات خاص بیان‌کرده میآید و در اواخر فصل غالبا سخن رنگ شعرمیگیرد و موج وآهنگی طرب‌انگیز می‌یابد. سرانجام فصل بەدرود برپیغامبر ویارانش پایان میگیرد.

مآخذ مرصادالعباد تنوع مطالب مرصادالعباد روشن میگرداندکه مؤلف درعلوم و فنون متداول عصرخود مردی دانشمند وبصیر ودل‌آگاه بوده، شیوهٔ‌بدیع تدوین وتنظیم‌کتاب میرساندکه درشیوهٔ خود مبتکراست ومقلدصرف هیچ مؤلف پیشینه نیست. هرجانیزکه اشاره بمؤلفات مشایخ مقدم‌برخود میکندآنها رانارسا ومبهم میشمارد[2]. بنابراین مشکل‌است‌که بتوان مآخذ عمده واساسی برای مرصادالعباد نشان داد . مؤلف درچند مورد مطالبی را از قوت القلوب ابوطالب مکی[3]، مجموعه‌ای ازتصانیف شیخ خود مجدالدین بغدادی[4] وکتابی در عجایب قلب از محمد غزالی (ص۱۹۴) می‌آورد.

ازکشف‌المحجوب هجویری وکشف‌الاسرارمیبدی‌وسوانح احمدغزالی واسرارالتوحید فی‌مقامات‌الشیخ ابی‌سعید نیز بدون ذکر مأخذ مطالبی گرفته است[5]. تذکرة‌الاولیاء عطارکه همزمان با مرصادالعباد تألیف یافته ظاهراً بنظرنجم‌الدین نرسیده وآنچه در دوکتاب مشابه مینمایدگویا از مآخذ مشترك ثالثی اخذ شده باشد .

۱- متن: ۲۹ ۲- متن موارد متعدد ۳- متن: ۴۹۳ ۴- متن: ۶۶

۵- رك : تعلیقات آخرکتاب .

اشعار منقول در مرصادالعباد

در مرصادالعباد ۴۵۵ بیت فارسی آمده که از آن میان ۱۷۵ بیت مطابق تصریح نسخ کهن خطی از خود مؤلف است ؛ و ۱۲۸ بیت دیگر مطابق ضبط کتب ودواوین و تذکره‌ها و جنگ‌ها گویندگانی است باین شرح :

سنائی	۴۰ بیت
منسوب به‌ابوسعید ابوالخیر	۱۳ «
« به بابا افضل کاشانی	۸ «
« بمجدالدین بغدادی	۱۲ «
ازسوانح غزالی	۱۲ «
ازآثارعین‌القضاة	۶ «
جمال‌الدین اصفهانی	۶ «
منسوب بسیف باخرزی	۴ «
فردوسی	۴ «
خیام	۴ «
خاقانی	۳ «
عمادی‌شهریاری	۲ «
اثیراخسیکتی	۲ «
مجدالدین طالب	۲ «
ابوالحسن بستی	۲ «
منسوب بنجم‌الدین کبری	۲ «
منسوب به ابوشکوربلخی	۱ «
آغاجی	۱ «
رودکی	۱ «
ادیب صابر	۱ «
مجیر بیلقانی	۱ «

از ۱۴۰ بیت بقیه که گویندهٔ مسلم آنها شناخته نشده ابیاتی هست که بشاعردیگری‌نسبت نیافته وبه‌گواهی شیوهٔ سخن و مناسبت موردگمان میرود از مؤلف باشد. و ابیاتی نیز درکتابهای مقدم برمرصادالعباد ازکشف‌الاسرار، کیمیای سعادت، مقامات حمیدی، التوسل الی‌الترسل و کلیله ودمنه و جزاینها دیده شده است .☆

دو تحریر از مرصادالعباد

درمقابلهٔ نسخ مختلف خطی مرصادالعبادکه مشخصات آنها را درصفحات بعدی خواهیم دید درهمان نظراول استنباط میشودکه این نسخ ازدودسته است:

دستهٔ اول ـ نسخهٔ بورسا ، نسخهٔ رئیس الکتاب ، نسخهٔ قونیه‌بشماره ۱۷۱۴، نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق، نسخهٔ مجلس،وباب اول ازنسخهٔ قونیه بشماره۱۷۱۵(قب). دستهٔ دوم ـ نسخهٔ ایاصوفیه، نسخهٔفاتح، نسخهٔوین،وابواب آخرین نسخهٔ دوم‌قونیه(قب). نسخ دستهٔ‌اول‌موجزتر وبسبك کهن نزدیکتر، ونسخ دستهٔ دوم مفصلتر وبصنایع لفظی آراسته‌تر وسبك نگارش آنها جدیدتر واز نظر رعایت قواعد دستوری بشیوهٔ امروز نزدیکتر است.

اکنون‌این‌مسئله پیش‌میآیدکه تحقیق‌شودکدامین دسته‌نسخ اصلی‌وکدامین دسته محرف است؟ البته‌کثرت‌اختلافات، ومعقول وموجه بودن ضبط هردودسته، ووحدت واشتراك وتشابه تام وتمام میان‌نسخ هردسته نشان‌میدهدکه این‌اختلافات نه تصادفی است و نه براثر مسامحه وشتاب‌کاتبان، بلکه این اختلافات عالماً وعامداً پدیدآمده است.

و چون تحریف و تصرف درکتابها معمولا ازنوع اختصار و انتخاب است نه تفصیل و ایجاد اطناب، دربادی امرچنین بتصورمیآیدکه دستهٔدوم‌اصیل‌و بقلم‌خود مؤلف‌است ونسخ دستهٔ نخستین محرف وساخته وپرداختهٔ دستکاری‌کاتبان‌باشد واگربفرض چنین تصرفی‌درکتاب راه یافته باشد مسلماً این‌کار درهمان ایام‌نزدیك بزمان‌مؤلف وشاید درحیات خوداو انجام‌گرفته است.زیراقدیمترین‌نسخهٔ خطی‌تاریخ دارکتاب (نسخهٔ‌بو) که درسال ۶۸۴ وفقط سی‌سال بعد از وفات نجم‌الدین‌کتابت شده ونیزاکثریت نسخ‌کهن که چهار نسخهٔ دیگر از آنها موضوع تحقیق نویسندهٔ این مقدمه بوده بهمان‌اختصار است .

اما اگرنسخهٔ بورسا ودستهٔ نسخ مشابه‌آن را بعلت‌کهنگی عبارات و وجود قدیمترین نسخهٔ تاریخ‌دار درآن‌گروه‌اصیل تصورکنیم ونسخه‌های‌دستهٔ‌دوم (فا،صو،ین) رامحرف بدانیم تردیدی برجای نمیماندکه این‌تحریف و تصرف نیزنزدیك بدورهٔ مؤلف وقبل ازسال ۶۸۵ (تاریخ‌کتابت نسخهٔ وین) وحتی درزمان خودمؤلف وبلافاصله بعد از تحریر نخستین نسخه بدلیل ستایش علاءالدین کیقباد وتحفهٔ‌کتاب باو صورت پذیرفته است. دراین‌صورت باید دید چه دلیلی هست‌که‌کسی جز خود مؤلف باین ترتیب درکتاب او دست برده باشد؟

مقایسهٔ فصل‌دوم ازباب‌اول «سبب‌نهادن‌کتاب» در دوگروه نسخ گره‌ازاین‌معمامیگشاید وواقعیت امرراروشن میگرداند. معلوم‌میشودکه نجم‌الدین ابتدامطالب‌کتاب را آماده ساخته وبسال۶۱۸ بعدازوصول بقیصریه بالتماس اعزهٔ‌طلاب آن‌را ازسواد ببیاض‌آورده ومیان‌مریدان وطالبان منتشرداشته،وامروز نسخ‌فراوانی ازهمان تحریراول (بی‌ذکر سلطان‌کیقباد) بدست است .

بعدازملاقات باشهاب‌الدین سهروردی درملطیه و تصمیم بدیدارعلاءالدین کیقباد مجدداً درتحریر نخستین کتاب که بقصد برخورداری درویشان فراهم آمده بوده، وزبانی روان‌وساده وعاری ازتکلفات وصنایع بدیعی‌داشته بازنگریسته وبا بکارداشتن شیوه‌های آرایش کلام آن‌را درخور درگاه پادشاه ساخته‌است. مخصوصاً علت تألیف کتاب را لزوم تقدیم ارمغانی بحضرت آن پادشاه فرانموده وخاتمتی شامل ذکرجمیل او در پایان افزوده، ویك سال وچند ماه بعد ازانتشاد تحریر نخستین‌آن راتحفهٔ علاءالدین کیقباد سلجوقی نموده‌است. وچون تحریراول کتاب موردااقبال قرارگرفته وجمع‌آوری تمام نسخ‌آن امکان نداشته‌است امروز نسخی ازهر دومتن دیده میشود.

درچاپهای تهران چون‌ناشران بزعم‌خود میخواسته‌اندکاملترین نسخه رابدست طالبان رسانند هردو تحریر را درهم ریخته وبهم‌آمیخته و نسخهٔ تازه‌ای فراهم‌آورده‌اند که درپاره‌ای موارد تعقید وضعف تألیف بوضوح در آن نمودار است. ازآن‌جمله درچاپ معروف شمس‌العرفاء درسبب نهادن کتاب هم‌ذکرسلطان است‌وهم سخن ازاختیارعزلت ومقالت اعزهٔ‌طلاب، وهم‌این اوراق راتحفهٔ طالبان محق وعاشقان صادق میسازد، وهم‌بتحفه بدان حضرت میبرد[1].

مقایسهٔ نسخه درویشان و نسخهٔ شاهانه

برای تسهیل کار درشناساندن نسخ‌مرصادالعباد جای داردکه تحریر دوم‌آن را تحفهٔ سلطان کیقباد یا نسخهٔ شاهانه، وتحریر نخستین را نسخهٔ درویشان بنامیم. و این هم از نظر سابقهٔ تاریخی‌کتاب و هم ازنظرمعرفی شیوهٔ نثرهریك از دوتحریرآن بسیار مناسب ودرخور خواهد بود.

تغییرات‌کتاب را دردومین تحریر وتدوین‌آن باین‌عبارت خلاصه میکنیم که مؤلف در تهذیب وآراستن‌کتاب نیك‌کوشیده و وقت وفرصت بیشتری برکارداشته وکتاب خود رالایق حضرت شاهانه ساخته‌است. این‌تغییرات به پنج‌صورت زیر بازدیده میشود:

الف ـ تقدیم کتاب و خاتمت‌آن ـ نخستین تغییری که در مطالعهٔ اول بچشم میآید در اواخر فصل‌دوم از باب اول است درسبب نهادن کتاب که در نسخهٔ شاهانه ذکر ملاقات با شهاب‌الدین‌سهروردی وتحفه داشتن کتاب بسلطان کیقباد افزوده آمده‌است (ص۲۲ تا۲۷متن) وآخرین ومشخص‌ترین قسمت‌آن خاتمتی است که نیزذکرعلاءالدین کیقباد را در بردارد(ص ۵۴۵ تا ۵۴۸ متن).

ب ـ در فصول دیگر کتاب جای جای مطالبی زیادت شده‌که برای نمونه بصفحات ۹۴،۴۲ تا ۹۶، ۱۰۴ تا ۱۰۵، ۱۳۹ تا ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۵۳ ، ۲۷۸ ، ۴۲۹ و ۴۳۰ ،

۱ـ ص ۱۵ چاپ شمس‌العرفا

۴۲۳ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۳ ، ۴۹۱ ، ۴۹۸ ، ۵۱۴ تا ۵۱۹ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ متن حاضر میتوان مراجعه کرد، و باین اضافات در کلیهٔ موارد در ذیل صفحات اشاره شده است .

دراین تغییرات علاوه بر تکمیل کتاب، گرایشی ازمحیط خانقاهی بدر بارشاهی نمودار است وحذف تمثیل آفتاب وستارگان و آوردن تمثیل پادشاه ورسولان (ص۱۴۲) وتفصیل زیادت درسلوك ملوك (صفحات ۴۳۰ و۴۳۲) دلیل ومؤید این استنباط است.

ج- اطناب در جملات— از اضافات بالنسبه مفصل که بگذریم درجملات کتاب نیز کلماتی زیادت شده وسخن را با طناب کشانیده است که دراینجا دو نمونه ازعبارات میآوریم واضافات نسخهٔ شاهانه را به نشانهٔ ( ) مشخص میکنیم:

«آن را وصول بمقصد حقیقی شناختند (ومقصود اصلی ساختند) ص۳۱۲ح۷

«همت بر تصفیهٔ عقل وادراك معقولات(گماشتند. وعمردراز)صرف کردندهمان صفحه ح۶.

«دل دراین مقام بحقیقت دلی رسیدو بصحت و بصفای اصلی بازآمد (وآنچ مقصود دلی بود بحصول پیوست» ص۲۰۸ ح۶

در دونمونهٔ فوق مطلب تازه‌ای اضافه نشده ودرآخرین نمونه، جملهٔ جدید تکرارمعنی جملهٔ قبلی است.

گاه نیز جملهٔ اضافی صحت ونظم جملهٔ اصلی را برهم میزنند که نمونهٔ زیر شاهد این مدعاست: «بازخواست حق تعالی ازآدم نه ازبهر گندم بودکه آن خود از بهر او آفریده بود (چنانك پیرهری میگوید اگرابلیس آدم رابدآموزی کردآدم را گندم که روزی کرد) اگرچه ملایکه پروردند اماغذاخوارهٔ آن نبودند» ص۱۵۰ح.

ملاحظه میشودکه عبارت اضافی ونقل قول پیرهری ارتباط اجزاء اصلی جمله را از هم گسیخته و نظام طبیعی ومنطقی جمله را ناچیز کرده است.

د- آراستگی سخن - مؤلف که کتاب خود را مقبول نظر سلطان میخواست علاوه برتغییر مطالب ومواد، نیز کوشیده است که عبادات را آراسته بصنایع لفظی ومعنوی گرداند و برای حصول این مقصود از دوراه رفته است. گاهی عباراتی مصنوع درجائی مناسب افزوده که مثال رابقصیده‌ای منثور درمقایسهٔ امت محمدی وامتان دیگراشارت میکنیم . عبارات این قطعه مزین بآیات واحادیث واسجاع وکلام مشایخ است. رجوع به(ص۱۵۵) شود . عباراتی هم که درص۲۲۲ س ۴ افزوده شده واول آن چنین است «اینجاچون گل سپر بایدانداخت چون چنار دست بدعا برداشت...» ازاین قبیل است.

گاهی نیزمؤلف باتقدیم وتأخیر کلمات یاافزودن یکی ودولفظ بدین منظور نزدیك شده است. نمونه رایکی دوعبارت نقل میافتد: «چون من سروری ومقتدایی وقافله سالاری ودلیلی

وشفیعی‌دارند» (نسخهٔ درویشان) «چون‌من سروری‌وپیشوایی‌وشفیعی‌ومقتدایی‌ودلیلی‌ورهنمایی دارند» ص۱۵۵ح۱۵

در اینجا جملهٔ نخستین با اندك تغییر بصورت عبارت دوم درآمــده و سجع و آهنگ یافته است.

نمونهٔ دیگر

«خواست که دندان بازکند بدعا بریشان، هنوزلب نجنبانیده بود خطاب میرسیدلیس‌لك من‌الامر شییء» .

«خواست‌تابدعا دندانی‌بدیشان نماید،هنوزلب‌نجنبانیده بودکه خرسنگ خطاب‌لیس‌لك من‌الامر شییء در پایش انداختند» ص ۱۵۶.

در اینجا تعبیرات «دندان نمودن» و «خرسنگ خطاب درپای کسی انداختن» سخن ساده قبلی رابکلامی مبدل کرده‌که توجه نویسندهٔ آن‌بآراستگی لفظی هویداست.

نمونهٔ دیگر :

«تابعدازین اگر هرامتی اقتدا به‌یك پیغمبر داشتند و متابعت یکی‌نبی‌کردند این امت اقتدا بجمله انبیاءکنند وبمتابعت همه قیام نمایند» (از نسخهٔ درویشان)

تااگر هرامتی اقتدا بیك نبی‌داشتند وبرخورداری از متابعت یك صاحب دولت یافتند این‌امت اقتدابجملهٔ انبیاءکنند وبرخوردارمتابعت‌همه شوند»(ص۱۴۲)

دراین‌مورد نیزعبارت نسخهٔ درویشان سادگی وبی‌پیرایگی زبان محاوره را دارد اما درنسخهٔ شاهانه برخورداری ازمتابعت یك‌صاحب دولت یافتن و برخوردار متابعت همه شدن نشانی از توجه مؤلف بالفاظ است. وپیداست‌که این‌آرایش سخن درنسخه‌ای‌که بیك پادشاه هدیه میشد براثرتوجه دبیران دیوانی بتکلف وسجع وآوردن صنایع بوده‌است‌که نمونه‌های بارزآن را درشیوهٔ عتبة‌الکتبه والتوسل‌الی‌الترسل ومنشآت رشیدوطواط دیده‌ایم.

هـ - **تازگی سخن از جنبهٔ دستوری** - مؤلف در همان حال‌که میخواهد با آراستن سخن‌خودبصنایع بدیعی جلوه ورنگ وبوئی‌بدان‌بخشد، نیز باتغییر شیوهٔ جمله‌بندی میکوشد که‌آن رابسیاق طبیعی زبان‌فارسی نزدیکتر گرداند وبرای‌پادشاهی‌که زبان فارسی‌زبان‌اصلی ومادری او نیست سهل‌التناول ودلپسند سازد. اینك چندنمونه:

«در روح پاك محمدی ازکجاآمد آنچ درنوراحدیت نبود»

«در روح پاك محمدی‌آنچ درنور احدیت نبود ازکجاآمد؟» (ص۴۳)

* * *

«هرچ از نورانیت است در ارواح»
«هرچ از نورانیت وصفا درارواح است» (ص۴۴)
«آن‌قوت که روح انسان دارد چون از اعلی علیین است هیچیز ندارد در عالم ارواح»
«... آن‌قوت... هیچ چیز درعالم ارواح ندارد»(ص۶۷)

***

«این‌جمله چون طلسمی‌است که حق تعالی بریکدیگر بسته است ازروحانی وجسمانی»
«این جمله چون طلسمی است که حق‌تعالی از روحانی و جسمانی بریکدیگر بسته است (ص۱۶۲)

***

«هرگز این‌طلسم گشاده نشودتمام»
«هرگز این‌طلسم تمام گشاده نشود(ص۱۶۴)

***

«درمقابلهٔ عالم‌ارواح بداشتند درصفوف مختلف»
«درمقابلهٔ ارواح درصفوف مختلف بداشتند» (ص۱۷۷)
«باقی‌صفات ذمیمه ازین‌دواصل تولدمیکند وآن‌صفات فعل‌اوست»
«باقی‌صفات ذمیمه که او راصفات فعل‌است ازین‌دواصل تولدمیکند» (ص۱۷۸)

***

«ومیزان آن قانون شریعت است درکل‌حال»
«ومیزان این‌معنی درهمه‌حال قانون شریعت‌است» (ص۱۷۹)

***

«چنانك اسم رحمن هیچ کس را نتوان گفت‌الاحق را»
«چنانك هیچ کس راجز حضرت عزت باسم‌رحمن نتوان خواند(ص۱۸۸)

***

«دل‌چیست وتصفیهٔ دل درچیست وتربیت اوبچیست و دل‌چون‌بکمال دلی‌رسد»
«دل‌چیست‌وتربیت وتصفیهٔ اوبچیست وکمال او درچیست» (ص۱۹۱)

***

«ورای عقل‌آلاتی دیگر است انسان‌را»
«ورای عقل‌انسان راآلاتی دیگراست» (ص۲۰۰)

***

«اگر جرمهای خرد باشد تخویف کند و تهدید نماید و حجت گیرد و نصیحت فرماید و حلم برزد وعفو کند»

«اگر جرمی خرد باشد تخویف و تهدید فرماید وعفو کند بعداز حجت و نصیحت تمام» (ص ۴۵۴)

***

«تا نفس دستکاری ظلومی وجهولی خویش بکمال نرساند درین مقام نفس را بکمال نتوان شناخت.

«تا نفس درین مقام دستکاری ظلومی و جهولی خویش بکمال نرساند نفس را نتوان شناخت» (ص۱۸۵)

***

«دل را صورتی است»

«دل را صورتی هست» (ص۱۹۱)

در سنجش عبارات فوق (که ابتدا جملهٔ نسخهٔ درویشان و بدنبال هریك جملهٔ معادل از نسخهٔ شاهانه نقل گردیده) ملاحظه میشود که مؤلف باتغییر ساختمان جملات ازقبیل: نقل افعال بآخر آنها، واستعمال هست بجای است، وپرهیز ازتکرار افعال کوشیده است که سخن را تازه‌تر و روان‌تر وطبیعی‌تر گرداند. بارزترین نمونهٔ این تغییرات در اوائل فصل سوم از باب دوم دربرشمردن انواع ملائکه است که احتراز ازتطویل را ازنقل آن قلم کشیده آمد و بمتن مصحح (ص۵۴) مراجعه توان کرد. دراینجا بانقل یك نمونهٔ دیگر این مطلب را پایان میدهیم.

يك نمونهٔ دیگر .

ازنسخهٔ درویشان ــ بهایم وانعام را برخورداری ازعالم سفلی است وبواسطهٔ این پنج حس که یکی بصر است که بچشم تعلق دارد همه آن خواهند که بچیزی خوش وخوب مینگرند. دوم حاسهٔ سمع است که بگوش تعلق دارد همه آن خواهند که آوازی خوش میشنوند واز آواز ناخوش بترسند وبرمند. سیم حاسهٔ شم است که به بینی تعلق دارد همه آن خواهند که بوی خوش میشنوند. ودیگر حاسهٔ ذوق است که بکام تعلق دارد همه آن خواهند که چیزی خوش میخورند . دیگر حاسهٔ لمس است وآن بجملهٔ تن تعلق دارد، باقی استیفای لذات وشهوات بهیمی وانعامی بجمله تن خواهند که کنند.»

ازنسخهٔ شاهانه ــ وانعام وبهایم را نقصان از خست و رکاکتی است که تمتع ایشان از مراتع عالم حیوانی سفلی است بواسطهٔ پنج حس که یکی حس بصر است همه آن خواهند که بچیزی خوب وخوش نگرند. دوم حاسهٔ سمع است همه آن خواهند که آوازی خوش شنوند و ازصورتهای

ناخوش وآوازمهیب بترسند وبرمند، سیم حاسهٔ شم است همه آن خواهندکه بوی خوش بویند و ازبویهای ناخوش مستوحش شوند. چهارم حاسهٔ ذوقاست همه آن خواهندکه چیز های خوش خورند وازمأکولات ناخوش احتراز کنند. پنجم حاسهٔ لمس است وآن بجمله تن تعلق دارد تمامی استیفاء لذات وشهوات بهیمی وانعامی بجملهٔ تن خواهندکه کنند (ص۱۶۴)

دراین عبارات ملاحظه میشودکه درنسخهٔ شاهانه الفاظ ومعانی بسط و توضیح بیشتری گرفته است. از یکسو با حذف جملات تکراری «که به، . . تعلق دارد» توجه بفصاحت عبارات گردیده وازجانب دیگر باآوردن اعدادترتیبی چهارم وپنجم نظم مطالب قوت زیادت یافته است. ✩

و ـ درنسخ ایا صوفیه و فاتح اشعارمؤلف باجملهٔ «این ضعیف گوید» مشخص است در مقابل درنسخ درویشان (س،قو) دراین موارد جملهٔ «شیخ فرماید» آمده، وتصور می‌رود درهر دودسته افزایش والحاق ازمریدان است.

اهمیت مرصادالعباد

مرصادالعباد شاهکار جاودانی نجم الدین بی‌شبهه ازامهات آثار منثور زبان فارسی است ونظایرآن درمیان کتب متصوفه ازشمارهٔ انگشتان دست تجاوز نمیکند. خودمؤلف نیز بسحر سخن خود وارزش مرصادالعباد آگاه بوده ودرخطاب بعلاءالدین کیقباد گفته است.«... این خزانه خانهٔ اسرار الهی که پرنقود مواهب نامتناهی است...وابواب وفصول آن که پرجواهر ثمین حقایق‌واصول است...»[1]. «...این گنج حقایق را سرسری مطالعه نتوان کرد وبعمرهای دراز بررموز ودقایق آن اطلاع نتوان یافت»[2]

هـر دل نکشد بار بیان سخنم   هر جان نچشد ذوق ز جان سخنم
اینگونه معما که زبان سخن است   هم من دانم که ترجمان سخنم[3]

اینك وجوه اهمیت مرصادالعباد را باختصار برمینگاریم.

۱ ـ ازنظر نثر ادبی فارسی ـ مرصادالعباد نمونهٔ فصیح و نفیسی از نثر اصیل فارسی ویادگار روزگاری است که هنوز زبان فارسی براثرحمله تاتار بضعف وتنزل نگرائیده است. قطعاتی از مرصادالعباد ازآن جمله داستان آفرینش وحملهٔ کفار تتار ازعالی ترین نمودار های سخن والای فارسی است. این کتاب مقارن باایام تألیف مرزبان نامه وتاریخ طبرستان و المعجم و معارف بهاء ولد ومعارف برهان محقق ترمذی و لباب الالباب و جوامع الحکایات وترجمهٔ چهارانجیل تألیف یافته و همواری راه نویسنده درآن میان (که موضوعش در زمینه تصوف بوده) ولطف بیان او ارزش خاصی بدان بخشیده است.

---

۱ تا ۳ـ متن : ۵۴۵

اشتمال بر لغات و تعبیرات و ترکیبات و ضرب‌المثل‌های فصیح این کتاب را بصورت دریائی درآورده است‌که تاجاودان سرشار ازگوهران گرانبها برای جویندگان زبان وادب فارسی خواهدبود. (بفهرستهای پایان‌کتاب رجوع فرمایند)

۲ ـ **اهمیت عرفانی** ـ مقدم برمرصادالعباد چندین‌تألیف نفیس ازجمله شرح تعرف وکشف‌المحجوب واسرارالتوحیدوکشف‌الاسرار ورسائل‌پیرهرات‌وترجمه های رسالهٔ قشیریه وآثار احمد غزالی و عین‌القضاة وعبادی‌بزبان فارسی نگارش یافته بود . مرصادالعباد بواقع دنبالهٔ این‌سلسله کتابها ومکمل‌آنهاست. نظم‌خاص این‌کتاب و اشتمال‌آن برمباحثی‌که زادهٔ سیرترقی‌تصوف بوده تازگی وجامعیت‌خاصی بآن بخشیده‌که هنوز بعدازگذشت هفت‌قرن‌ونیم معروفترین آثارصوفیان‌است. غالب‌آثار عرفانی فارسی‌مقدم برمرصادالعباد یااز میان‌رفته یا بصورت نسخهٔ منحصر بفرد خطی در زوایای‌کتب‌خانه‌ها عرضهٔ‌گرد و غبارگردیده و بیش از نیم‌قرن نیست‌که یك‌یك بکوشش خاورشناسان یامحققان ایرانی حیاتی تازه بازمی‌یابد . اما مرصادالعباد ازهمان روز تألیف باز، مورد مراجعه وبهره‌یابی مریدان صادق وطالبان محقق بوده‌است، وکثرت نسخ‌خطی آن درکتابخانه‌های عمومی وخصوصی این‌مدعی رامثل آفتاب معلوم‌میدارد.

دراین‌کتاب اصول‌وعقاید متصوفه باچنان نظم و روشنی تمام جامهٔ لفظ پوشیده‌است‌که تا جاودان عارف و عامی راگنج حقایق و خزانه خانهٔ اسرارالهی خواهد بود ، تاروندگان طریقت بپایمردی آن بصراط مستقیم هدایت راه جویند ، و جویندگان حقیقت از فصول و ابواب آن‌برسم وراه اهل تصوف آشنائی یابند.

۳ ـ **اصطلاحات عرفانی** ـ جنبه‌ای‌که هم ازنظر ادبی وهم‌ازنظر عرفانی توأماً موجب امتیاز مرصادالعباداست توجیه وتبیین‌تعداد بالنسبه زیادی ازاصطلاحات عرفانی‌است‌که جای جای دراین‌کتاب‌آمده.مجموعه‌ای ازاین‌اصطلاحات استخراج‌گردیده و خود بصورت رسالهٔ ممتعی درآمده است‌که مورداستفاده دانشجویان توانند بود.

۴ ـ **تفسیرآیات** ـ این‌کتاب بوجود تعداد کثیری از آیات شریف‌کلام‌الهی آراسته گردیده ونیز تفسیرآیات بمذاق صوفیه درآن‌آمده است: «معنی‌ظاهرآیت شنیده باشی‌ولیکن معنی باطنش بشنوکه قرآن راظاهری وباطنی‌است ان‌للقرآن ظهراوبطنا.» بصیرت‌واطلاعی‌که شیخ‌مادرزمینه تفسیرداشته ووجود تألیفی ازوی دراین‌زمینه مؤید این‌معنی است ارزش خاصی به‌تفسیرآیات دراین‌کتاب میدهد.

۵ ـ **احادیث** ـ دراین‌کتاب مقدار کثیری از احادیث نبوی چه درمفتتح فصول و چه درمتن باستشهادآمده وقطع نظرازمکررات‌کمابیش ۲۶۰ حدیث درآن ذکر وشرح وترجمه وایضاح شده است .

۶ - **احوال و سخنان بزرگان** - مرصادالعباد از نظر اشتمال براخبار و سخنان بیست ودوتن ازعارفان نیزارزش و اهمیت خاصی‌دارد وبا اینکه دربارهٔ متقدمان عرفا ازکتب دیگری چون کشف‌المحجوب واسرارالتوحید مطالبی گرفته اماچون مسلماً مآخذ دیگری‌در دست داشته‌که اینك بدست نیست ازین بابت نیز سپاسگزار نجم‌رازی هستیم. باتوجه باینکه اخباری ازعرفای‌نزدیك بروزگارخویش چون‌احمدغزالی وامام یوسف‌همدانی وشهاب‌الدین سهروردی وشیخ محمدکوف و شیخ علی بونانی(؟) و ابوبکر شانیان قزوینی از دیده وشنیدهٔ خود آورده وچنین معلوماتی مختص و منحصر بمرصادالعباد است و در هیچ کتاب دیگری بدست نمی‌آید .

۷ - **نکات تاریخی و وضع اجتماعی عصر مؤلف** - مرصادالعباد گذشته ازآنکه‌آئینهٔ تمام نمائی از وضع صوفیان در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است‌آگهی‌های سودمندی نیز ازوضع سایر طبقات مختلف مردم وآداب ورسوم‌آن‌عصر بدست میدهد.

هراس عمومی‌ازسیل بنیان‌کن‌مغول، ووصفی‌جاندار وسوزناك ازحملهٔ‌آن‌قوم خونخوار مردم‌اوبار (ص۱۶ تا۲۰)، فسادمردم ودستگاههای حکومتی ورواج خدمتی وتربیت وبرطیل (فصل سوم ازباب پنجم)، طبقات مذاکران ووضع‌آنها (ص۴۹۰ ببعد)نمونه‌هائی ازاطلاعات گرانقدری است‌که مرصادالعباد ازوضع عصرتألیف خودبیادگار دارد .

آنچه از ساز ورسم صوفیان میآورد ارج و بهای بیشتری دارد : روابط مرید و مراد (ص۲۲۷ ببعد)، طرزذکر گفتن (ص۲۶۸ ببعد)، آداب سماع (۳۶۴ ببعد)، عرس صوفیان در وفات عزیزان و سماع بدان مناسبت (۳۶۴)، جامهٔ ازرق مبتدیان صوفیه (ص ۳۰۶ ح ۹) نمونه‌هائی ازاین نفایس معانی است بطورکلی باب پنجم مرصادالعباد ازمهمترین مدارك و اسناد دربارهٔ تاریخ تمدن ایران بشمارمیآیدکه نظایرآن در زبان فارسی بسیارنیست.

۸ - **اشعار**- دراین‌کتاب ۴۵۵ بیت ازشاعران نخستین قرون شعردری نقل و ازتندباد نیستی مصون‌گردیده‌که‌اکثرآنها ازنغزترین وبرگزیده‌ترین ترانه‌های شیرین‌سخنان دیارما است: بخشی ازآن‌اشعار ازخودمؤلف و بخشی ازشاعران نامدار دیگر است. از آن جمله دو رباعی[1] از خیام درسینهٔ مرصادالعباد بیادگارمانده واین‌ازقدیمیترین‌جاهائی است‌که شعری‌بنام حکیم بزرگ ونامبردارما روایت شده‌است. اشعاری‌هم‌که ازشاعران‌صاحب‌دیوان نقل گردیده بعلت‌کهنگی نسخ مرصاد ودقت وامانتی‌که مؤلف در روایت اشعار داشته حائزاهمیت‌است.

۹ - **دو بیتی رازی** - دیگر ازفوائد مرصادالعباد وجود یك دوبیتی قدیم به زبان

---

۱ - رك ، رباعیات خیام، فروغی ص ۳۳ و ۳۴ مقدمه و ۷۸ متن‌آن

رازی است که بعد ازقصیدهٔ بندار رازی [1] کهن‌ترین یادگار ازآن لهجهٔ محلی‌قدیمی ایرانی است و چون ازاین نوع‌آثار محلی نمونه‌های زیـادی بدست نیست این دوبیتی یادگار عصر تألیف مرصاد یاقبل ازآن‌که بکمك نسخ قدیمی‌معرب ومشکول‌تلفظ‌دقیق‌آن‌روشن‌گردیده از نظر لهجه شناسی‌ارزش بسزائی دارد [2] .

۱۰ ـ جنبهٔ اخلاقی ـ ازهمهٔ اینها گذشته این‌کتاب گرانقدر از نظر‌حکمت عملی و نشان دادن راه وآئین معقول زندگی جایگاه والائی درمیان‌آثار زبان فارسی دارد. علاوه بر فصول باب پنجم‌که مطلقاً در بارهٔ سلـوك طبقات مختلف مردم است در سایر ابـواب نیز در سرتاسر کتاب صفات و رفتار انسانی جای جای با بیانی دلکش وتمثیلاتی مناسب مورد بحث قرار گرفته و چنان است که در مغز و جان هر خواننده‌ای اثری ژرف و دیر پای برجـای میگذارد .

تأثیرمرصادالعباد درآثاربزرگان دیگر

مزایائی‌که بشمه‌ای از آنها اشارت رفت موجب گردیده که مرصاد ـ العباد از زمان نگارش باز مورد عنایت بزرگان ادب وعرفان قرار گرفته وگوهرهای شاهوار افکار و مضامین این خزانه خانهٔ اسرار الهی درسخنان آنان راه یافته است. اینك به نمونه‌ای ازاین تأثیردرسخنان مولوی و حافظ اشاره میکنیم :

مرصادالعباد و مولوی ـ خداوندگار اهل دل و حقیقت مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی‌که اوائل حیاتش با اواخر عمرنجم‌الدین مقارن بوده و بروایت جامی رشتهٔ مودت ومعاشرت میان‌آن دوبزرگ بنیانی استوار داشته [3] بلا تردید مرصادالعباد را خوانده ودرآثارآسمانی‌خود بمطالب این‌کتاب عزیز نظر داشته است . رباعی « ای نسخهٔ نامهٔ الهی که توئی» از اشعار نجم‌الدین که در مرصادالعباد ومنارات‌السایرین‌آمده درفیه مافیه او نقل افتاده است [4] و نیز پاره‌ای ازاشعار منقول دراین‌کتاب در مکتوبات مولانا بازآمده است‌که محتمل است مولانا آنها را نه از مرصاد بلکه چون نجم الدین خـود از مأخذ اصلی گرفته باشد [5] .

---

۱ ـ مونس‌الاحرار نسخه خطی نفیسی . این قصیده از نسخه‌ای‌که مرحوم قزوینی ازآن عکس‌گرفته فوت شده است ۲ـ این دوبیتی درچاپ شمس‌العرفا حذف شده ودرچاپ نجم‌الدوله هم با اینکه در حاشیه بوجود آن اشارت رفته ولی متن‌آن نیامده است رك ؛ ص ۹۵ و توضیحات پایان‌کتاب ۳ـ رك ؛ ص۲۷ و ۴۹ همین مقدمه ۴ـ رك ؛ فیه مافیه‌ص۷۴ وحواشی وتعلیقات‌آن ص۲۹۰ ۵ـ رك ـ مکتوبات چاپ تهران ص ۳۷ـ۴۲ـ۱۴۲ـ۱۶۰ ۶ ـ گویا در نسخ رباعیات منسوب بمولانا نیز از این اشعار وارد شده است و البته توجـه به تاریخ تحریر مرصاد و تاریخ تولـد مولانا اقوی دلیل بطلان‌انتساب چنین اشعاری بمولوی خواهد بود .

مولانا بیتی ازسنائی «معشوقه بسامان‌شد تابادچنین بادا» رامطلع غزلی قرارداده است[۱] وباتوجه باینکه‌ردیف این‌غزل دردیوان سنائی «تاباد چنین باد»است ودرپاره‌ای ازنسخ‌مرصاد ونیز درغزل‌مولانا‌الفی بآن‌افزوده شده‌است‌احتمال میرودکه مولوی این‌بیت رااز‌مرصادالعباد گرفته باشد نه مستقیما ازدیوان سنائی. البته این‌حدسی بیش‌نیست و درمقابل میتوان تصور کردکه مولانا باعلم به ضبط اصلی بیت سنائی‌و دردست داشتن متن کامل‌غزل رعایت خـوش آهنگی‌را(که وجه‌امتیاز بارزغزلهای شورانگیز وطرب‌خیز اوست) خودتصرفی دروزن کرده وآنرا مناسب باشیوهٔ وجد وحال انگیز سخن خویش ساخته است.

از اینها گذشته ازمجموع ششصدوهشتادوهشت حدیث استفاده شدهٔ درمثنوی و دویست و شصت‌ویك حدیث منقول درمرصادالعباد احادیث متعددی مشترك است البته علت‌اصلی این‌نکته اشتراك مذاق وطریقت عرفااست ولی‌احتمال ضعیفی نیزهست‌که مولانا قسمتی ازاین‌احادیث را درمرصادالعباد دیده باشد از آن‌جمله استاد فروزانفر مأخـذ دو حدیث از مثنوی را در مرصادالعباد نشان داده‌اند[۲].

مرصادالعباد و حافظ ـ خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که در انتخاب مضامین ازآثار پیشینیان خود وبیان‌آنها بشیرین‌ترین شیوه درمیان شعرای بزرك ما بی‌نظیر است بی‌شبهه‌مرصادالعبادراخوانده وتحت‌تأثیراین گنج‌حقایق‌قرارگرفته واین‌تأثردرتعبیرات ومضامین اونمایان است. نمونه رابدومورد اشارت میرود:

۱ ـ درمرصادالعباد درفصل مبدأ موجودات چنین میخوانیم: «مجموعه‌ای میبایست از هردوعالم‌روحانی وجسمانی که‌هم‌آلت محبت وبندگی‌بکمال دارد وهم‌آلت علم ومعرفت‌بکمال دارد تابارامانت مردانه وعاشقانه درسفت‌جان‌کشد واین جزولایت دورنگ‌انسان نبود چنانك فرمود «اناعرضناالامانة علی‌السموات... ظلومی وجهولی ازلوازم حال‌انسان‌آمد زیراك بار امانت جزبقوت ظلومی وجهولی نتوان‌کشید»[۳].

نجم‌الدین درماقبل ومابعد این‌عبارت فصلی‌مشبع وممتع در این‌باره دارد وتعبیر «بار امانت» درموارد دیگرمرصاد نیزمیآید ودرغزلی ازآثارنجم‌الدین‌چنین آمده‌است:

بار امانتش بدل و جان کشیده‌ایم   دربارگاه عـزت با بار میرویم[۴]

حافظ این‌مضمون راگرفته[۵] وبشیرین ترین ولطیف‌ترین بیان چنین سروده‌است:

۱ـ رك: دیوان کبیرص۵۵ غزل۸۲ ازجلداول‌ودیوان‌سنائی‌ص۶۱۲ومتن: ۹۶ وتوضیحات، ۵۹۳ ۲ـ رك: احادیث مثنوی ص۵۰ شماره۱۲۸ وص۱۹۸ شماره۶۳۳. ۳ـ متن: ۴۱ ۴ـ متن: ۲۶۱ ۵ـ شاید تصورشود که حافظ نیزچون‌نجم‌الدین مضمون رامستقیماً ازقرآن «وحملها‌الانسان» گرفته‌است ولی‌قرابت‌بیان و معانی میان مرصاد وغزلهای حافظ چنان است که نگارنده درآنچه میگوید تردیدی ندارد وتوضیح بیشتر مطلب را مقالت مستقلی درخور ودر بایست است

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

۲ـ نجم‌الدین درفصل احتیاج بخلوت چنین نویسد:

«بدانك دل‌خلوتگاه خاص‌حق‌است‌که لایسعنی ارضی ولاسمائی و انمایسعنی قلب عبدی المؤمن وتازحمت اغیاردربارگاه دل‌یافته شودغیرت وعزت اقتضای تعززکند ازغیریت‌ولیکن چون چاوش‌لااله بارگاه دل از زحمت اغیارخالی‌کرد منتظر قدوم سلطان الاالله بایدبود،

جاخالی کن که شاه ناگاه آید چون‌خالی‌گشت شه بخرگاه آید»[۱]

کیست‌که این عبارات را بخواند و بی‌درنگ بیت معروف حافظ را فرایاد نیاوردکه میگوید:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید[۲]

و هیچ تردیدی نیست‌که حافظ هنگام سرودن این بیت بنوشتهٔ مرصادالعباد نظر داشته است. موارد فراوان دیگری از تشابه افکار و تعبیرات نجم‌الدین و حافظ وجود دارد که مجموع آنها خود درخور مقالتی است واینجا احتراز ازتطویل را از ذکر آنها خود داری رواست، فقط ذکراین نکته ضروری است‌که درفهم‌لطایف غزلهای آسمانی حافظ جویندگان گرم رواین راه هرگز ازمرصادالعباد بی‌نیاز نتوانندبود.

* * *

بیان تأثیر مرصاد درآثار بعد ازآن، وقت و فرصتی دیگرمیخواهد. در اینجا بعنوان نمونه میگوئیم‌که عزیز نسفی درکشف‌الحقایق وکاشفی واعظ سبزواری در فتوت‌نامهٔ سلطانی (خاصه در بابهای اول و دوم آن‌کتاب) و نجم‌الدین محمود اصفهانی در منهاج‌الطالبین وامیرحسینی هروی درطرب‌المجالس مطالبی از مرصادالعبادگرفته‌اندکه در همان نظر اول بوضوح پیداست. ونیز مراحل السالکین محمد جعفرکبودرآهنگی انتحالی از مرصادالعباد است. ☆

۱ـ متن: ۲۷۴ ۲ـ حافظ ۱۵۷. در نسخهٔ قزوینی «صحبت اضداد» و در نسخهٔ خانلری «منظر دل» آمده است. روان نجم‌الدین شادبادکه مارا در اصل تشخیص صورت اصلی یکی از ابیات معروف حافظ یاری می‌کند. و با توجه به مأخذ اصلی مضمون حافظ میتوانیم بظن قریب بیقین حکم کنیم‌که خلوت دل و صحبت اغیار صحیح است نه منظر دل (مطابق نسخه دکترخانلری) وصحبت اضداد (مطابق نسخهٔ قزوینی) . و رجوع شود به«سرچشمه‌های مضامین حافظ » سخنرانی نگارنده درکنگرهٔ سعدی و حافظ در شیراز . چاپ مجلهٔ یغما سال ۲۴ ص ۲۰۲

سبك مرصادالعباد

مرصادالعباد که تألیف آن مصادف با نخستین حمله‌های قوم خونخوار مغول است آخرین متن مهم منثور از آثار قبل ازمغول بشمارمی‌آید[1] از نظر تاریخ تألیف نخستین تحریر کتاب (نسخهٔ درویشان) بتصریح مؤلف درسال ۶۱۸ یعنی درست مقارن حملهٔ مغول بوده و ناگفته پیداست که مسودات آن سالها پیش فراهم آمده بوده‌است. ازنظر شیوهٔ سخن نیزاین کتاب بهیچ یك ازآثار قرن بعد مانندگی نـدارد و برعکس بشیوهٔ قرن ششم و حتی اواخر قـرن پنجم است.

نثر فارسی در زمان تألیف کتاب

برای اینکه جای مرصادالعباد درمیان آثار موجود فارسی آن عصر بازدانسته شود بعضی ازمتون مهم هم‌عصر با آن‌را باسال تألیف بترتیب نام میبریم: عقدالعلی للموقف‌الاعلی (۵۸۴) ـ التوسل الی‌الترسل از بهاءالدین بغدادی (متوفی ۵۸۸) ـ بریدالسعادة (۶۰۶) روضة‌العقول (۵۹۸) ـ راحة‌الصدور (۵۹۹) ـ آثارحبیش بن ابراهیم (اواسط قرن‌ششم) ـ تبصرة‌المبتدی وتذکرة‌المنتهی صدرالدین قونوی (متوفی در۶۷۲) ترجمهٔ کتاب‌الفتوح احمدبن اعثم کوفی (۵۹۶) ـ تبصرة‌العوام(؟) ـ ترجمهٔ تاریخ یمینی (۶۰۳) ـ فرائدالسلوك (۶۰۷) مرزبان‌نامه (۶۰۸ـ۶۱۲) ـ تاریخ طبرستان (۶۱۳) ـ المعجم فی معائیر اشعارالعجم (حدود ۶۱۴) ـ لباب‌الالباب (۶۱۸) ـ جوامع‌الحکایات (۶۳۰) ـ نفثة‌المصدور (۶۳۲ـ۶۳۷) آثار خواجه نصیرطوسی (۵۹۷ ـ ۶۷۲) ـ گلستان سعدی (۶۵۶) ـ جهانگشای جوینی (۶۵۸).

از چند کتاب علمی که بگذریم اکثر این آثار بشیوه‌ای است که اصطلاحا آنرا نثر فنی نامیده‌اند. درنثرفنی لفظ راه اطناب میگیرد ومعنی بباریکی میگراید وازکثرت تکلف وتصنع گاهی‌سخن بصورت نثرمنظوم یاشعر منثور درمی‌آید.

امامرصادالعباد رابحق باید خارج ازدایرهٔ نثرفنی متداول درآن عصر مطالعه کرد: کتاب‌نجم‌الدین رازی مثل‌همهٔ آثار متصوفه دامن‌ازشیوهٔ سخن‌مرسوم عصر درمیکشد وبسلسلهٔ سخن عارفان پیشین درمی‌آویزد. ازآنست که در بررسی شیوهٔ سخن او توجه بمتون متصوفه بصواب نزدیکتر است.

مرصادالعباد هنگامی جامهٔ لفظ میپوشد که نثر عرفانی باوج کمال رسیده‌است. پیش‌از نجم‌ری عاشقان حقیقت وپیران طریقت مجموعه‌هاساخته وطریقت‌نامه‌ها پرداخته و راه گفتار او را هموارکرده بودند.

۱ـ بهار درکتاب سبك‌شناسی مرصادالعباد را جزوآثار دورهٔ مغول به شمارآورده است ولی چه ازنظرتاریخ تألیف وچه ازنظر شیوهٔ سخن این‌کتاب را باید اثرپیش ازمغول دانست.

حاصل دویست سال رنج برد نثر نویسان متصوف بدست نجم‌الدین بود . شرح تعرف (۳۸۰ تا ۴۳۴) ـ کشف‌المحجوب (ازهجویری متوفی ۴۶۵) ـ نورالعلوم مجموعهٔ سخنان ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵) ـ رسائل پیر هرات (متوفی ۴۸۱) ـ آثار احمد غزالی (متوفی ۵۲۰) ـ کشف‌الاسرار میبدی (۵۲۰) آثار عین‌القضاة (شهید ۵۳۳) آثار خـواجه یوسف همدانی (متوفی ۵۳۵) آثار منصور بن اردشیر عبادی (متوفی ۵۴۷) ترجمهٔ رسالهٔ ـ قشیریه (بعداز ۵۵۰) ـ آثار شهاب‌الدین سهروردی (شهید۵۸۷) اسرارالتوحید (ازاواخر قرن ششم) آثارنجم‌الدین کبری (متوفی ۶۱۷) ـ آثار مجدالدین بغدادی (شهید ۶۰۶) آثار روزبهان بقلی(متوفی۶۰۶) آن‌دسته ازتألیفات عزیز پیشروان عرفان‌است که قبل ازنجم‌الدین جامهٔ‌لفظ دری‌پوشیده وقطعاًاکثر آنها موردمطالعهٔ اوقرار گرفته‌است. این‌آثار و کتب‌دیگری که قریب بتاریخ تألیف مرصادالعباد پدید آمده چون تذکرةالاولیاء عطار و معارف بهاء ولد (۶۰۰ـ۶۰۷) و معارف برهان محقق ترمذی (متوفی ۶۳۸) و مقالات شمس و آثار مـولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی (متوفی ۶۷۲) و رسائل عزیز نسفی و لمعات عراقی کلید سبك سخن‌نجم‌الدین را بدست میدهد .

برای اینکه شیوهٔ سخن نجم‌الدین‌شناخته آید باکثر کتابهائی که یادشد مراجعه کردم وبا مقایسهٔ شیوهٔ آنها وشیوهٔ مرصادالعبادآنچه بنظر رسید باختصار گفته میآید.

شیوهٔ سخن نجم‌الدین رازی شیوهٔ وعاظ و مجلس گویان قرن‌ششم و

سبك کلی مرصادالعباد هفتم است وازنظر طرح مطلب و نوع استدلال آثار منصور عبادی و

مجلسی ازشهرستانی[1] وفیه‌مافیه مولانا ومعارف بهاء ولد راپیش‌چشم میاورد. این‌شیوه با چاشنی تصوف هرچه بیشتردرآمیخته وازآثار عارفان معروف قریب بآن عصرمایه گرفته ومکتب‌خاصی پدیدآورده است. دراین‌مکتب بیش از هرچیز اثری ازنثر گرم وپرشور احمد غزالی وعین‌القضاة ومیبدی پدیداراست:

نجم ری چندعبارت ازسوانح غزالی رابارها تکرارکرده وشش‌رباعی ازاشعارمذکور درآن رسالهٔ‌کوچك را درمرصادالعباد بازآورده‌است. اشعار ومضامینی‌هم‌که از کشف‌الاسرار میبدی گرفته کم‌نیست وبهمین دلایل است که ما سبك مرصادالعباد راآمیخته‌ای ازشیوهٔ مجلس گویان وسبك سخن چندعارفی که یاد شدنهادیم.

امادرسراسر کتاب شیوهٔمؤلف یکدست‌ویك‌نسق نیست. وی برای بیان‌هرنوع ازمطالب شیوهٔ خاصی را پیشنهاد خاطر کرده است. استاد بهار[2] این خاصه را عیبی بر نثرنجم‌الدین میداند وآن را مینکوهد ولی تأمل درسراسر کتاب میرساند که هنر بزرك مؤلف همین است .

۱ـ ضمیمهٔ ترجمهٔ ملل‌ونحل شهرستانی چاپ تهران ۲ـ سبك شناسی. ج۳ ص۲۱

اونیك دریافته است که هرمطلب ومعنائی را بچه زبانی باید گفت: آنجاکه بیان اصول کلی و تعلیمات تصوف مطرح است زبان‌خشك وبی‌پیرایهٔ عادی را کار میفرماید، وآنجاکه حکایتی میسراید بزبانی ساده ولی لطیف سخن میگوید ، و آنجاکه حکمی را باستناد فرمان خدا و اشارت رسول توجیه میکند ازآیات شریف واحادیث‌نبوی بوفور یاری میجوید، وآنجاهم که فرصت‌رامناسب میبیند وسخن ازدل وعشق وشوق‌وشور وخدای... درمیان است قلم‌نگاه‌میدارد ولطیف‌ترین وخوش‌ترین مضامین شاعرانه رادرقالب نغزترین کلمات میریزد وبانواع‌صنایع بی‌تکلف لفظی ومعنوی می‌آراید و هرهفت‌کرده چون شاهدی شهرآشوب بجلوه‌گاه‌طریقت وحقیقت فراز می‌آورد.

برای اینکه مطلب روشن‌تر گردد شیوه‌های مختلف سخن‌نجم‌الدین‌را جداجدا بررسی میکنیم .

شیوهٔ مؤلف هنگام بیان تعلیمات عادی عرفانی و مطالب علمی و نثر ساده بسبك سامانی تمثیلات وغالبا در آغاز هرفصل چنان‌ساده و طبیعی و روان است‌که سادگی‌سخن‌وکوتاهی جملات‌وخلوآنها ازصنایع وقلت‌کلمات‌عربی وتکرار افعال وروابط شیوهٔ سخن مؤلفان روزگار سامانی رافرایاد میآورد. دراینجا نمونه را بنقل چند مورد مبادرت میورزیم :

نمونهٔ تکرار

«صورت‌دل را ازخلاصهٔ عالم‌اجسام ساختند وجان‌دل‌راازخلاصهٔ عالم ارواح پرداختند. چنانك هرچ لطافت اجسام مفرد و مرکب بود بستدند و ازآن غذای نباتیات ساختند وهرچ لطافت نباتیات بود بستدند و غذای حیوانیات ساختند، وهرچ لطافت حیوانیات بود بستدند وغذای آدمی ساختند و هرچ لطافت غذا بود بستدند وازآن تن‌آدمی ساختند و هرچ لطافت تن بود بستدند وازآن صورت دل‌ساختندوهمچنین عالم ارواح انسانی ازلطافت ارواح ملکی بود و ارواح ملکی از لطافت ارواح جن بود وارواح جن ازلطافت ملکوتیات مختلف بود. آنچ لطافت روح انسانی بودبستدند وازآن جان دل ساختند» (ص ۱۴۶)

درعبارات فوق تکرار«هرچ‌لطافت... بودبستدند وازآن... ساختند» وتکراراجزائی دیگر ازجملات میرساندکه مؤلف هیچ‌کوششی درآراستگی سخن‌خویش نکرده و مطالب را بهمان‌سان‌که برزبان قلم جاری میشده برروی‌کاغذآورده‌است.

نمونهٔ دیگر از ابتدای فصول

«بدانك حق تعالی راهی‌ازملکوت ارواح به‌دل بنده‌گشاده است ، و ازدل راهی بنفس

نهاده ، وازنفس راهی بصورت قالب کرده. تاهرمدد فیض که ازعالم غیب بروح رسد، وازروح بدل رسد، وازدل نصیبی بنفس رسد ، وازنفس اثری بقالب رسد برقالب عملی مناسب آن پدید آید . واگر برصورت قالب عملی ظلمانی پدیدآید اثرآن ظلمت بدل رسد، واز نفس کدورتی بدل رسد . وازدل غشاوتی بروح رسد ، و نورانیت روح را در حجاب کند ، همچون هاله که گرد ماه درآید، وبقدرآن حجاب راه روح بعالم غیب بسته شود، تا ازمطالعهٔ آن عالم بازماند ومدد فیض بدو کمتررسد...» (ص۱۶۱).

«انبیاء را اول بکلید طریقت درطلسمات باطنی بگشادند ازراه عالم غیب، وامداد فیضان فضل الهی بروح ایشان رسید که قابل آن بودند، و آن طلسمات گشاده شد، واثرآن فیض بدل رسید، پس بنفس رسید، پس بصورت قالب رسید، صورت شریعت برصورت قالب ظاهر گشت...» (ص۱۶۳) .

«وداد شریعت چنان توان داد که هرعضورا بدان عمل مشغول کنی که فرموده اند وازآن عمل اجتناب فرمائی که نهی کرده اند تا دندانه های کلید راست بربندهای طلسم نشیند ودرحال گشاده شود. وتا بعضی راست می نشیند وبعضی برنمی نشیند ویا چون راست برنشست دیگرباره برمیگرداند هرگز این طلسم گشاده نشودتمام، اگرچه بقــدر آنك راست برمی نشیند گشاده میشود، واثر راستی بزبان میرسد واززبان بدل میرسد وازدل بغیب میرسد ونورایمان ازغیب در دل پدید میآید. وهرچند این راستی زیادت میگردد بظاهرقالب بواسطهٔ اعمال شرع انوار ایمان ازغیب بدل زیادت میرسد... صورت قالب برقانون شریعت بکمال رسد ایمان دردل او بکمال». (ص۱۶۴).

تکرارکلمات «راهی» ـ «رسد» ـ «رسید» ـ «راست برنشستن» قریب بهم و درجملات متوالی شاهد ونموداری ازسنته‌ای است که دربالا بیان کردیم .

نمونهٔ دیگر:

« یکی حس بصر است ـ که بچشم تعلق دارد ـ همه آن خواهند که بچیزی خوب و خوش مینگرند . دوم حاسهٔ سمع است ـ که بگوش تعلق دارد... (ص۱۶۴)

دراین عبارات که پیش ازاین درمقایسهٔ دوتحریرکتاب نقل کردیم یکنواختی ومشابهت کامل جملات وتکرار جملهٔ معترضه «که به ... تعلق دارد» و «همه آن خواهند» نمونهٔ دیگری ازسبك سادهٔ سخن مؤلف است. (ص۶۷و۶۸ همین مقدمه)

شیوهٔ مؤلف در نقل و روایت و تمثیــل نیز بکمال سادگی و روانــی است . چون این نمونه :

« خداوندتعالی چون خواست که نسل آدمی درجهان باشد، اول آدمی را ازخاك بیافرید بی مادر وپدر، آنکه حوا را از پدر بی مادر بیافرید اظهار قدرت را ، آنکه درآفریدن نسل

آدمی به نیابت خویش آدم وحوا را برکارکرد تا جفت شدند . آنگه ازیشان فرزندان پدید آورد » (ص۱۲۷) .

در نمونهٔ بالا جملات بکوتاهترین وضع ممکن آمده است . جزاینکه یك موج شعری درلابلای سطور هویداست واین بعلت موضوع سخن وارتباط باعشق‌آدم وخداست ودراین‌باره بازهم سخن‌خواهیم گفت .

نمونهٔ تمثیلات ساده :

درتمثیلات کوتاهی که مؤلف جای بجای برای‌اثبات سخن‌خویش میآورد همین سادگی عبارات وکوتاهی‌جملات پدیداراست. اینك یك نمونه ازتمثیلات :

«گندم تا نان شود بردست چنـدین استاد صاحب صنعت گذرکند تا هرکسی بروصنعت خویش مینماید : یکی گندم پاك کند، یکی‌آردکند ، یکی خمیرکند ، یکی نواله‌کند ، یکی پهن‌کند ، یکی در تنور بندد ، نان تمام بردست او شود . اما آن همه برکار می‌بایستند » . (ص۱۴۷).

دراین‌نمونه مختصات سبك مرسل ازکوتاهی‌جملات وتکرار افعال وخلو ازصنایع‌لفظی ولغات عربی‌تمام مشهود است. در اینجا فهرستی ازتمثیلات‌مرصادالعباد راکه خود مؤلف‌آنها را مثال و«صورت»[1] نامیده است میآوریم :

تمثیل نفس به آینه وآهن ص۳
« حرفت مردم براه‌کعبه ص۳۳
« تخم روحانیت ۱۱۰
« تمثیل قناد ۳۸
« گنج سازی پادشاهان ۶۸
« طفل ۱۰۵
« تخم زردآلو ۱۶۶
« مدرکات پنجگانه به چراغ ۱۲۱
« شهباز ۱۳۲
« خواجه وانبیاء به‌آفتاب وستارگان ۱۴۲
« پادشاه ورسولان ۱۴۳
« آدم به نانوا ۱۴۸
« طلسم روحانی وجسمانی وکلید شریعت ۱۶۲

۱ ـ «درصورت بیضه ومرغ نموده‌آمده است» (ص۲۸۶).

تمثیل ازدواج روح وقالب ۱۷۵
« دل وتن به‌آسمان وزمین ۱۹۵
« سلطان عشق در شهر دل ۲۰۵
« طفل روح ۲۱۴
« پادشاه ومقربانش ۲۳۴
« مرید وشیخ به بیضه ومرغ ۲۴۱
« پیغامبر ومشایخ به اطبا وشاگردان آنان ۲۵۲
« تخم ۳۴۹
« شخص انسانی به شجره ۴۰۲
« پادشاه و رعیت به شبان ورمه ۴۳۸
« مملکت به خیمه ۴۶۶
« ذکر به تخم ۲۷۵
« وصول به‌حضرت عزت به حج وزیارت کعبه ۱۷۰

مقایسهٔ مرصادالعباد با سایرمتون‌منثورمتصوفه

پیداست که نجم‌الدین درنوشتن نثرساده برخلاف مرسوم عصر خویش بشیوهٔ پیشینیان متصوفه ازآن جمله به کشف المحجوب هجویری و سخنان ابوسعید ابوالخیر نظرداشته ودرمتن مرصادالعباد مواردی را می‌بینیم که ازآن دوکتاب بدون ذکرمأخذگرفته شده است. دراینجا برای اینکه پیوستگی نثرنجم‌الدین وپیشروان او روشن شود نمونه‌ای میآوریم :

از اسرارالتوحید :

« درآن وقت که شیخ بوسعید استاد بوعلی دقاق را بدید قدس‌الله روحهما العــزیز یك روز نشسته بودند شیخ از استاد بوعلی سؤال کرد که ای استاد این حدیث بردوام بود ؟ استاد گفت نه . شیخ سر درپیش‌افکند ساعتی‌بود. سر برآورد ودیگر بار گفت که ای استاد این‌حدیث بردوام بود ؟ استادگفت نه . شیخ باز سردرپیش افکند . چون ساعتی بگذشت بازسر برآورد وگفت ای استاد این حدیث بردوام بود؟ استاد بوعلی گفت اگر بود نادربود . شیخ دست برهم زد و میگفت این ازآن نادره هاست . این ازآن نادره‌هاست . (اسرار التوحید چاپ دکتر صفا ص ۵۹) .

از مرصادالعباد :

«وقتی شیخ ابوسعید درمجلس شیخ ابوعلی‌دقاق قدس‌الله روحهما حاضر بود . شیخ‌ابو-علی درمقام تجلی‌سخن میراند. شیخ ابوسعید را حالت جوانی و غلبات وقت برخاست و گفت

ای شیخ این حدیث بردوام باشد؟ گفتا بنشین که نباشد . دوم بار برخاست و گفت این حدیث بردوام باشد؟ گفتا بنشین که نباشد ساعتی بنشست. سیم بار برخاست و گفت ای شیخ این‌حدیث بردوام باشد ؟ گفت نباشد و اگر باشد نادره باشد . شیخ ابوسعید نعره‌ای بزد ودرچرخ‌آمد ومیگفت این ازآن نادره‌هاست.» (ص۳۲۵).

از این نمونه برمیاید که نجم‌الدین راه سپر طریقت معمول در نثرمتصوفه بوده واگر تغییری درشیوهٔ نگارش او باپیشینیان بچشم‌آید اندك مایه روشن گری و گرایش به‌شیوهٔطبیعی زبان فارسی وتغییر کلماتی چون «بود» و«گفت» به «باشد» و«گفتا» ونیز « دست برهم زدن » به « درچرخ‌آمدن » وبکار داشتن اصطلاحات عرفانی «مقام تجلی» و «غلبات وقت» است.

نثرساده باموج شعری شیوهٔ مؤلف درپاره‌ای تمثیلها وهنگام بیان حکایات و روایات وشرح حالات عارفان درعین سادگی وروانی بایك موج لطیف شعری همراه است. اینك نمونه را عباراتی ازداستان‌آفرینش‌آدم میاوریم :

« چون خواست‌که بازگردد مرکب نفخه طلب‌کرد تا برنشیند ،که اوپیاده نرفته بود و سوار آمده بود . مرکب نیافت ، نیك شکسته دل شد . با اوگفتند که ما از توشکسته دلی میطلبیم. قبض بر وی مستولی شد،آهی سرد برکشید .گفتند ماترا ازبهر این‌آه فرستاده‌ایم بخارآن‌آه بیام دماغ اوبرآمد ، در حال عطسه برآدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد ، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت بدید، روشنی‌آفتاب مشاهده‌کرد گفت الحمدالله» (ص۹۰).

شیواترین ودل‌انگیزترین قسمتهای مرصادالعباد همان است که باین‌سبك نگارش یافته است نمونه را به عشق(ص۴۹)، آفرینش‌آدم (ازص ۶۷ ببعد)، (عمارت فرمـودن پادشاهان ص۶۸) ، بهانه جوئی برای مجازات ابلیس (ص۸۶) ، طفلی‌که بوجود میاید (ص ۱۰۵) ، شیخ مجمدکوف (ص۱۰۹)، خواهرحسین منصور (ص۱۱۹)، تمثیل شهباز (ص۱۳۲)، تمثیل سلطان عشق (ص۲۰۶)، یك قطره روغن (ص۳۳۲)، مسکین‌حسین منصور (ص۳۳۶) مراجعه توان‌کرد .

شاهکارنجم‌الدین رازی ـ نغزترین و لطیف ترین بخش مرصادالعباد بی‌شبهه داستان آفرینش‌آدم است‌که ازفصل چهارم باب دوم (ص۶۷) آغازمیشود و درفصول بعد بتفاریق بیان کرده میاید . این داستان تمثیلی‌لطیف وشاعرانه وعارفانه است وسراپای‌آن ازیك موج‌لطیف شعری وسوز وشوق وشور وحال لبریزاست . ازاین‌که بگذریم داستان حسین‌بن منصورحلاج (ص۱۱۹ و۳۳۶) ازدل‌انگیزترین قسمتهای مرصادالعباد است .

شعر منثور سخن‌لطیف عارفان را باشعر که زبان دل وعشق‌است ازدیرباز پیوندی ناگسستنی بوده است. وبتصادف‌نیست که ازخداوندگاران سخن عشق وشوق از سنائی وعطار ومولوی گرفته تا مقلدان و مدعیان بی‌مایهٔ متأخر حقایق عشق‌وعرفان

را درقالب سخنان منظوم ریخته‌اند وآنچه نیز به نثر نگارش یافته چاشنیی از شعردارد. قبل ازنجم رازی پیرهرات ومیبدی واحمد غزالی وعین‌القضاة و دیگران سخنانی گفته بودند که جز وزن‌وقافیه چیزی ازشعرکم نداشت. وی نیزپی‌سپراین‌راه بود وهرجاکه سخنش‌ازخدا و عشق‌است بیانش رنگ شعرمیگیرد واشعارمنثوری‌پدید میاوردکه اینک گفتارخودرا بچندنمونه ازآن سخنان عزیز آراسته میگردانم :

« ای‌آدم ازبهشت بیرون رو ، و ای حوا ازو جدا شو، فاهبطوا منها جمیعا ، ای تاج از سرآدم برخیز ، ای حله از تن او دور شو، ای حوران آدم را بدف دو رویه بزنید ...» (ص۹۳) .

نمونهٔ دیگر :

« مقام هرمرغی قلهٔ کوه قاف نباشد، آن را سیمرغی‌باید ، وهرمرغ برفرق شمع‌آشیانه نتواند ساخت ، آن را پروانه‌ای باید، وهرمردار خوار نشیمن دست شاهان را نشاید، آن را بازسپیدی باید... طاوس اگرچه جمال بکمال‌دارد ، وبلبل اگرچه الحان هزاردستان‌دارد، وطوطی اگرچه زبان انسان دارد، اما اینها نظر را شایند یا نظارگی را ، آنجاکه برجمال مشعله جانبازی بایدکرد ، جز پروانهٔ دیوانه بکار نیاید، که عاقل جز نظاره را نشاید. »

نمونهٔ دیگر :

« حج اشارت میکند بمراجعت با حضرت عزت ، و بشارت میدهـد بوصـول حضرت خداوندی . یعنی: ای قرارگرفته در شهرانسانیت، و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته ، واز کعبهٔ وصال ما بی خبرمانده ، چند در ایـن منزل بهیمی مقام‌کنی و پای بستهٔ صفات ذمیمهٔ شیطنت وسبعی باشی؟.. وبمزخرفات نعیم دنیاوی درجوال غرور شیطان شوی؟

برخیز ومردانه این‌همه بند و پابند برهم‌گسل ، و زن و فرزند وخویش پیوند وخان ومان را وداع‌کن... وروی ازهمه بگردان ... وبه‌صدق قدم درراه نه ، وقدم ازین منازل و مراحل خوش آمد هوی وطبع بیرون نه ، وبادیهٔ نفس‌اماره را قطع‌کن.

وچون باحرامگاه دل رسیدی به‌آب انابت غسلی‌بکن، واز لباس‌کسوت بشریت مجرد شو ، واحرام عبودیت دربند ، ولبیك عاشقانه بزن، وبعرفات معرفت درآی. وبرجبل‌الرحمة عنایت برآی ، وقدم درحریم قرب ما نه ، وبمشعرالحرام شعاربندگی‌ثنایی‌بکن ، واز آنجا بمناء منیت منا آی ، و نفس بهیمی را در آن منحر قربان کن ، وآنگه روی بکعبهٔ وصال ما نه ...

وچون رسیدی طواف‌کن، یعنی بعدازین‌گرد ماگرد وگرد خویش مگرد، وباحجر۔ الاسودکه دل تست وآن یمین‌الله است عهد تازه‌کن، و ازآنجا بمقام ابراهیم‌آی، یعنی بمقام روحانیت خلت ما، وآنجا دو رکعتی‌تحیت مقام بگذار، یعنی عبودیت ازبهـر بهشت و دوزخ

مکن چون مزدوران ، بندگی‌ما ازاضطرار عشق کن‌چون عاشقان.
پس بدرکعبهٔ وصال ماآی ، وخودرا چون حلقه بردربمان ، وبیخود درآی‌که خوف و حجاب ازخودی خیزد وامن ووصول از بیخودی (ص۱۷۱).

نمونه های دیگر ازاشعار منثور را در مرصادالعباد در مـوارد مختلف ازآن جمله در قصیده‌ای منثور در مقایسهٔ امت محمدی وامتان دیگر (ص ۱۵۴) وقطعهٔ لطیف‌گریز بعشق (ص ۴۹۵) و عشق (۲۰۶ تا ۲۰۸) و عاشق و معشوق (۲۱۷ ببعد) توان یافت و پرهیز از اطالهٔ کلام را از نقل نمونه های زیادت خودداری می‌شود .

نثر فنی

مرصادالعباد در دورهٔ اعتلای نثرفنی پدیدآمده وبا همهٔ‌کوشش‌مؤلف درساده نویسی گاهی تفنن درایجاد سخن‌آراسته درآن بچشم میآید وبقول استاد بهار (قدری ازحیث صنعت ابتدائی است و نیز یکدست نیست... گاهی‌نثری است دارای قرینه‌سازی وموازنه وسجعهای پی درپی ومکررمانندخواجه عبدالله وقاضی‌حمیدالدین ودرخلال نثرهاآیات واحادیث ورباعی‌های لطیف ودیگرانواع شعر ازتازی وپارسی‌یافت میشود» [۱]

اینك نمونه‌ای ازقطعات مصنوع مرصادالعباد میآوریم:

« اما این‌مخدرهٔ غیب‌را پیش ازاین هیچ مشاطه ازانبیا واولیاء نقاب عزت ازرخساره برنینداخته‌اند وهمواره اورا درقباب غیرت واستارغبطت متواری داشته‌اند تادیدهٔ نامحرمان اغیار برکمال جمال اونیفتد وچشم زدهٔ هراهل‌وناهل نگردد که العین‌حق.

آتش در زن ز کبریا در کویش | تا ره نبرد هیچ فضولی سویش
وان روی چوماه را بپوش از مویش | تا دیدهٔ هر خسی نبیند رویش

ماه راآن‌کلف‌که درروی‌پدیدآمدسبب‌آن‌بودکه انگشت نمای ودیده‌زدهٔ هراهل وناهل گشت. خرشید چون این‌واقعه بدید دورباش نورپاش در روی اوکشید تا اگرمردمك دیده‌ای خام طمعی‌کند سرنظرش‌را به‌تیغ اشعه بردارد. لاجرم بسلامت‌بماند اما مع‌هذا ماه راآفت از دیدهٔ دیده‌وران رسید ، وخرشید تیغ ازبرای نابینایان‌کشید. که از خرشید جز گرمی نبیند روی نابینا .

فی‌الجمله تا این‌غایت‌که مشایخ برقع عزت را برروی ابکارغیب می‌بستند، وتتق عزت رابدست بیان برنمیانداختند تا جمال عرفان عیان نشود ، ازبهرآن بودکه رجولیت عبودیت درهرطایفه‌ای مشاهده میکردند واریحیت همت دربعضی بازمی‌یافتند . (ص۱۱۸).

مصنوع‌ترین قسمتهای مرصادالعباد مقدمه وخاتمه وسبب نهادن‌کتاب‌است وپیش ازاین

۱ــ سبك شناسی ج۳ ص۲۱

گفته‌ایم که درتحریر دوم کتاب جنبهٔ فنی آن زیادت شده‌است. نمونه‌را پادشاه خردمندصاحب سعادت (ص۴۴۲) وقطعه‌ای در (ص۴۹۵ ح ۶) را توان دید .

صنایع بدیعی

در مرصادالعباد خاصه درتحریر دوم آن نمونه‌هائی از کلیهٔ صنایع معمول در نثر قرن ششم دیده میشود ولی بیش‌ازهمه صنعت «سجع» مورد علاقهٔ نجم رازی‌است .

سجع : دراین کتاب در دومورد یکی‌مطابق رسم معمول آن عصر در دیباچهٔ کتاب و دیگر در مواضعی که سخن بسوی شعرمیگراید عبارات مسجع میگردد . در بیشترجاها بنای سجع برافعال نهاده میآید وسخن ازهرتکلف وتصنعی‌عاری است. چون این‌نمونه :

« اگرآن جمله دریا درپیش‌آتش نهی، نه‌آتش در دریاآویزد، و نه‌آب خود را با آتش‌آمیزد ، وچندان‌که تواند ازوگریزد ، همچنین نفوس انسانی اگر چه قطرهٔ دریای دنیاست با او زود آمیزد ، امـا ارواح حضرتی روغـن صفت‌اند هرگز در دریای دنیا نیامیزند، اما چون قطرهٔ روغن‌آخرت یابند دراوآویزند، واگردولت شررآتش جلال حق یابند بهمگی وجود درآویزند» (ص۳۳۳).

نمونهٔ دیگر :

«هم روح بعشق درآویزد. هم عشق بروح درآمیزد. وازمیان عشق وروح دوگانگی برخیزد . یگانگی پدیدآید. هرچند روح خودرا طلبد عشق را یابد».(ص۲۱۷).

در اغلب مواضع بشیوهٔ قرن ششم سجع وموازنه باهم میآید وسجع در دو قرینه رعایت میشود وبین قراین واوعطف نمیآید . اینك نمونه:

« مرغان او سربمرتبهٔ بازی فرونیارند . واین‌مقام را بازی شمارند .
باز اگرچه سپید بازاست. کجا چون پروانه جانبازاست ؟
باز صیاد جان شکاراست . پروانه را باجان چه‌کاراست ؟
باز صیادی است‌که صید ازوجان نبرد. پروانه عاشقی‌است‌که‌تحفهٔ معشوق جزجان نبرد .» (ص۳۸۱)

نمونهٔ دیگر :

« پس این‌کتاب دربیان سلوك راه دین، ووصول بعالم یقین، وتربیت نفس‌انسانی ، ومعرفت صفات ربانی، برپنج باب وچهل فصل بنا می‌افتد» (ص۴).

نمونهٔ دیگر :

« باری درین دیار مبارك بپای . و در حریم این ممالك ثبات نمای .» (ص۲۳)

نمونهٔ دیگر :

« عاقبت چون بلا بغایت رسید و محنت بنهایت ، کار بجان رسید و کارد باستخوان (ص ۱۹).

نمونهٔ دیگر :

« تشریف فسوف یأتی‌الله بقوم یحبهم و یحبونه قبائی بود برقد این‌امت دوخته ، و کرامت وجود یومئذ ناضرة الی‌ربها ناظرة شمعی‌بود برای این خرمن سوختگان پروانه صفت افروخته . قوم موسی را اگرمن وسلوی دادند وقوم عیسی‌را اگر از آسمان‌مائده فرستادند... این‌درد نوشان ژنده‌پوش ورندان خانه فروش را تجرع آن شراب شهودبس که ساقی وسقیهم ربهم ازجام جمال درکام وجود ایشان میریزد هرچند ازتصرف‌آن شراب عربدهٔ اناالحق وسبحانی می‌خیزد ، لیکن خانهٔ وجود برانداختن‌قبائی‌است که جز برقد این مقامران بشولیده‌حال‌چست‌نمیآید، وبرشمع شهودجان‌باختن‌جزاین‌پروانگان‌شکسته‌بال‌رادردست‌نمیآید(ص۱۵۳ تحریردوم) .

نمونهٔ دیگر :

« محمد نه ازشما وعالم شمابود، ولیکن رسول‌خدا وخاتم انبیا بود . همه عالم را ازنور او روشنائی‌است، واورا باعالم‌آب وگل چه‌آشنائی‌است» (ص۱۳۱).

نمونهٔ دیگر :

« بهرمنزل‌که محبت رخت اندازد، عقل خانه پردازد .
هرکجا عقل‌خانه‌گیرد ، محبت‌کرانه‌گیرد » (ص۵۹)

سجع بشیوهٔ خواجه‌عبدالله انصاری نیز در مرصادالعباد آمده وآن چنان است‌که بنای سجع برقرائن متعدد نهاده میشود ورابطه یافعل نیز تکرارمیگردد . اینك‌نمونه :

« این ضعیف‌گفت : خداوندا اگر ازنعمتهای دنیاوی بردارم درآن حضرت ازآن بیشماراست ، ودرنظرهمت‌آن صاحب دولت بس بی‌اعتباراست ، واگر از معاملات دینی‌بردارم بحمدالله‌آنجا انبار برانباراست، وکشتی‌همت او ازبار طاعت‌گرانبار است ، واگر ازانواع علوم بردارم درآن حضرت علم وعلما بسیاراست، وازانواع علوم خروار برخروار است، وقطار درقطاراست... گفت ای ایازحضرت محمودی ما ، وای مخلص عبودیت‌آستانهٔ معبودی ما ، ای عاشق افروختهٔ نورجمال‌ما، وای پروانهٔ سوختهٔ شمع جلال ما» (ص۲۵) .

« خاك راگل‌کرد ، وبید قدرت درگل ازگل دل‌کرد ، ودردل چندین شور وفتنه حاصل‌کرد » (ص۷۱).

مراعات‌النظیر ــ این‌صنعت نیز مورد علاقهٔ نجم‌الدین بوده و بوفور نثروی را آراسته گردانیده است. اینك نمونه :

« برخیز و... زن وفرزند وخویش وپیوند وخان ومان را وداع کن... قدم ازین مراحل ومنازل خوش‌آمد هوا وطبع بیرون نه ، وبادیهٔ نفس‌اماره را قطع‌کن . و چون باحرامگاه دل رسیدی بآب انابت غسلی بکن، وازلباس‌کسوت بشریت مجرد شو ، واحرام عبودیت دربند ، ولبیك عاشقانه بزن ، وبعرفات معرفت‌درای ، وبر جبل‌الرحمة عنایت برآی، وقدم درحریم قرب ما نه ، وبمشعرالحرام شعار بندگی ثنائی بکن، وازآنجا بمناء منیت مناآی ، ونفس بهیمی‌را درآن منحر قربان‌کن، وآنکه روی بکعبهٔ وصال مانه، وچون رسیدی طواف‌کن ، و با حجرالاسود که دل تست وآن یمین‌الله است عهد ما تازه‌کن ، وازآنجا بمقام ابراهیم‌آی ، یعنی بمقام روحانیت خلت ما ، پس به‌کعبهٔ وصال ماآی» (ص۱۷۱).

درنمونهٔ بالا اصطلاحات حج : (وداع ، مراحل ومنازل ، بادیه، احرامگاه ، غسل ، احرام ، لبیك ، عرفات ، جبل‌الرحمة ، حرم ، مشعرالحرام ، مناء ، منحر، کعبه ،طواف، حجرالاسود ، مقام ابراهیم) جمع‌آمده‌است .

نمونهٔ دیگر :

« چون تخم ذکر پروردهٔ ولایت باشد ، وزمین دل شیارکردهٔ ارادت بود وازگیاه طبیعت بدستکاری طریقت پاك‌کرده ، وازآفتاب اخلاص وآب همت شیخ مدد یابد سبزهٔ ایمان حقیقی زود بروید ، وروز بروز درتزاید باشد تاغرس‌احسان‌گردد، و تربیت شجرهٔ عرفان شود». (ص۲۷۶) .

درنمونهٔ بالا اصطلاحات مربوط ببرزگری : (تخم ، پروردن ، زمین ، شیار ،گیاه ، طبیعت ، آفتاب ، آب ، سبزه ، روئیدن ، غرس ــ شجره) فراهم‌آمده است .

جناس ــ انواع صنعت جناس نیز در نثر نجم‌الدین رازی بکثرت آمده ازآن میان توجه وی بیشتر بجناس اشتقاق‌است . اینك چند نمونه :

« ازآنجا بمناء منیت منی برآی » (ص۱۷۱).

غیرت نفی غیریت میکند (۲۰۷).

روح را بربساط انبساط راه دهد(ص۲۱۸).

آن عنقای مغرب ازغراب غریب‌تر (ص۵۴۳).

نمونهٔ جناس خط :

محبت ومحنت ازیك خانه‌اند ، ومحبت وشادی ازهم بیگانه .

او بپرما میپرد ، زان ببرما میپرد (ص۳۸۲).

هر که بپرما پرواز کند لاجرم ببرما پرواز کند بنگر که چه صید کند چون پر باز کند (ص۳۸۲).

تضاد ـ صنعت تضاد یاطباق نیز بکثرت درمرصادالعباد آمده است اینك چند نمونه :

« بیچاره‌ای را از مقام قرب بعالم بعد میفرستند ، واز اعلی باسفل میآورند ، واز فراخنای حظایرقدس بتنگنای زندانسرای دنیا میرسانند (ص۱۰۹) .

نمونهٔ دیگر :

« آنچ نصیبهٔ من‌است دربی‌نصیبی‌است، وکام من درناکامی، ومراد من درنامرادی، وهستی‌ من درنیستی، وفخرمن درفقراست (ص۱۵۵).

نمونهٔ دیگر :

« بیت‌الاحزان را بجمال یوسفی گلشن‌خواهندگردانید وازغم بشادی و ازمحنت به دولت خواهد رسید وازکربت فرقت بعزت وصلت خواهد پیوست (ص۲۰۸).

نمونهٔ دیگر :

« ازسطوات‌آن شراب هستی روح روی در نیستی نهد ، واز آبادی وجود روی در خرابی‌خرابات شهودآرد (ص۲۱۹).

ایهام ـ این‌صنعت درمرصادالعباد بندرت دیده میشود. چون این دونمونه: « عاقبت مرتبهٔ خاکی درآب طلب بایدکرد .

وبیان ثمرهٔ‌آن شجره درعبارت‌نگنجد ، وبزبان قلم دوزبان باکاغذ دوروی نتوان گفت (ص۶۳).

ارسال المثل ـ درمرصادالعباد علاوه برآنکه تعدادی ازضرب‌المثلهای فصیح‌فارسی آمده (وفهرستی ازآنها درپایان‌کتاب آمده) گاهی‌خود مؤلف نیزعبارات‌کوتاه وجامعی را بطریق امثله و حکم ایجاد و بیان میکند . اینجا چند نمونه ازآنچه خود مؤلف ساخته است میآوریم :

« آنچ درنظرآرد درقدم‌آرد ، ثمرهٔ نظرایمان است وثمرهٔ قدم عرفان»

« محبت ومحنت ازیك خانه‌اند ، ومحبت وشادی ازهم بیگانه»

« بهرمنزل‌که محبت رخت اندازد عقل‌خانه پردازد، هرکجا عقل‌خانه‌گیردمحبت کرانه‌گیرد » .

شعر در مرصادالعباد

نجم‌الدین بشیوه معمول روزگار خود ، نثر را بنظم فارسی وعربی آراسته‌است مخصوصاً درمواردی‌که موضوع‌خدا ودل وعشق وزیبائی درکار است هرچه بیشتر ازشعر یاری میجوید . مجموعاً در حدود

۴۵۷ بیت شعرفارسی و بیست بیت شعرعربی درمرصادالعباد آمده است. ازانواع شعرفارسی رباعی بیشترانتخاب شده ودوثلث مجموع اشعار رباعی‌است (۱۷۱ رباعی).

مجموعاً درحدود یك ثلث ازاین اشعار ازخود مؤلف است ونسخ خطی قدیمی انتساب ۱۶۷ بیت را باو درست کرده است. اشعاری نیزازکتب متصوفهٔ مقدم بر مؤلف (ازآن جمله ازسوانح غزالی ـ نامه‌ها وتمهیدات عین‌القضاة ـ کشف الاسرارمیبدی) نقل شده وازآن میان ۶ رباعی ازاشعار مذکور درسوانح و۵ رباعی ازاشعار مذکور درتمهیدات و۶ رباعی‌ازجلد‌های کشف‌الاسرار میباشد. ازاشعارگویندگان بزرگ دیگر ازفردوسی ـ رودکی ـ انوری ـ خاقانی ـ عمادی ـ جمال‌الدین ـ اثیراخسیکتی ـ ادیب صابر ـ مجیربیلقانی ـ سیف‌الدین باخرزی ومجدالدین بغدادی ورباعیات منسوب به ابوسعید ابوالخیر وابوالحسن خرقانی و خواجه عبدالله انصاری وباباافضل‌کاشانی وچند شاعر وعارف دیگرنیزنقل شده‌است.

ولی شاعرمورد ستایش اوسنائی است‌که ازاشعار اوچهل بیت‌آمده و۲۲ بیت ازآنها از حدیقهٔ او است و برمیآیدکه نجم ری همواره دیوان وحدیقهٔ سنائی را پیش‌چشم داشته، واین اتفاقی نیست، سنائی بنیان‌گذار واقعی ادبیات منظوم عرفانی قرنها براذهان وقلوب تسلط داشته واشعار وی علاوه برنقل درمتون تصوف ازقبیل سوانح غزالی و لوایح منسوب به عین‌ـالقضاة وکشف‌الاسرار میبدی ومثنوی وفیه مافیه مولوی درسایرمتون منثور قرون ششم و هفتم ازقبیل‌کلیله ودمنه وسندبادنامه وراحةالصدور و مرزبان نامه وجهانگشا وتاریخنامهٔ هرات و کتب دیگر باستشهادآمده است و هویداست‌که درآن روزگاران سنائی‌همان مقام و شهرت و معروفیتی را میان فارسی‌زبانان داشته‌که امروزسعدی وحافظ ومولوی دارند.

نوع استعمال اشعار ـ شیوهٔ نجم رازی درآوردن اشعار چنان است‌که ابتدا زمینه را بطوری فراهم میکندکه خواننده احساس میکندکه اشعاربهترین وجهی‌مورد نیازبوده است. وی غالباً ابتدا مضمون اشعاررا بنثربیان میکند ودرواقع نظم تکرارمعنی‌وحتی‌گاهی تکرار الفاظ و تعبیرات نثراست. ازاین رو است‌که‌گاهی حذف اشعار لطمه‌ای بفصاحت سخن وی نمیزند. اینك چند نمونه:

«زیرا مملکت جاودانی عشق بهرشاه وملك ندهند:

ملك طلبش بهر سلیمان ندهند منشور غمش بهردل و جان ندهند

(ص ۱۲)

نمونهٔ دیگر:

«خلاصهٔ نفس انسان دل است ودل‌آینه است و هردوجهان غلاف آن آینه و ظهور جملگی صفات جمال وجلال حضرت الوهیت بواسطهٔ آن‌آینه

مقصود وجود انس وجان آینه است منظورنظر در دوجهان آینه است.

دل آینهٔ جمال شاهنشاهی است — وین هردو جهان غلاف آن آینه است

(ص۳)

نمونهٔ دیگر :

« آن حضرت سلیمان مرتبت را تحفتی‌مورصفتانه حاصل کند وبزبان دوبیت تمهید عذرعجزخود نهد وگوید :

شاها برتو بتحفه صد جان بردن — کمتر بود از زیره بکرمان بردن

لیکن دانی که رسم موران باشد — پای ملخی نزد سلیمان بردن

(ص۲۴)

گاه نیزاشعار بمنظورتأکید وتکمیل‌معنی نثرمیآید واگرچه باحذف‌آن، معنی‌نقصانی نمی‌یابد ولی وجودآن موجب‌کمال ورسائی معنی‌است. چون این چند نمونه :

« متعلقان واقرباء این ضعیف راکه بشهربودند بیشتر شهیدکردند .

بارید بباغ ما تگرگی — وزگلبن ما نماند برگی»(ص۲۰)

نمونهٔ دیگر :

« اگر یحبهم سابق نبودی بر یحبونه هیچ‌کس زهره نداشتی‌که لاف محبت زدی سراین رشته از ارتباط یحبهم باز شد .

گستاخ مرا توکرده‌ای بالب‌خویش — ورنه من بیچاره کجا مرد توأم

(ص۴۴)

« اول شرفی‌که خاك را بود این بودکه بچندین رسول بحضرتش میخواندند و او ناز میکرد ومیگفت مادا سراین حدیث نیست.

حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود — من ازکجا سخن سرمملکت زکجا

(ص۷۰)

گاه نیز اشعار دنبالهٔ عبارات منثور مقدم برآن است وحذف آنها موجب نقص معنی میگردد واین درمواردی است‌که شعر بصورت نقل‌قول‌آمده است . چون این چند نمونه :

« روح پروانهٔ شمع جمال صمدیت شود، وبدان دوشهپرظلومی وجهولی‌که از تعلق عناصرحاصل‌کرده است‌گرد سرادقات بارگاه احدیت‌پروازکردن‌گیرد، وهمچون عاشقان سرمست نعره زنان این‌بیت میسراید :

شمع است رخ خوب توپروانه منم — دل خویش غمان تست بیگانه منم

زنجیر سر زلف‌که برگردن تست — برگردن بنده نه که دیوانه منم

« درین مقام الطاف ربوبیت... مخاطبات ومکالمات عاشقانه آغازنهد ومناسب‌معنی این بیت خطاب پرعتاب میرسد :

ای عشق اگر بکوی ماگام زنی هردم باید که ننگ بر نام زنی
(ص ۲۱۸)

« ازغیب بجان ایشان اشارت میرسید :

معشوقه بچشم دیگران نتوان دید جانان مرا بچشم من بایـد دید .
(ص۷۹)

آیات و احادیث در مرصاد العباد

طریقت نجم رازی برپایهٔ شریعت قرار دارد و شگفت نیست کـه در مرصادالعباد آیات واحادیث بکثرت آمده و موجب آراستگی سخن گردیده است .

استفاده از آیات واحادیث در مرصادالعباد بدوطریق زیراست :

۱ـ درمفتتح کلیهٔ چهل باب کتاب ابتدا یک آیه و بدنبال آن یك حدیث نبوی تبرکاً نقل میافتد ، وآنگاه سخن مؤلف باتعبیر «بدانك» آغاز میگردد. آیه و حدیثی که درصدر هرفصل میآید درسراسر آن فصل مورد نظر وتوجه است ، گوئی مؤلف سخن را وقف تفسیر و تأویل آن داشته است .

۲ـ علاوه برآن مؤلف برای اثبات سخنان خود جای بجای بآیات واحادیث استشهاد میجوید. مؤلفان آن روزگار درآوردن آیات واحادیث اغراض مختلف داشته‌اند اما در سخن نجم رازی آیه وحدیث بیشتر بمنظور تأکید معنائی میآید که پیش از آن بنثر بیان شده‌است چون این نمونه :

« چون نبوت را نوبت بخواجه صلی‌الله علیه وسلم رسید ... جملهٔ زمین دنیا را که اقطاع شیطان ونامنظور رحمان بود... خانهٔ خدای ومساجد عبادالرحمن گردانید که « جعلت لی الارض مسجدا» ، وخاك تیره را بمرتبهٔ آب طهور رسانید که « و ترابها طهورا» وغنیمت نجس کفاررا مال‌حلال پاك کرد که « واحلت لی‌الغنائم » و رایت شفاعت‌را بدست کفایت اوداد که « واعطیت‌الشفاعة» وهرخلق که تامنقرض‌عالم خواهدآمد جمله را امت‌اوگردانید که « بعثت الی‌الخلق کافة» ویك ماهه‌راه خصمان را از سطوات خوف وصدمات رعب اوهزیمت کرد که «ونصرت بالرعب مسیرةشهر»
(ص۱۳۶)

گاهی نیزآیه را بقصد تکمیل سخن قبلی‌میاورد :

« فردا نگویند چون دیگرمتحسران ، که ما ازدولت این‌حدیث بی‌خبربودیم « لو کنا نسمع ونعقل ماکنا فی‌اصحاب‌السعیر » (ص۱۳)

کیفیت ارتباط لفظی ـ شیوهٔ نجم الدین درآوردن آیات و احادیث بچهار قسم است :

۱ـ پیوستن آیه یاحدیث بنثر با «که» موصوله وحذف متمم واین معمول‌ترین شیوه در این کتاب است. چون این نمونه :

« خواجه علیه‌الصلوة والسلام زبده وخلاصهٔ موجودات وثمرهٔ شجرهٔ کاینات بود که لولاك لما خلقت الافلاك» (ص۳۷)

۲ـ آوردن آیه یاحدیث بصورت ترکیب اضافی. چون این نمونه‌ها :

« تخم عشق درزمین دلها ابتدا بدستکاری خطاب‌الست بر بکم انداختند». (ص۱۲)

نمونهٔ دیگر :

« و درین طریق برجادهٔ صواب برقضیهٔ ان لکل شییء زکوة و مقتضای ادوا لکل ذیحق حقه در ذمت کرم خویش واجب شناختند» (ص۱۴) .

این طریقه نیز درمرصادالعباد بکثرت معمول‌است وغالباً کلماتی‌چون « قضیه، فرمان، اشارت » بآیه یاحدیث اضافه میشود .

۳ـ بصورت نقل‌قول باعباراتی که‌آیه یاحدیث را از رشتهٔ نثر کاملا مجزا نشان میدهد وبرخلاف سه نوع دیگر دراین‌نوع اگرآیه یاحدیث را ازرشتهٔ عبارت برداریم پیوند معانی نخواهد گسست . چون این‌نمونه :

«راه بهشت ازدست راست وراه دوزخ ازدست چپ. چنانك میفرماید وکنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشأمة ما اصحـاب المشأمة والسابقون السابقون اولئك المقربون (ص۳۳) .

این‌طریقه‌کمتر از دوشیوهٔ قبلی درمرصادالعباد مشهود است.

۴ـ گاه نیز بندرت‌آیه یا حدیث بدون هیچگونه رابطهٔ لفظی بدنبال نثر میآید چون این‌نمونه :

« ومثال این راه چون راه‌کعبه است‌که از هرموضع وجانب وجهت‌که خلق باشند درجملهٔ‌جهان راهی‌باشدبکعبه: ومن‌حیث خرجت فول‌وجهك شطر المسجدالحرام» (ص۳۳)

خصائص دستوری

عدم قلب همزهٔ اصلی به ی درافعال‌منفی ـ قاعده چنانست که چـون حرف نفی «نه» بافعال مصدر به همزهٔ اصلی پیوندد همزه به ی بدل‌گردد . چون نیندیشیم ونینداخت[1]. ولی درنسخ‌کهن مرصاد مخصوصاً درنسخهٔ «بو» گاهی برخلاف این‌قاعده همزه بصورت اصلی‌باقی مانده است :

۱ـ رك ـ مقدمهٔ محمد قزوینی برتاریخ جهانگشا ج۲ ص «و». معارف بهاء ولد ومقدمهٔ آن حاشیهٔ صفحه «ی» ؛

« مرهم موافقت ومرافقت نافع نه‌افتد (ص۴۷۲ ح ۲۰)
ازملامت خلق وزبان ایشان نه‌اندیشد (ص۲۴۵ ح۳)
یك ذره ازکار فرو نه‌ایستد (ص ۲۶۵)
تا در وقت ملالت او نه افتد (۱۴۹رو) . (ص۴۷۱ ح۴)
نظر برهیچ چیز نه‌اندازد (۱۴۹رو) (ص۴۷۱ ح ۱۵)

تأنیث صفات ـ در مورد تأنیث صفات قاعدهٔ کلی در این کتاب مراعات نشده است گاه صفات را درمورد موصوف جمع مذکـر آورد چون : عوالم مختلف (ص۵۳ ، ۵۶ ، ۶۷) . اماکن روحانی (ص۲۱۲) . غذا های متنوع و علوم ومعارف مختلف (ص۲۱۲) . اغراض فاسد (ص۴۳۹) . تصرفات فاسد (ص۴۴۰) . حرفتهای لطیف وصنعتهای ظریف (ص۵۳۳).
وگاهی برعکس مطابق قاعدهٔ عربی صفات مؤنث میآید : عناصرمفرده (ص۵۸،۱۱۳) صفات ذمیمه (ص۶۷،۱۷۴،۱۷۸،۱۸۱،۲۰۰،۲۱۴) . صفات حمیدهٔ علوی روحانی،صفات ذمیمهٔ سفلی (ص۱۷۶). صفات حمیده (ص۱۸۱،۲۰۰). ادویهٔ صالحه (ص۲۳۰ تحریر دوم صالح) . اعمال‌صالحه (ص۴۵۷) . خیرات باقیه (ص۴۵۷).

ظاهراً شیوهٔ نجم‌الدین این‌است که صفاتی‌راکه در عصر او بصورت ترکیب با موصوف معروف بوده بهمان صورت (مؤنث) آورده ودرآنچه خود ترکیب کرده صفت را مطابق روح زبان فارسی مذکر آورده است .

درتأنیث صفات عربی‌چنین مینماید که چون درزبان فارسی‌صفات فاعلی ومفعولی غالباً به هاء غیر ملفوظ ختم میشود انس والفت گوش فارسی زبانان باین «ها» موجب شده‌است که مفهوم‌وصفی را ازکلماتی منحصراً مشابه‌آن دریابند . بهمان مناسبت در قرن اخیرصفت نامه وپست‌خانه وروزنامه را عامه وارده ومبارکه وشریفه می‌آوردند. سرجمع بستن‌ملوك وعجایب واحوال و فتوح نیز به ملوکان وعجایبها و احوالات و فتوحات ونیز ساختن افعال جعلی و مرکب ازمصادر عربی واستعمال فهمیدن وفهم‌کردن وطلبیدن و طلب‌کردن بجای فهم وطلب همین است .

جمع‌کلمات عربی با «ان» علامت جمع فارسی ـ علاوه براستعمال جمع مکسر عربی گاهی نیزعلامت جمع فارسی «ان» بکلمات عربی می‌پیوندد. چون: خصمان ۱۴۰ . سالکان ۵۷ . ظالمان ۴۳۸ . فصالان ۹۴۱ . مخاصمان ۴۷۱ . مذکران ۴۹۰ . معارضان ۴۷۱ . معاندان ۱۴۰،۴۷۱ . واعظان ۴۹۰ ، ۴۹۶ .

جمع اسماء معنی با «ان» ـ دربیت زیرکلمهٔ غم بشیوهٔ قدیم با«ان» جمع بسته شده‌است
شمع است رخ خوب تو پروانه منم دل‌خویش غمان تست بیگانه منم (۲۱۸)

جمع صفات ـ گاهی درمواردی‌که موصوف جمع عربی‌باشد صفت‌آنرا نیزجمع‌آورد چون: کفارملاعین، ملاعین مخاذیل ۱۷ .

ساختن اسم مصدر از صفات ـ غالباً بجای استعمال مصادر عربی مطابق شیوهٔ معمول قبل ازمغول با افزودن یاء مصدری بآخرصفت مشتق عربی (اسم فاعل ـ اسم مفعول ـ صفت مشبهه ـ صیغهٔ مبالغه) اسم مصدر میسازد وبکارمیبرد . چون:عالمی، سمیعی، بصیری ، قیومی (ص۳۱۵).طبیبی(۲۵۲). معاملی(۳۹۸). دلیلی(۳۷۵). حریصی(۴۸۵). سبوحی،قدوسی (ص۱۱۰). مفردی، مرکبی (ص۶۵).

ساختن اسم مصدر از اسم جامد ـ اسم مصدر یائی با افزودن ی بآخر انواع صفات ساخته میشود ولی‌گاه نیز یاء اسم مصدر باسم‌جامد می‌پیوندد [1] وچنین مینماید‌که این‌انحصار بآثارفلسفی واشعار داشته وبتقلید درآثارمتصوفه نیزراه یافته‌است. در مرصادالعباد این نوع اسماء مصدر بکثرت آمده است: آینگی۳،۴ . خزانگی ۷۴ . ثمرگی و شجرگی ۱۰۵ . گندمی۱۴۹،۳۴۴ . آتشی وهیزمی ۱۵۷ . بیضگی ومرغی۲۴۳ . سایگی ۴۲۹ . ثمرگی ۱۱۲،۱۱۳ . دلی۱۹۱،۲۰۸ . شکری، قندی۳۹ . نخودی ۴۳۴ .

الحاق « یت » مصدری به مصدر ـ قاعده چنان است که یت مصدری بانواع صفات (اسم فاعل واسم مفعول وصیغه افعل‌تفضیل وصیغه مبالغه) وضمایر وقیود وادوات واسماء اعلام واجناس وانواع می‌پیوندد ومصدری‌که بدین‌ترتیب بوجودآید برای بیان حالت‌است ومعنای بودن وشدن را میرساند و معمولا آن درصورتی است‌که از همان ریشه هیچ مصدری نباشدکه عین‌آن معنی را برساند [2] ولی در مرصادالعباد مواردی را می‌یابیم‌که «یت» به مصدر پیوسته است. چون:

کمالیت ـ کمالیت دین درکمالیت محبت است(۱۵۳) .

کمالیت‌الیوم اکملت لکم دینکم دین‌بهیچ عهد نیافته‌بود ۱۵۲

بچهٔ هرچیز... زود بکمالیت جنس‌خویش رسد ۱۰۶

خلقیت ـ فصل‌چهارم دربدایت خلقیت قالب انسان ۶۵

ظلمت صفت خاص خلقیت است ۴۳

هرچه محدث است مطلقاً‌آن را ظلمت خلقیت حاصل‌است۴۳

زنگار ظلمت خلقیت ازچهرهٔ‌آینهٔ فطرت اوبزدایم ۷۱.

---

۱ ـ درکتاب «اسم‌مصدر» ـ «حاصل‌مصدر» تألیف‌مرحوم‌دکترمعین شواهدی ازناصرخسرو وعطار آمده است (ص۵۶ همان کتاب) ؛ ۲ـ رك ـ رسالهٔ مباحث صرفی و نحوی یت مصدری : مجتبی مینوی چاپ ۱۳۲۹ ومقدمهٔ معارف بهاء ولد ج۱ ص«ی» و یادداشتهای محمد قزوینی ج ۳ ص۲۶ ؛

استعمال مصدرمرخم بجای مصدر ـ گاهی بجای مصدر مصدر مرخم بکار میرود واین ازمختصات سبك سخن‌پیشینیان است که درنثرنجم رازی برجای مانده است:

دید :

« ازدید خاصیت شرع وسربعثت انبیاء محروم ماندند ۲۰۱

« وآن نتیجهٔ دید استغناء وکثرت احتیاج خلق‌بخود است ۴۴۸

« دید توفیق ازخدای وشناخت عجزخویش ازگزارد شکر خدای ۵۰۶

برداشت : « درد برداشت این حجبش نباشد۱۰۴

خرید وفروخت :

درخرید وفروخت انصاف نگاه دارد ۵۲۵

خرید وفروخت آن سهل‌تر بود ۵۲۶

باکسی‌که مال اوحرام بود خرید و فروخت نکند ۵۳۹ ح

شناخت : حرفت وصنعت نتیجهٔ علم وقدرت شناخت روح است ۵۳۲

واورا علمی وشناختی باشد لایق‌آن مقام ۲۱۲

از تزکیت وتربیت نفس‌شناخت نفس حاصل شود وازشناخت نفس شناخت حق لازم آید ۱۷۴

نواخت: بهرفتحی‌که برآید نواخت و تشریف واستمالت تازه فرستد ۴۶۱

گفت : گفت کلمه شهادت ۱۶۲

نگاهداشت: واگرمیل بنگاهداشت‌کند بخیل‌گردد ۱۸۰

یافت: یافت درجات ۴۲۳ . یافت مناصب ۴۸۴ . یافت حقیقت ۵۰۵ . یافت درجات ۴۹۲ . .یافت‌رحمت خاص۲۳۶ . یافت علم لدنی۲۳۶. یافت‌کمال۲۳۱ . دریافت ۵۲۶ . دریافت ونایافت ۳۶۷ . یافت ونایافت ۲۴۷ .

فروگذاشت ۱۷۳

مصادر بعد ازافعال‌اراده وتمکن وقدرت ولزوم ـ امروز قاعده چنانست‌که بعدازاین افعال (خواستن، شایستن، توانستن، بایستن) مصادررا مرخم‌آورند. درمرصادالعباد نیزگاه باین‌شیوهٔ جدید عمل‌شده است چون این‌دونمونه :

« تا ازسراطفال وعورات‌نباید رفت وازصحبت دوستان وعزیزان مفارقت نبایدکرد وبترك مأوی ومسکن نبایدگفت ۱۸

« ازچنین پادشاه موفق... بکلی‌منقطع نباید شد وخودرا وخلق‌را از فوائد ومنافع آن حضرت محروم نگردانید ۲۳

وگاه بشیوهٔ قدیم دراین‌موارد مصادر تام میآید.

« ازاینها هیچ درست نیامد بارامانت معرفت کشیدن» ۲
« آن آهن را از معدن وجود انسان بحسن تدبیر بیرون میباید آوردن و بمرتبهٔ آینگی رسانیدن۴ « چون انسان بارامانت معرفت خواهد کشیدن۶۶ « اگر هزار چندین بدو فروخوانی‌حرفی نتواند شنودن۱۲۳ « حق‌تعالی ازصلب‌آدم هم سؤال توانستی کردن۱۷۶

وگاه بهردوشیوه سخن میگوید چون این عبارت :

« اورا این‌جنس‌بیتها میباید گفت واظهار نابینائی کردن ۳۱

مستقبل محقق الوقوع به صیغهٔ ماضی ـ درزبان فارسی‌چه دراستعمال فصحا وچه در تداول‌امروز گاهی فعل را بمعنی‌مستقبل وبصیغهٔ ماضی‌آورند تاتحقق‌فعل‌را مؤکدتر گردانند. شواهدی ازتاریخ سیستان ومجمل‌التواریخ وشاهنامه وتاریخ بیهقی و غزلیات حافظ و مثنوی مولوی وحدیقهٔ سنائی ودیوان خاقانی ومطلع‌الانوار امیرخسرو در کتاب سبك‌شناسی مرحوم بهار [۱] ومقاله‌ای ازآقای مجتبی‌مینوی[۲] آمده‌است: درمرصادالعباد نیز گاهی این‌قاعده‌مراعات میشود چون این‌دونمونه:

بوئی بمن آمد و ببو مست شدم بوئی دگر اربشنوم ازدست شدم ۳۵۷
اگرنفس پرورش یابد دراین مقام فلاح یافت ۳۶۳

صیغهٔ مستقبل درماضی ـ نوعی‌فعل درزبان فارسی تادورهٔ مغول معمول بوده که استاد بهار آن را افعال مقاربه [۳] اصطلاح کرده است وگوید : « خواست کرد، این ترکیب مصدر مرخم‌است وازافعال مقاربه است‌که فعل‌خواستن را با کردن وشدن‌وغیره ترکیب میکرده‌اند» گوئیم اولا مراد استاد مرخم بودن « کرد» است نه خواست چنانکه از ظاهر عبارت ممکن است این‌خطا بذهن متبادرشود . ثانیاً ترکیب این‌فعل انحصار بیکی دوفعل « کردن وشدن» ندارد وهمهٔ افعال ضمن ترکیب باصیغهٔ ماضی فعل خواستن معنی‌فعل مقاربه را میداده است . اینك چند شاهد علاوه برآنچه درسبك شناسی‌آمده ذکرمیگردد :

چو باد افره ایزدی خواست بود مکافات بدها بدی خواست بود
(شاهنامه فردوسی) [۴]
ازان پیش کاورد گیتی پدید همه هرچه بدخواست دانست و دید
(گرشاسبنامه) [۵]

---

۱ ــ سبك شناسی ج۱ ص۳۵۳ ۲ــ شد یا شد : مجتبی مینوی ، مجله سخن ، دورهٔ پنجم شمارهٔ۳ (اسفند۱۳۳۲ ص۱۸۵-۱۸۷)، مقدمهٔ مفتاح‌المعاملات صفحه۳۱ ۳ــسبك شناسی ج۱ ص ۳۶۲ وج۲ ص ۸۰، وزبان پاك از سید احمدکسروی. ۴ــ شاهنامه چاپ بروخیم ج۳ ص ۵۷۶ بیت ۹۸۱ ۵ــ گرشاسبنامه چاپ حبیب یغمائی ص ۱

خبرزانچه بگذاشت یا بود خواست — زکس ناشنیده همه گفت راست
(گرشاسبنامه) [۱]

چوشاهیت یکسرمرا خواست شد — ازین زابلی کار تو راست شد
(گرشاسبنامه) [۲]

دریغاکه این فعل با اینکه درزبانهای اروپائی وحتی‌دربعضی لهجه‌های محلی‌درایران معمول است وباهمهٔ نیازی‌که زبان فارسی بوجودآن دارد امروز فراموش شده و شاید نجم رازی ازآخرین‌کسانی باشدکه آنرا بکار داشته‌است. وامروز برای فارسی زبانان حتی درك مفهوم‌آن مشکل‌است. باتوجه بشواهد عدیده‌ای‌که درذیل ازمرصادالعباد نقل‌گردیده برمیآید که این‌فعل یك ماضی‌مشکوك مؤخر بریك ماضی‌دیگراست، وفعلی است‌که درحین وقوع فعلی که بوجه اخباری بیان میشود هنوز انجام نیافته است ومانند وجوه شرطی حتماً قریب بفعل دیگری میآید. وآن بافعل ماضی همان نسبت وفاصلهٔ زمانی‌را داردکه امروز صیغهٔ مستقبل با مضارع دارد در این جمله : « کوزه‌گر که از گل کوزه خواهد ساخت آن را بهرگونه میمالد» .

اینك چند نمونه ازمرصادالعباد :

« ازجملگی‌آفرینش مقصود انسان بودکه‌آینهٔ جمال نمای حضرت الوهیت خواست بود»۳ «حق‌تعالی‌چون موجودات خواست‌آفرید نورمحمدی را درپرتونوراحدیت پدیدآورد» ۳۷ . «قالب انسان چون ازجهار عنصر آب وآتش وباد وخاك خواستند ساخت‌آن عناصررا برصفت عناصری و مفردی بنگذاشتند آنرا بدرکات دیگر فرو بردند » ۶۵ « این تشریف‌آدم را هنوز پیش از نفخ روح بود ودولت قالب بودکه سرای خلیفه‌خواست بود. دروچهل‌سال بخداوندی خویش‌کار میکرد»۶۸ .«نگرش او اگرچه بثانی‌الحال سبب‌کمال اوخواست بود حال را هریك اورا حجابی شد» ۱۰۲ «کمال این‌مقامات وتمامی این سعادات از تعلق قالب و پرورش‌آن خواست یافت» ۱۱۳ « دیگر مدرکات غیبی وشهادتی نداشت اینجا حاصل‌میشد واستحقاق معرفت حقیقی‌بواسطهٔ این‌آلات و ادوات خواست یافت»۱۱۴ « ودیگرمراتب دینی که بواسطهٔ اوبکمال خواست پیوست بدیشان رساند»۱۴۵ « اوچیست واورا ازبهر چه آفریده‌اند ودرکدام مقام بچه کارخواست آمد»۱۸۵ «ابتدا هرکس‌که در دین خواستی آمد اول غسل‌اسلام بکردی» ۲۷۶ اغیار برحوالی بودند از شعلهٔ آتش بخواستند سوخت لطف ربوبیت ایشان رادستگیری‌کرد» ۳۳۶ « اصل‌اوبود ودل و نفس بعد ازازدواج روح وقالب حاصل خواست‌آمد»۳۴۴ . «آنچ بسالهای فراوان

۱ــ ایضاً گرشاسبنامه ص۲ — ۲ــ ایضاً گرشاسبنامه ص۱۱۶

آتش دوزخ ازو بخواست سوخت آتش ندامت بیک نفس بسوزد ۳۵۵».

آگاهی ـ استاد بهار مینویسد: «امروز صیغه‌های مضارع این افعال بجای صیغه های مستقبل افعال بکارمیرود [۱] «امروزتنها قسمت مضارع این فعل را عوض افعال مضارع سایرفعلها استعمال میکنند چون (میخواهم بروم ـ میخواهد برود ـ خواهدرفت ـ خواهی آمد ـ نخواهد گفت ـ ونخواهیم کرد وغیره) [۲].

ولی اصح آنست که بگوئیم امروز ترکیبی ازماضی استمراری ومضارع بجای افعال مقاربهٔ سابق معمول است یعنی بجای آنچه درافعال مقاربه ماضی مطلق میآمد ماضی استمراری، وبجای مصدر مرخم فعل اصلی، صیغه‌های مختلف همان فعل میآید. ومثالهای سبك شناسی را چنین باید تصحیح کرد: (میخواستم بروم ـ میخواست برود ـ میخواستی بروی ـ میخواست برود ـ میخواستی بیائی ـ نمیخواست بگوید ـ نمیخواستیم بکنیم).

افعال پیشاوند دار ـ درنخستین ادوار نثردری باپیوستن پیشاوندها بافعال معنی آن را تغییرمیدادند وازاین راه مفاهیم مختلف را بیان میکردند. ازدورهٔ سامانی تاروزگارما قرن بقرن استعمال پیشاوندها کاهش می‌یابد وطبیعی‌است که توانائی زبان فارسی دررساندن معانی مختلف کمترمیکردد. مرصادالعباد یادگار آخرین ایام استعمال پیشاوندهاست. اینك نمونه را به بیان بعضی ازموارد استعمال مهمترین پیشاوندها اکتفا میشود:

اندر ـ این پیشاوند خاص نظم ونثر سامانی‌است واندك اندك تخفیف می‌یابد و بصورت در بکارمیرود. در دورهٔ غزنوی ازآن جمله درتاریخ بیهقی (مطابق نسخ متداول) در واندر دوش بدوش هم درنظم ونثر رایج‌است. مطابق تحقیق مرحوم بهار «از قرن ششم ببعد کلمه اندر ازنثرفارسی رخت بربست» [۳] ولی درنظم همیشه معمول بوده ودرشعر امروز نیزمخصوصاً در آنچه به‌تتبع پیشینیان سروده میشود بچشم میخورد. درنثرمرصادالعباد این‌پیشاوند دیده نشد وفقط دریك رباعی (که شاید ازشاعران مقدم برمؤلف باشد) آمده‌است: «ای ساقی خوش بادهٔ ناب اندر ده ... » ۱۷۰

باز ـ این‌پیشاوندکه غالباً معنی تکرار واعاده وگاهی معنی ایضاح وروشن کردن بفعل میدهد درقدیم بکثرت معمول بوده ودرمرصادالعباد نیزترکیباتی‌ازاین نوع آمده‌است: (شماره صفحات درفهرست لغات وترکیبات دیده شود) بازدادن، بازدانستن، بازدیدن، بازرسیدن، بازگذاشتن، بازنشاندن، بازیافتن.

بر ـ پیشاوند برنیز بکثرت درنثرمرصادالعباد آمده ازآن جمله ترکیبات زیر: برآوردن، براندیشیدن، بربستن، برجوشیدن، بردادن، بررسیدن، برشمردن،

---

۱ ـ سبك شناسی ج۱ ص۳۶۲ ۲ـ ایضاً سبك شناسی ج۲ ص۸۰

۳ـ سبك شناسی ج۱ ص۳۳۷

بر کشیدن، بر گرفتن، برنشستن ، بر نهادن .

در ـ درآموختن، درافتادن، درانداختن، درباختن، درخواستن، دررسیدن، دررفتن در زدن ، درساختن ، درفریفتن ، درگذاشتن ، درگذرانیدن ، درگذشتن ، درگنجیدن ، درنگریستن .

فرا ـ فراداشتن، فرادادن ، فرارفتن، فراکردن، فرانمودن.

فرو ـ فروافتادن ، فروخواندن ، فروفرستادن ، فروگفتن، فرومردن.

باء تأکید ـ باء تاکید امروز بندرت دربعضی‌صیغه‌ها استعمال میشود ولی درگذشته بکثرت خاصه برسرفعل ماضی میآمد . در مرصادالعباد باء تأکید بصورت قدیم فراوان بکار رفته‌است. بهار با تحقیق درنسخ چاپی‌متداول نوشته‌است « باء تأکید برسرافعال از مصدر و ماضی وفعلهای نفی‌چنانکه درقدیم رسم بود دراین‌کتاب ترك شده‌است. واز این سبب به نثر امروزی شبیه‌تراست تا به‌نثرقدیم» [1] ولی باتوجه به‌شواهدی‌که درذیل نقل‌میشود ملاحظه می گرددکه استنباط آن بزرگ برمبنای نسخ سقیم ومحرف بوده ونثراصلی‌نجم رازی سرشار از باء تأکید بشیوهٔ قدیم‌است. اینك چندنمونه (از اوائل‌کتاب) :

دوم توجه بجهت‌کعبه بباید ۳۳ ، ملایکه بنور صفای روحانی بدیدند ۴۱ ، بدان شرح‌که درفصل سابق‌برفت ۴۶، اگرچه اورا بضربهٔ لن‌ترانی‌هم‌گوشمالی‌بدادند ۵۰ ، چون‌آسمانها بیافرید۵۸ ، ودر روزیکشنبه‌کوهها بیافرید۵۸، مقام مفردی بباید‌گذاشت ۶۵ ، جبرئیل برفت ۶۸ . گل‌دل‌را ازملاط بهشت بیاوردند و بآب حیات ابدی بسرشتند و بآفتاب سیصد وشصت نظر بپروردند ۷۴ ، اورا درمملکت انسانیت برتخت قالب بخلافت بنشاندند ۸۶ ، او را بتهمت دزدی بگرفتند ۸۶ ، و برین دار تاقیام الساعه بسیاست بگذاشتند ۸۸ ، دیده بگشود فراخنای عالم صورت بدید ۹۰ ، هم از نفس اوحوا را بیافرید ۹۱ ، ابلیس اورا بملك بهشت بتوانست فریفت ۹۲

باء تأکید برسرمی ـ در مرصادالعباد ادخال باء تأکید برسرمی (علامت استمرار و مضارع) نیز‌که ازمختصات شیوهٔ‌کهن نثرفارسی‌است خاصه درصیغ فعل بایستن معمول است چون نمونه‌های زیر:

اسباب وآلات وادوات مختلف بمی باید۱۱۲ ، ظهور نورالله را این مصباح بدین آلات واسباب بمی بایست۱۲۲ ، ودرین معنی‌کتب فراوان بمی‌باید نوشت۱۷۴ ، واین صفات هریك درمقام خویش بمی‌باید ۱۹۹ ، دیگرباره از شکوفه بمی باید زاد تاشجره شود ۳۶۳ ، اهلیت قضارا نفسی‌ازامارگی خلاص یافته بمی‌باید ۴۹۸

---

[1] ـ سبك شناسی ج۳ ص۲۴

باء تأکید برسر فعل منفی ـ استعمال این‌باء برسر افعال منفی نیز ازمختصات شیوهٔ کهن نثرفارسی‌است. که درنثر بعدازمغول بندرت دیده‌شده ولی درمرصادالعباد بکثرت دیده میشود. اینك چند نمونه :

آن عناصر را برصفت عنصری ومفردی بنگذاشتند ۶۵، بیشتر خلق نفس‌را از دل بنشناسند ۷۸ ، آنچه اصل‌است بندانسته‌ایم ۷۸ ، آدم‌آن دم بنگذاشت ۹۵، مارا باما بنگذارد۹۶ ، ایشان را برین شجره دراین شکوفه بنگذاشتند ۱۱۸ ، آن‌گندم را اگربنخوردی شایستگی‌آن داشت‌که اگر بکاشتندی درختی دیگر ازو برآمدی ۱۵۱ ، واگر ازآن چیزی بندهد درآلایش صفت حیوانی‌بنماند ۱۶۹ ، آنجاهیچ اندیشه‌ای غیرحق بنماند۲۰۵ ، زبانهٔ شمع جلال احدیت چون شعله برآرد یك‌کاه برخرمن پروانهٔ روح بنگذارد۲۲۴ ، حامله بود واینجا بنزاد ۳۵۴ ، اورابدانجا بنگذارد ۳۸۹ ، آنچ حقیقت مسلمانی‌بود دردلها بنماند ۳۹۴ .

گوئی آن قوم خـادمان بودند   کآخر ازنسلشان یکی بنماند ۱۲۰
دیدم رخت از غم سرموئی بنماند   جز بندگـی روی تو روئی بنمـاند
با دل گفتم که آرزوئی درخواه   دل گفت‌که هیچ‌آرزوئی‌بنماند ۲۰۸

وجه خبری بجای التزامی ـ شیوهٔ قدیم دراستعمال‌مضارع خبری‌بجای مضارع‌التزامی یا امرغایب نیز بکثرت درمرصادالعباد معمول‌است. اینك چند نمونه :

محکی باشد مدعیان راه طریقت وحقیقت را... که نقد وقت خود را بران میزنند ۲۹ ، تاهرکسی‌صنعت خویش برومینماید ۱۴۷ ، یکی حس بصرست‌که بچشم تعلق دارد همه‌آن خواهند که بچیزی خوب وخوش مینگرند ... همه‌آن خـواهند که آوازی خوش میشنوند ... همه آن خواهند‌که بوی خـوش میشنوند ... همه آن خواهند‌که چیزی خوش‌میخورند ۱۶۴ ، بایدکه برمرید مشفق‌باشد واورا بتدریج برکارحریص میکند۲۴۵ ، بلك درجمیع احوال مستسلم باشد وآنچ وظیفهٔ بندگی است بجای میآورد ۲۴۷ وتا تواند دراخفا وخفض صوت‌کوشد وبرین وجه ذکر سخت ودمادم میگوید ودر دل معنی ذکر می‌اندیشد ۲۷۳ ، باید هرخاطرکه آید ازنیك وبد جمله به‌لااله نفی‌میکند ۲۸۳ ، ازدل شیخ مدد طلبد تا مدد همت ونظر ولایت شیخ دفع هرآفت اگرشیطانی‌است واگر نفسانی میکند ۲۸۵ ، از هرنوع شمه‌ای نموده‌آمد باقی برین قیاس‌میکند ۲۹۶ ، او را بدو بازنگذارند و هروقت ازاحوال او باخبر میباشند ... واگراین مهم دینی مهمل فروگذارند تا مستأکله بنا واجب درآن‌تصرف میکنند ومستحقان را محروم میگذارند وبال‌آن همه‌برذمت پادشاه باشد ۴۶۰ ، بایدکه پیوسته باحوال‌رعیت نظرمیکند... وسویت میان وضیع

وشریف وقوی وضعیف نگاه میدارد ۵۱۷ ، بایدکه رعیت را بزبان خویش‌استمالت مینماید ووعده‌های خوب میدهد وبرنیکی ایشان ثنا می‌گوید و ازبدی منع وزجر میکند و پیش پادشاه ومقطع زبان قوم باشد وعجز ایشان عرضه میدارد و بتخفیف ایشان می‌کوشد ودر دفع ظلم ازیشان جدی بلیغ مینماید ۵۱۸، باید کـه پیوسته ذکر میگـویند ۵۲۰ ، بیا بنزدیك مـن میباش تا من هرروز یك درم بتو میدهم . ۵۴۰

یاء شرطیـ درمرصادالعباد بشیوهٔ قدیم‌افعال‌را بعد ازادوات شرط «اگر» و«چون» بایاء مجهول شرطی‌میآورد. اینك چندنمونه :

چون‌سروکار او باخلق بودی آفتاب نوربخش بودی ... و چون با حضرت عزت افتادی سایهٔ‌آن حضرت بودی تاسرگشتگان تیه ضلالت چون خواستندی‌که درحق گریزند درپناه دولت ومطاوعت اوگریختندی وهروقت‌که با خود افتادی از خود بگریختی ودرسایهٔ حق‌گریختی۱۳۴ ، اگرآتش نبودی فرق نبودی میان عـود و چوبهای دیگر ۳۳۷، اگر بزاده بودی ازرحم صفات حیوانی وسبعی بیرون‌آمده بودی، ازهاویه خلاص یافتی۳۵۴ ، اگراورا درعالم ارواح وجـود نبودی ... نه معرفت حقیقی‌بدان صفات حاصل داشتی ونه‌آن استحقاق بودی اورا کـه در عالم اجسام دیگرباره بتربیت بصفات روحانیت باز رسیدی ۴۰۱، اگر در ایشان درد طلب بینائی باقی‌بودی ... سبل‌خودبینی ازچشم حقیقت بین ایشان برداشته شدی ۳۲، اگریحبهم سابق نبودی بریحبونه هیچ‌کس زهره نداشتی‌که لاف محبت زدی ۴۴ ، اگرنه بشومی این‌حجب بودی چندین فراموشکار نشدی وآن همه انس‌کـه یافته بود بدین‌وحشت بدل‌نکردی وجان حقیقی بباددنادی ۱۰۲، اگر ازبهر او نبودی‌این‌نیمه روی‌هم‌نپوشیدمی۱۱۹ ، اگراین‌تعلق‌نبودی‌روح را این‌مدرکات‌غیبی وشهادتی حاصل‌نشدی ۱۲۴ ، اگر روح ازتعلق قالب‌این مدرکات حاصل‌نکردی واین‌آلات و... بدست نیاوردی هرگز درتوحید ومعرفت... بدین‌مقام نتوانستی رسید. چون‌ملایکه متخلق بدین اخلاق نگشتی ومتصف بدین‌صفات نشدی وخلافت حضرت جلت را نشایستی و متحمل اعباء بارامانت نبودی واستحقاق آینگی‌جمال و جلال حق‌نیافتی ۱۲۵،آن‌گندم را اگر بنخوردی شایستگی آن داشت‌که چون بکاشتندی درخت دیگر ازو برآمدی ۱۵۱ ، و اگر پیش ازین خطاب شرع بدو پیوستی‌چون اوپرورش بکمال حاصل‌نکرده بودی قابل تحمل تکالیف نیامدی ... و بشرایط نماز وروزه وحج قیام نتوانستی نمود ۱۷۷، اگر هرکسی به مایحتاج خویش ازحرفتها وصنعتها مشغول شدی ازکاردین ودنیا بازماندی ۵۳۸.

فعل‌استمراری ناقص درغیرمورد شرط وتمنی وترجی ـ گاهی نیزیاء مجهول بشیوهٔ قدیم [1] برای بیان استمرارفعل بدان می‌پیوندد درآن مورد که امروز «می» درآغازفعل آورند وچون درقدیم «می» نیز درابتدای فعل استمراری میآمده است مینمایدکه «ی» در آخر فعل معنی‌تکرار و «می» درآغازآن معنی‌ادامهٔ‌کاررا میرسانیده‌است. اینك چندنمونه:

شیخ محمدکوف درنیسابور حکایت‌کردی۱۰۹ ، «ملك صلاح الدین را عادت چنان بودی‌که چون شهری بگرفتی درآنجا بنای خیری‌کردی ۴۶۰.

درجملهٔ زیر «می» و «ی» باهم‌آمده است: حسین منصور را خواهری بودکه درین راه دعوی رجولیت میکردی وجمالی‌داشت درشهر بغداد میآمدی ۱۱۹ وظاهراً دراین عبارت مراد بیان تکرار ادامت فعل است .

فعل مجهول ـ دراین‌کتاب فعل‌مجهول بشیوهٔ قدیم بامعین «آمدن» و « افتادن » صرف میشود درآن موردکه امروز بافعل«شدن» بکاربرند . چون : « در بیان‌آنك این‌کتاب برچه نسق ونهج نهاده‌آمد (ص۲۸) ودرهراصل بابی‌نهاده میآید (ص۲۹) ودراول هرفصلی‌آیتی‌از قرآن وحدیثی... آورده‌آید ... نام‌کتاب هم برمنوال احوال‌کتاب نهاده‌آمد (ص۳۰)بدان نوع یادکرده‌آمد (ص۴۷).

وآنجاکه فعل بامصدرعربی‌ترکیب میشود معین «افتادن» بکارمیرود:«این‌کتاب برپنج باب وچهل فصل بنا می‌افتد (ص۴) درخلقت‌آدم بخصوصیت بیدی‌سری تعبیه‌افتاد» (ص۸۲) و گاهی بشیوه جدید فعل معین «شدن» بکار میرود : « شمه‌ای از احوال انسان فراخور این مختصر بیان‌کرده شود» ص۲۹ .

گاهی‌نیزسوم شخص جمع را بجای فعل‌مجهول بکارمیبرد وبگمان من‌مجهول واقعی درزبان فارسی‌همین‌نوع‌است‌که حتی‌فاعل‌آن برمتکلم نیزناشناخته است ودرزبان طبیعی‌فارسی امروزنیزفعل مجهول بهمین‌صورت (میگویند ، آورده‌اند) بکاررود . وآنچه با معین «شدن» صرف‌گردد تااندازه‌ای تحت تأثیرزبانهای فرنگی‌است . نمونهٔ نوع اخیر: « جنید را ... پرسیدند ... گفتند (ص۱۳) ارواح انبیارا نبات صفت از قند روح محمدی بیرون آوردند (ص۴۰) . تخم روح‌انسانی پیش‌ازآنك درزمین قالب اندازند (ص۱۰۵).

دریك مورد نیزسوم شخص مفردرا بمعنی مجهول‌آورده واین نادراست : « گفت وقتی گرسنه‌ای بدر دکان نانوا فرارسید (ح۴۵۵) .

اشارهٔ بیان وصف جنس ـ درنظم ونثرکهن مرسوم بودکه گاه برای وصف جنس یا نوع کلمهٔ مرکب «ازین» را قبل از اسم یاصفت نکره میآوردند [2] . در مرصادالعباد نیزاین

۱ـ رك : سبك شناسی ج ۱ ص ۳۴۶ و مقدمه التفهیم ص « سج » ومقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص۵۲

۲ـ رك : سبك‌شناسی ج۱ ص۳۷۰ وج ۲ ص۲۵۸

استعمال بکثرت دیده‌میشود . اینك چندنمونه :

قدرسوز توجه دانند ازین مشتی خام ۱۵۷، ۳۴۶

زین گرم روی بند شکن می‌باید ۲۵۶، ۳۹۹

پوشیده مرقع‌اند ازین خامی چند ۳۱۷

« من هرروز ازین پشتواری هیزم بدست خویش‌جمع کنم» ۵۴۰

حرف تعریف ـ گاهی بشیوهٔ کهن کلمهٔ «این» را درموارد تعریف مانند تعریف عهدذهنی وذکری یاوصفی واشارهٔ وصفی‌میآورد [۱] اینك چند نمونه:

تامنقرض عالم درین‌خاندان مبارك ایشان باقی‌داراد ۲۱

حق تعالی بنظرمحبت بدان نورمحمدی نگریست ۳۸

واین‌کتاب قرآن را بمیراث بدیشان دادیم (ح۳۴۸)

درهیچ موضع ازقرآن چندین قسم بیك‌جا یادنکرده‌است‌که درین سورت‌والشمس (ح ۳۶۳)

این شربت عاشقی‌همه مردان راست   نامردان را درین قدح رنگی نیست ۳۸۵

ضمیر مفرد غایب ـ درنثرمتأخران ضمیرسوم شخص‌مفردرا در مورد غیرذوی العقول «آن» آورند و«او» و «وی» خاص ذوی‌العقول‌است [۲] درمرصادالعباد بشیوهٔ کهن درمورد غیر ذوی‌العقول نیزضمیر «او» و «وی» آمده است . چون دراین نمونه‌ها :

مسکن در دیاری سازدکه درو اهل‌سنت وجماعت باشند۲۰

جمادرا ملکوت هم خواص و طبایع اوست ۴۷

ملکوت نبات را روح‌نامیه ونفوس‌نامیه نامند زیراکه او واسطهٔ دوعالم حیوانی و جمادی‌آمد چون درو نشو ونماست‌که درجماد نیست ۴۷

هیچ ذره نماند تا ازصفات عالم ارواح دروچاشنیی نبود ۶۷

آسمان وزمین وهرچه در ویست (ص۸۱) زمین دنیاراشایستگی‌آن دادندکه تخمی ازانواع حبوب وثمار در وی اندازند... چون تخم روحانیت دروی (زمین قالب انسان) اندازند ص۱۱۱

درعبارت زیربجای ضمیری‌که مرجع‌آن ذوی‌العقول‌است «آن» بکاربرده است:

یکی ازفضلاکه ... مشهوراست وآن عمرخیام‌است (ص۳۱) اگراین‌استعمال‌را مقدمهٔ

۱ـ رك ؛ سبك‌شناسی ج۱ ص۳۶۹ وج ۱ ص۲۹۴ وحواشی فیه مافیه ص۳۴۱

۲ـ رك ؛ سبك‌شناسی ج۱ ص۳۷۶ . استاد بهارگوید ضمیر«وی» غالباًخاص ذوی‌العقول است. ولی ازشواهدی‌که نقل‌کردیم برمیآیدکه نجم رازی بین «او» و «وی» فرقی‌ننهاده‌است .

هرج ومرجی که دراین‌موارد درنثرعهد صفوی و در نوشته‌های غیرفصیح امروزی رایج است ندانیم باید گفت غرض نویسنده از استعمال «آن» بجای «او» بیان یك نوع اهانت و تخفیف بوده است.

درعبارت زیر **این** بجای **آن** بکار رفته‌است: «واین طریق معقول ومناسب است ولیکن عمرها دراین‌صرف شود» ۱۹۹

آنها واینها بجای آنان ـ درنظم ونثرفصیح فارسی‌اسم اشارهٔ جمع‌را درصورتی‌که اشاره بذوی العقول باشد بصورت «اینان» و«آنان» آورده‌اند وخلاف این نادراست [1] وآنچه امروز درمحاوره ونوشته‌های نزدیك بشیوهٔ محاوره خلاف این استعمال میشود مورد انتقاد و اعتراض ادیبان است. درمرصادالعباد بکثرت «اینها» و«آنها» بجای «اینان» و «آنان» آمده است. اینك چندنمونه :

اینها : ذکرهم بایام‌الله یعنی‌اینها راکه بروزهای دنیا مشغولند ص۱۰۳، دیگرباره این اشخاص را خلق بسیار بایدکه برکار باشند تا اینها بکارخویش مشغول توانند بود... واینهارا نیزخلقی بایدکه برکار باشند تا اینها بکارخـویش مشغول توانند بود ص۱۱۲، درآن‌کافر ومسلمان وگبر وجهود وترسا و ملحد وفلسفی وطبایعی و دهری را شرکت‌است زیرا اینها درعقل‌بایکدیگرشریك‌اند ص۱۱۴، میل‌این‌طایفه بمعصیت بیشترباشد اینها را برشمال شقاوت بدوزخ برند ۳۵۲، اینها (مجذوبان) شیخی‌ومقتدایی‌را نشایند ۳۷۵، واینها (سابقان) نیزدوصنف باشند یکی‌آنهاکه از ابتدا تا انتها صفات روحانیت بریشان غالب بوده‌است ۳۵۳ هرعامی بیچاره‌که با یکی ازینها (متفلسفان) صحبت میگیرد ص ۳۹۳ ، بچشم حقارت به‌خواص حق و اولیای عزت نگرستند وبکلی‌روی ازینها بگردانیدند ۴۸۵، حق‌تعالی‌مرد اینهارا میخواند ۵۲۴ آوخ اینها بعلم من‌کارکردند بهشت یافتند ۵۲۸ .

وزراینها بدان جهان بردند مالشان دیگران همی‌خوردند ۴۵۶

آنها : آنهاکه سجود هوا وبتان‌کردند ص۸۷، واین‌نوع معرفت موجب نجات‌نیست الاآنهاراکه نظرعقل ایشان مؤید بود بنورایمان ۱۱۴، آنهاکه در عالم ارواح در صفوف دیگربودند ح۱۲۸، وآنهاکه آردکردند ازآن‌آرد خوردندوآنهاکه خمیر کردند خمیرخوردند ۱۵۲، ای حسین این‌آتش برتومبارك است اماآنهارا که بر حوالی‌اند بخواهدسوخت‌بایدکه هم‌برایشان مبارك باشد۳۳۶، اصحاب‌الیمین‌آنها

۱ـ علامه فروزانفرشواهدی ازاستعمال آنها بجای‌آنان ازمعارف بهاء ولد ومجالس‌سبعهٔ مولانا وسنائی وشاهدی ازاستعمال اینها بجای اینان ازطبقات ناصری یادداشت فرموده‌اند.رك : حواشی معارف بهاء ولد ج ۱ ص۴۶۵

بودندکه متابعت عقل کردند و اصحاب الشمال آنها بودندکه متابعت هوا کردند و سابقان آنها بودندکه متابعت‌عشق کردند ص۳۵۴، آنهاکه ملوك دنیااند ایشان‌صورت صفات لطف وقهر خداوندی‌اند ۴۱۲.

ارجاع ضمیرجمع به ادات استغراق ـ در مرصادالعباد بشیوهٔ قدما به ادات استغراق «هر» و«هر کس» و«هریك» ضمیرجمع ارجاع میشود [۱] اینك چندنمونه :

هرکس و هرکسی : هرکسی دروی نظرمیکردند ص۷۹، هرکس‌که دردنیا حق راسجده برده‌است بسجود روند ص۸۷، اطبای حاذق را درمعالجهٔ دل‌اختلافات‌است هرکس بنوعی درمعالجه شروع کرده‌اند ۱۹۹ بحقیقت ، هرکس‌ازمقربان حضرت ملوك‌که ایشان را برظلم دلیرمیگردانند ودوستی‌مال وجمع‌آن برنظر ایشان میآرایند ... آن طایفه اگرچه دوستی میکنند اما دشمن جان ایشانند ص۴۴۱ ، هرکس حظ و نصیب خویش بقدرهمت خویش برمیدارند ۴۹۵ .

هریك ـ هیچ از اینها قایم مقام دیگری نتواندکرد پس معلوم میشودکه هریك درمقام خویش‌کمالی‌دارند ص۳۹، جملگی‌حیوانات بیکدیگربرمیآمدند هریك بدوحملتی بردند وازهرجانب هریکی زخمی‌میزدند وبوجهی‌ایذایی میکردند ص۸۹، هریك بحق عبودیت خویش‌قیام‌نمایند... وهریك درمقام‌خویش‌بشرط ادب‌عبودیت رعایت کنند ۱۹۷، وهریك‌ازمقام خویش‌نتوانند گذشت(ح۳۴۸)،هریك چون‌فرصت‌یابند (ح ۴۳۸)، هریك از انبیا برخمیرمایهٔ دین دستکاری می‌کردند ص ۱۴۸، هریك ازانبیاکه عضوبودند برشخص‌انسانی برخمیرمایهٔ دین‌دستکاری می‌نمودند ص۱۵۲،

هرچه : هرچه هست در دنیا ازافلاك وانجم وآسمان و زمین ... وامنا وملـوك و وزرا درکارمی‌بایند تایك تخم دنیاوی بکارندوبپرورند وثمرهٔ آن بردارند ص۱۱۳، باقی هرچه هست‌محتاج غذااند ص۱۶۹،

هیچ : اما این مخدرهٔ غیب را پیش ازین هیچ مشاطه از انبیا و اولیا نقاب عزت از رخساره برنینداخته‌اندص۱۱۸،

هیچکس : ازیشان هیچکس‌آدم را نمی‌شناختند ص۷۵

هر...ی: گاهی بعد از «هر» اسم نکره‌ای میآورد وضمیر آنرا نیز جمع قرار می‌دهد نظیرآنکه سعدی گفته است :

شب هرتوانگری بسرائی همی روند   درویش هرکجاکه شب‌آید سرای اوست

---

۱ ـ رك ، معارف بهاء ولد ج ۱ مقدمه ص «ز» . مقدمهٔ جهانگشا ج ۱ ص « قید » مقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص ۵۲ .

اینك دو نمونه :

هر پیغامبری را مسجدی‌معین بود که نماز درآن مسجد کردندی (ص۱۳۶).

هر رسولی بطرفی‌رفتند و باقومی بزبان حال‌ایشان سخن گفتند و بتدریج احکام سلطنت درپیش‌ایشان نهادند (ص۱۴۳).

آوردن‌کلمهٔ جمع بعد از ادات استغراق ـ معمولا ادات استغراق «هر» همواره برسر مفرد در میاید و پیوستن‌آن بجمع نادراست [1] ولی در مرصادالعباد گاهی خلاف این قاعـده مشاهده می‌افتد:

تا هرچه ذوات روح‌اند حیات ازپرتو نور روح اودارند... و هرچه ذوات نفوس اند... جمله مایهٔ نفوس ازنتیجهٔ عقل اودارند (ص۵۱).

آدمی را بحضرت عزت اختصاصی‌است که هیچ موجودات را نیست (ص۸۲ طبق تحریر اول) .

ارجاع ضمیر اشاره «آن» به جمع ـ دراشاره بجمع گاهی ضمیرمفرد «آن» میاورد بجای «آنها» و«اینها» :

اگرچه درطریقت کتب مطول ومختصر بسیارساخته‌اند ودرآن بسی حقایق ومعانی پرداخته‌اند(ص۱۵)، اگراز نعمتهای‌دنیاوی بردارم درآن‌حضرت‌ازآن‌بی‌شماراست (ص۲۵)، این‌آلات وادوات بیرونی واندرونی که درمعرفت بدان محتاج بود (ص ۱۱۳) . اگرتعلق نبودی روح را این‌مدرکات غیبی وشهادتی‌حاصل نشدی تابدان قابل تجلی‌صفات الوهیت گردد (ص۱۲۴)، حقیقت دان‌که شریعت را صاحب شرع بباید وآن انبیااند(ص۱۲۹)، آن نمایشهائی‌باشد‌که اطفال‌طریقت را بدان‌پرورند ص ۲۹۷ .

نظیرهمین نوع استآنجاکه مؤلف ترکیبات عربی «وغیره» و«وامثاله» را به «غیرآن» و «مانند‌این» و «امثال این» ترجمه‌کرده است . چون نمونه‌های زیر:

واعضای رئیسه‌آن باشدکه بی‌آن حیات شخص‌مستحیل‌بود چون سر و دل وجگر و سپرز وشش وغیرآن ص۱۴۵ . آنچ درصورت چراغ وشمع ومانند این بیند نوری باشد مقتبس ص۳۰۱ جوز ولوز وپسته ومانند‌این... خرما وسنجد وزیتون ومانند این ... زردالو وشفتالو وانجیر وامثال ایـن ص ۳۴۹ . سبزه‌ها و مرغزارها و درختان و کشتزارها وآبهای روان وچشمه وحوض و دریا ومانند این بیندکه همه میگذرد (ص۳۷۶) چون دروغ وغیبت وبهتان ودشنام وزنا وفسق و فجور وظلم و مانند این ص۴۳۳ .

۱ـ رك : مقدمهٔ معارف بهاء ولد ج۱ ص«ز» ومقدمهٔ جهانگشا ج۲ص«و»

افعال مفرد برای فاعل جمع بیجان ـ برخلاف آنچه امروز درنوشته‌های غیرفصیح به تقلید از زبانهای فرنگی معمول گردیده قاعده چنان بیان شده است که وقتی فاعل جمع غیر ذوی‌الروح یعنی ازاشیاء مادی یا معانی مجرده باشد فعل‌آن را بصیغهٔ مفردآورند خواه‌فاعل بصیغهٔ جمع باشد یامفردات متعاطفه، مگردرصورتی که فعل‌مخصوص ذوی‌الروح را بغیرذوی‌ـ الروح اسناد دهند [۱] با اینکه این قاعده درکتب وآثار فصحا مطردا مراعات گردیده بعلت رواج شیوهٔ مخالف‌آن نمونه‌هائی‌چند در زیر نقل میشود:

قومی که چشمهای ایشان خرد باشد و بینی‌های ایشان پهـن بود و رویهای ایشان سرخ بود ص۱۷ . چنانك برزمین درختان بود وگیاهها و جویهای روان وکوهها درتن مویها بود ص۷۶ . وآنرا پنج مدرك باطنی‌ادراك کنند ص۱۱۷ . هرکجا دو ضد جمع شود ازیشان جزفساد وظلم نیاید.

در عبارت زیر باعتبار اسناد فعل خاص ذوی‌الروح بغیرآن فعل را جمع‌آورده است : آن هردولطیفه ازروح وعقل‌چون‌گرد عوالم ملکوت ارواح وملکوت نفوس‌برگشتند درآخر مرتبهٔ ملکوت عناصربهم پیوستند ص۵۸ . ومیان محبت وعقل منازعت و مخالفت است هرگز بایکدیگر نسازند (ص۵۹).

درعبارت زیر برای فاعلی که درمعنی‌مشترك است یکبارفعل مفرد وبلافاصله بدنبال‌آن فعل جمع‌آورده است: خبرحقیقی‌آن باشدکه فتیله وروغن دهدکه هردو بذل وجود میکنندتا ذوق معرفت شهودی نورانیت وناریت می‌یابند ص۱۲۴.

افعال مفرد برای فاعل جمع جاندار ـ درمواردی ازمرصاد العباد فعلی‌که بفاعل‌جمع ذوی‌الروح اسناد داده میشود مفرد میآید واین ازنوادر است. اینك چندنمونه :

هزار مخبر خبرمیدهد (ص۱۰۸) .

دوفرزند بیك شکم بیاید ص(۱۷۵).

درین راه شیاطین الانس والجن بسیارباشد (ص۲۵۹).

آن همه شاهان ایرانی و تورانی کجاست

کز نهیب تیغشان بسته کمر جوزاستی (ص ۴۴۴)

جمع دوضمیر ـ گاهی دوضمیر نسبت بمرجع واحد باهم استعمال میشود : [۲]

آنهاکه ملوك دنیا اند ایشان صورت صفات لطف وقهرخداوندی‌اند (ص۴۱۲) .

۱ـ رك : بیست‌مقالهٔ قزوینی‌ج۲ چاپ اول ص۲۱۳، ومقدمهٔ نگارنده برمفتاح‌المعاملات چاپ بنیاد فرهنگ صفحهٔ سی‌وپنج .

۲ـ رك : مقدمهٔ معارف بهاء ولد ج ۱ ص«و»

که «آنها» و«ایشان» بیك مرجع واحد بازمیگردد وضمیر«ایشان» زائد است مگر اینکه استعمال آن‌را ازباب نوعی تأکید بدانیم. در دو عبارت زیر نیز که در یك جمله ضمیر باوجود مسندالیه ذکر گردیده همین وضع جاری است:

پس‌مرغ وجود مرید راکه درملکوت بیضهٔ انسانیت مستور ومودع است تصرف‌همت شیخ اورا هم ازدریچهٔ ملکوت بفضای هوای هویت‌آورد (ص۲۴۲)

سلیمان را دراول با هزارمنیت درخواست‌رب هب لی ملکا زمام ناقهٔ مملکت بدست نیازمندی او دادند (ص۴۲۷).

استعمال ضمیرمفرد بمرجع جمع ـ در استعمال ضمایرگاه قاعدهٔ معمول ازحیث جمع وافرادبهم میخورد. درعبارت زیرفعل راجع بارواح را مفرد وضمیرراجع‌بآن را «او» آورده است: همچنین ارواح اهل هرصف‌چون حسن‌استعداد وصفا حاصل کرده باشد درمقابلهٔ‌آن صف دیگرافتدکه فوق اوست (ص۳۴۷).

درعبارت زیر ضمیرراجع بیك مرجع واحدرا ابتدا «ایشان» وبعد «او»آورده است : این مرتبه‌که با ایشان باشد نه دراصل فطرت واستعداد اوبود محض فضل الهی‌است‌که او را کرامت‌کردیم(ص۳۴۷).

تکرار اسم بجای استفاده از ضمیر ـ گاهی بجای استفاده از ضمایر در یك عبارت اسمی‌را تکرارمیکند : تانفس درستکاری ظلومی وجهولی خویش بکمال نرساند در این مقام نفس‌را بکمال‌نتوان شناخت‌که اوچیست(ص۱۸۵) که دراین‌عبارت برخلاف قاعدهٔ معمول‌کلمهٔ نفس تکرارشده است.

استعمال ضمیرمنفصل‌بجای ضمیرمشترك ـ گاه بشیوهٔ متقدمان بجای ضمیر مشترك ضمیرمنفصل‌آورد : برگزیدم ایشان را ازبندگان ما (ص۳۴۸)که «ما» بجای خود یاخویش آمده است .

استعمال «را» درمسند الیه ـ در استعمال امروز «را» اغلب بآخر مفعول صریح می پیوندد ولی درمتون‌کهن باتوجه بشواهدی‌که استاد فروزانفر از داستان سمك عیار وفردوس المرشدیه ومعارف بهاء ولد [۱] گرد آورده‌اند بآخر مسند الیه یافاعل نیزمتصل میشده است .

درمرصادالعباد نیز این استعمال درمواضع متعدد مشاهده میشود . اینك چند نمونه :

این‌فرصت وفراغت وجمعیت‌را غنیمت شمرده‌آمد (ص۲۲) این‌ساعت‌را غنیمت‌شمرده آمد (ص۲۶) .

اما طایفه‌ای راکه منظوران نظر عنایت اند اثر آن انس با ایشان باقی مانده باشد (ص۱۰۸)

۱ـ ایضاً مقدمهٔ معارف ص«ح»

اورا پذیرای عکس بیش نیست (ص۳۲۲).

دل را ازعقلی کامل ناگزیراست تا بمشاورت او درممالك بدن تصرف کند ، پادشاه را از وزیری عالم ... ناگزیراست (ص۴۵۰).

استعمال « را » بمعنی اختصاص ـ گاه نیز «را» بمعنی اختصاص و مترادف «برای» آید [۱] چون نمونه‌های زیر:

حوا را ازپدر بی‌مادر بیافرید اظهار قدرت را ص۱۲۷ .گاه بودکه در وقت تعلق روح بقالب بعضی‌را ازنسیان محفوظ دارند اظهارقدرت واثبات حجت را ص۱۰۹ لابد ازبهر ابقاء حیات دینی‌را هرکس‌را ازآن تناول میبایست کرد ح۱۵۱ یك‌قدم درمقام درختی دارد وازآنجا غذا میکشد استکمال خویش را (۳۶۲) .

جمع « را » و « ازبهر » ـ با اینکه «را» و « ازبهر» بیك معنی‌است گاهی در مرصاد العباد این دو توأماً دریك جمله میآید. چون این دونمونه :

برخیز و بیا که خانه پرداخته‌ام وز بهر تورا پرده بر انداخته ام
(ص ۲۲۴)

ازبهر ابقاء حیات دینی‌را ح ۱۵۱

یاء ممالـه ـ در شیوهٔ‌کهن سخن فارسی صورت «آ» یعنی‌همزهٔ وصل با الف بصورتی بین زیر و زبر وهمانند یاء مجهول فارسی تلفظ میشدوکلماتی چون سلیح ـ عتیب ـ حسیب ـ ایمن ـ جهیز ـ گرمسیر ـ سردسیر ـ لیکن ـ دنیی ـ اسلیمی ازاین قبیل است[۲]. بابا افضل کاشی گوید :

چو کار آن سریت خود نکو طرازیدست
تو ایـن سری بتمنای خـویشتن مطراز [۳]

که‌کلمهٔ فارسی‌سرای با الف ممال تلفظ میشود . این‌استعمال درقوافی‌غزلی از رابعه بنت‌کعب قزداری بمطلع « زبس گل‌که درباغ مأوی گرفت » وقصیده‌ای از ظهیر فاریابی بمطلع «سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را » بوضوح دیده میشود. در مرصادالعباد نیزاین قاعده مشهود است چون نمونه‌های زیر :

خورشید برآمد ای نگارین دیرست بر بنده اگر نتابد از ادبـار است
(ص۱۵۹)

شها توقعم از خدمتی چنین کـردن نه جبه بود ونه‌دستار وطیلسان وردا...
بلی دو چیز تمنای داعیت بـودست که باز حاصل هر دو همی شـود بیکی
(ص۵۴۶)

---

۱ ـ رك : مقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص۵۴ ۲ـ رك : سبك شناسی ج۱ ص ۴۱۰

۳ـ ازمجموعهٔ خطی‌مضبوط درکتابخانه‌مجلس بشماره ۹۰۰ بنقل مجلهٔ محیط شماره ۱ ص۲۳

در دبیرستان شرایع اول الف بی [1] شریعت بباید آموخت (ص۱۲۹) ونیز رجوع شود به ص۲۲۷ سطر۴ .

قافیه‌آوردن دیر با ادبار، ردا بایکی ، والف بی بجای الف با ، وشکیب با حساب ، قرینه‌ای برای بدست‌آوردن تلفظ صحیح «آ» تواند بود .

تصغیر کلمات ـ نجم‌الدین رازی گاهی کلمات را بصورت مصغر میآورد و این استعمال لطف خاصی بسخن اومی بخشد .

اینك چند نمونه .

بیشترك : شبها بیشترك بذکر بیدار دارد (ح۲۷۶).

دلك : وآن جمع را ازخویش واقرباکه ترك گفته‌بود ودلکهای ایشان مجروح کرده بمفارقت خویش، هرکسی را حق‌تعالی درجتی ومنزلتی وثوابی کرامت کند (۲۵۶)

افراز ملوك را نشیبی است مکن   درهر دلکی ازتو نهیبی‌است مکن۴۴۱

درویشك : خون درویشکان مکیدندی   مغز بیچارگان کشیدندی [2] ۴۵۶

روزك : روزکی چند صبر کنید تامن برین یك مشت خاك دستکاری قدرت بنمایم. ص۷۱

تا بر استاد عاشقی خوانیم   روزکی‌چند باز ناز و نیاز [3] ۹۳

پرك : رجوع بفهرست آخر کتاب شود .

جمع یك ویاء نکره ـ استعمال یك ویاء نکره دریك اسم که امروز درنوشته‌های غیر فصیح میآید ومورد اعتراض سخن‌شناسان است درمرصادالعباد نیزدیده میشود و مؤیدآن است که این‌استعمال سابقه‌ای دیرین دارد .

اینك چند نمونه .

یك چندی درتصرف خروه‌آید ص۲۴۳ . چون یك چندی‌برین‌قضیه تسلیم‌تصرفات بی واسطه ببود ۲۴۳ . یك چندی تصرف آفتاب نظر الهی بی واسطـهٔ مزاحمت طینت قالب بیابد ۴۰۴ . باید بامداد و نماز دیگریك ساعتی هـم بذکر و قرآن خواندن مشغول شدن (۴۷۹) . یك ساعتی روی بقبله نشیند (ح ۴۸۹) ابلیس پرتلبیس یکباری گرد اوطواف میکرد ۷۵ . اگریك باری برسرچاهی دلوی‌آب درسبوی پیرزنی کند (ح۱۱۰).

ظاهراً استعمال یکی دراسم نکره‌که درنظم ونثر پیش ازمغول بکثرت‌آمده هم از این قبیل است چنانکه در جملهٔ زیر از مرصاد العباد : یکی شعله را بحاجبی پروانه بفرستادنـد ص ۳۸۵ .

۱ـ درنسخ قو، فا، الف بی • درنسخ بو، صو، قب، الف و با

۲ـ بیت ازحدیقهٔ سنائی‌است . رك ، تعلیقات   ۳ـ از انوری است . رك : تعلیقات.

تتابع اضافات ـ گاهی کلمات متعددی بصورت اضافه بدنبال یکدیگر قرار میگیرد. این تتابع اضافات را در زبان عربی منافی با فصاحت کلام دانسته‌اند اما در نظم و نثر فارسی مطبوع ومتداول بوده‌است وانصاف را گاهی موجب فخامت واستواری سخن میگردد [1]. در مرصادالعباد حداکثر شش کلمه بهم اضافه شده‌است. چون نمونه‌های زیر:

وچون عرش استعداد قبول مدد فیض‌صفت رحمانی‌داشت این تشریف یافت ص۱۸۹ محل ظهور تجلی‌جملگی صفات الوهیت‌گردد ۱۹۱. و آن، معدن ظهور انوار تجلی های صفات الوهیت است ۱۹۷. جز بکلید طلسم‌گشای چهل دندانهٔ اخلاص عبودیت اربعین صباحاآن طلسم نمیتوان‌گشود ح۲۸۲. اگردولت شررآتش تجلی جلال حق یابند بهمگی وجود دروآویزند ۳۳۳. گرد سرادقات جمال شمع‌جلال حضرت پروازکنند ۳۳۸. ازآثار شراب طهور فیضان فضل حق، بدوستگانی در مجلس انس بارواح انبیا وخواص اولیا میداد (ص۳۵۶).

---

۱ ـ رك: مقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص۵۲.

چگونگی تصحیح کتاب

بنای تصحیح این کتاب برهشت نسخه ازمرصاد العباد است که شش نسخه ازآنهـا در کتابخانه‌های ترکیه ویکی دروین ویکی در دانشکدهٔ حقوق تهران مضبوطاست. فیلمهائی‌از نسخ‌ترکیه استاد مینوی برای دانشگاه تهران تهیه کرده‌اند که در اختیارکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه قرار دارد وعکس‌آنها برای نگارندهٔ رساله بنفقهٔ شخص اوچاپ گردید وعکس های نسخ وین ودانشکده حقوق را خود این‌جانب فراهم‌کرده است.

چهار نسخه از تحریر اول

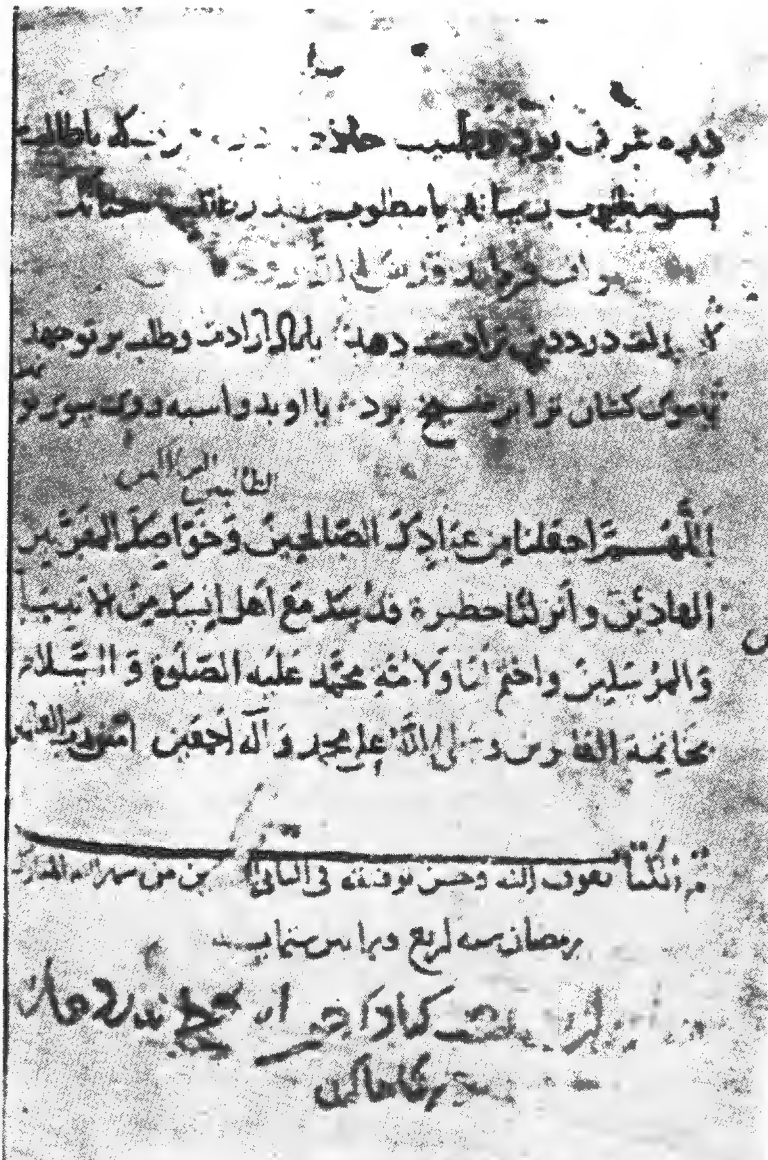
۱ـ نسخه «بو»: نسخه‌ایست که درکتابخانه شهر «بورسا» بشماره ۶۶۴ مضبوط است و این قدیم ترین نسخهٔ مورخ موجود از مرصادالعباد است‌که تا کنون شناخته شـده و در ۲۲ رمضان ۶۸۴ یعنی ۶۴ سال بعد ازتألیف‌کتاب وسی‌سال بعد ازوفات مؤلف‌کتابت شده است.

این نسخه ۱۹۵ ورق دارد و هرصفحهٔ‌آن در اوراق اوایل ۱۷ سطری واز ورق ۱۸۱ ببعدکه بخط دیگری‌کتابت شده ۱۵ سطری است.

اوراقی از این نسخهٔ‌کهنسال درطی هفت قرن بباد نیستی رفته وامروز درچهار مورد ازآن سقطهائی دیده میشودکه در ذیل صفحات ذکر کرده‌ایم.

تاریخ‌کتابت نسخه درپایان‌آن چنین است: «تم‌الکتاب بعون‌الله وحسن‌توفیقه فی‌الثانی والعشرین من‌شهرالله المبارك رمضان سنة اربع فثمانین ستمائه».

بیست ورق‌آخرکتاب از ۱۸۱ تا ۲۰۰ نونویس است ومیتوان حدس‌زدکه اصل نسخه مربوط بچند سال‌قدیم تر ازاین تاریخ است.



عکس ورق آخر از نسخهٔ «بو»

مورخ رمضان ۶۸۴ مضبوط در کتابخانهٔ شهر بورسا بشمارهٔ ۶۶۴

دردومورد مجموعاً سه رباعی بنام عمادالدین سمرقندی دراین نسخه آمده که زائد بر ضبط کلیهٔ نسخ است. این رباعیها الحاقی تشخیص ودرحاشیه جای داده شد. مناسبت تام وتمامی که این رباعیها بامورد دارد این ظن را بوجود میآورد که شاید کاتب نسخه‌ای که این نسخه ازروی آن استنساخ گردیده عمادالدین سمرقندی بوده که اشعاری ازخود ساخته وداخل متن نموده بوده‌است.

درمتن نسخه درمواردی قبل ازاشعار نجم رازی قید «لمؤلفه علیه‌الرحمه» دارد و این میرساند که اولا این نسخه بوسیلهٔ شاگردان یاآشنایان نزدیك مؤلف کتابت شده ، ثانیاً اگر هم قسمت اعظم اوراق کتاب قبل از ۶۸۴ کتابت شده باشد مسلماً بعد از وفات مـؤلف بوده است .

نسخهٔ « بورسا » ازتحریر اول مرصادالعباد است وازنظر کهنگی عبارات واشتمال بر نوادر لغات وتعبیرات که ریختهٔ قلم مؤلف است واملاء کهن کلمات حائز اهمیتی بکمال‌است . با اینهمه ازخطاها واغلاط فاحش وحذف واسقاط وتحریف عاری نیست.

اینك پاره‌ای ازخصائص مهم رسم‌الخطی آن را مینگاریم:

رسم‌الخط «بو»:

الف ـ درنقطه گذاری حروف امساك گردیده وپاره‌ای ازحروف بی‌نقطه نوشته شده واز آن جمله حرف **ش** همه‌جا بدون **نقطه** وبصورت **س** نوشته‌شده‌است.

ب ـ ذال معجمهٔ فارسی همه‌جا **بی‌نقطه** وبصورت **دال** است .

ج ـ پ فارسی همه‌جا با **يك نقطه** بصورت **ب** نوشته شده ودر دو موردکلمه پرتو و پیدا باسه نقطه است که شاید نقطه گذاری بعدها انجام گرفته وتشخیص این نکته ازروی عکس ممکن نیست .

د ـ که و چه موصوله گاهی بصورت که وجه و گاهی بصورت کی وجی نوشته میشود.

هـ ـ که وچه موصوله درموقع اتصال بصورت: بدانك، آنك، آنچ، زیراك، چنانك، هرك، هرچ، چندانك نوشته میشود.

و ـ گ فارسی بصورت ك نوشته میشود .

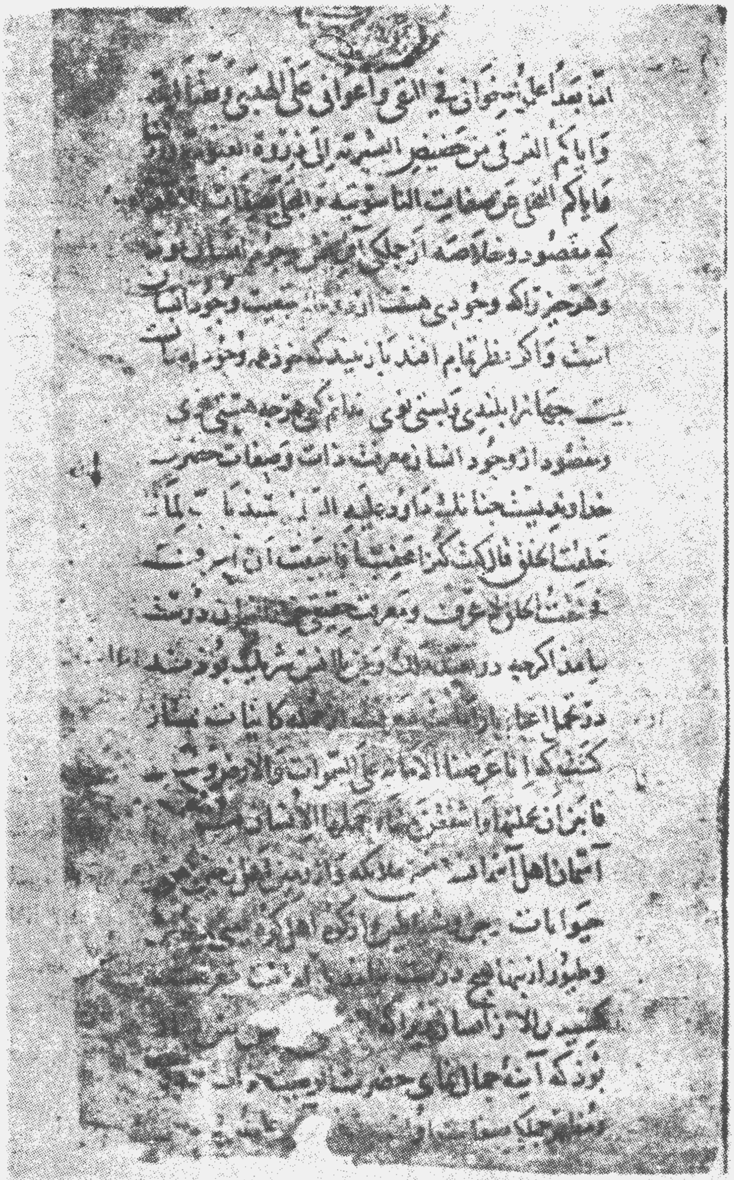
ز ـ باء اضافه وتأکید بطورکلی بکلمهٔ مابعد چسبیده نوشته شده‌است.

ح ـ می (ادات استمرار) غالباً منفصل نوشته میشود .

ط ـ «اند» جدا ازکلمهٔ ماقبل وبا اثبات الف نوشته میشود

ی ـ الف «است» همواره حذف می‌شود: جهانست، مردست .

یا ـ درکلماتی که به « ه » ختم شده وبا ها جمع بسته میشود ه حذف میشود : سینها ،



عکس صفحهٔ اول از نسخهٔ «قو»

نسخهٔ قدیمی بی‌تاریخ محفوظ در موزهٔ درگاه مولانا، قونیه بشمارهٔ ۱ر۱۷۱۴

فتنها بجای سینه‌ها ، فتنه‌ها .

یب ــ دراضافه یا وصف کلمات مختومه بالف گاهی کسرهٔ اضافه بصورت ی (بند های شیطانی) وگاهی بصورت همزه (ثناء حق، شاخهاء درختان) نوشته میشود.

یج ــ علامت مد (~) ازفوق الفها همیشه حذف می‌شود .

ید ــ همزه بعد از الف زائده بصورت ی نوشته می‌شود : خزاین ، ملایکه ، خاین، غایب ، نفس مطمینه .

یه ــ کلماتی‌مانند بینائی، گویائی؛ بصورت بینایی، گویایی‌نوشته میشود .

یو ــ گاهی نصف کلمه در سطرآخر ونصفی دیگر در اول سطر بعد آمده الها ــ مات (ورق ۱۱۹ پ) .

یز ــ کلمات: ازاین، ازآن بصورت: ازین، ازان، ازینجا، ازانجا، ازیشان، درین، دران، درو، درینجا، درانجا نوشته می‌شود.

یح ــ بعض کلمات بتقلید عربی بصورت «سلیمن» ، «لقمن» آمده‌است.

یط ــ پاره‌ای کلمات بصورت کهنه خوفتن ــ خوسبیدن ــ اومید ــ دوکان ــ بادید ــ خرشید ــ طلخ ــ هیچیز ــ شست ــ زفان ــ پشتیوان ــ میویز نوشته شده‌که در متن و حاشیه عیناً آورده‌ایم .

نسخهٔ «قو»ــ نسخه‌ای است محفوظ درموزهٔ درگاه مولانادرقونیه بشماره۱۷۱۴/۱ این نسخه ۱۹۶ ورق ۲۱ سطری دارد . ابتدا و انتهای‌آن ناقص است وبخطوط متعددکتابت گردیده است.

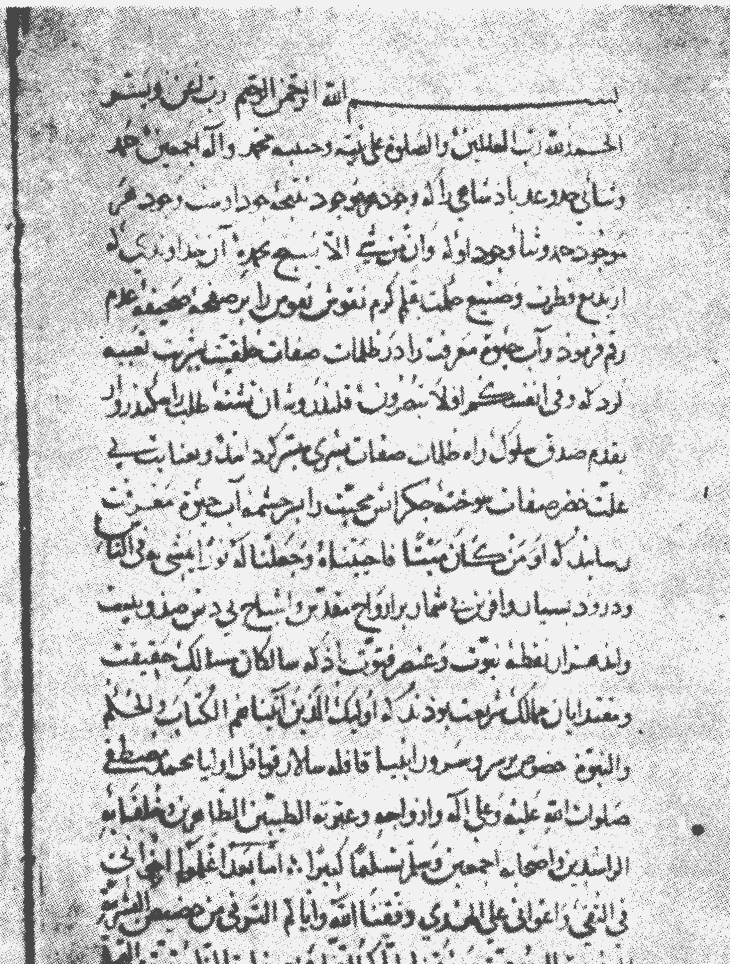
درصفحهٔ اول‌آن مهری باین عبارت دیده می‌شود « من‌کتب الفقیر ابن حضرت مولانا قدسنا الله لسره الاعلا شیخ محمد سعید، پوست نشین درگاه حضرت مشارالیه» و برمی‌آیدکه باحفاد مولانا تعلق‌داشته است.

این‌نسخه به‌گواهی‌خط وانشا متعلق باوائل قرن هشتم وازنظر متن نزدیك ترین نسخ به نسخهٔ «بو» است ازآن جمله از حیث جملات دعائیه بعد ازنام پیغمبر و نیز حذف عناوین بیت وشعرعیناً با **بو** مطابقت دارد وباحتمال‌قوی‌آن دونسخه از روی نسخهٔ واحدی استنساخ شده است .

نسخه **قو** بدست کاتبان متعدد و بخطوط مختلف کتابت شده و ارزش قسمتهای مختلف آن ازنظر صحت وسقم بیك درجه نیست . ازآن جمله چند ورق‌آخرآن بسیار مغلوط است .

از ابتدا وانتها واواسط‌آن اوراقی‌سقط شده است‌که مواردآن را در ذیل صفحات‌ذکر کرده‌ایم .

خصائص املائی این‌نسخه باستثنای قسمتهای الف ، ب، یب، یج، یو. یح ، یط مشابه


بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه وحبیبه محمد وآله اجمعین حمد
و ثنای بی حد و عد پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجه جود اوست و وجود هر
موجودی ثنا بر وجود او و ان من شیء الا یسبح بحمده آفریدگاری که
از بدیع فطرت و صنیع حکمت قلم کرم نقوش نقوس را بر صفحه صحیفه عدم
رقم فرمود و آب چشمه معرفت را در ظلمات صفات خلقیت بشریت تعبیه
کرد که و فی انفسکم افلا تبصرون فلیتدبر ان تشنه طالب آب حیات را
بقدم صدق سلوک راه ظلمات صفات بشری میسر گردانید و بعنایت بی
علت خضر صفات ... را بر چشمه آب حیات معرفت
رسانید که او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس
و درود بسیار ... بر ارواح مقدس انبیا ...
... نقطه نبوت و عنصر فتوت ... که سالکان مسالک حقیقت
و مقتدایان ممالک طریقت بودند که اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم
والنبوة خصوصا بر سرور انبیا قافله سالار قوافل اولیا محمد مصطفی
صلوات الله علیه و علی آله و ازواجه و عترته الطیبین الطاهرین و خلفائه
الراشدین و اصحابه اجمعین و سلم تسلیما کثیرا. اما بعد اعلم ایها الاخ
فی النبی ... علی الهدی وفقنا الله و ایاکم الترقی من حضیض البشریة
الی ذروة العبودیة و رزقنا و ایاکم التخلی عن صفات الناسوتیة والتحلی
بصفات اللاهوتیة که مقصود خلاصه از جمله آفرینش وجود انسان است

عکس صفحهٔ اول از نسخهٔ «س»

نسخهٔ قدیمی بی‌تاریخ محفوظ در کتابخانهٔ رئیس‌الکتاب بشمارهٔ ۵۰۹

نسخه بو است .

نسخهٔ «س»- نسخه‌ای است محفوظ درکتابخانهٔ رئیس الکتاب بشماره ۵۰۹ شامل ۱۶۶ ورق ۱۹ سطری . این نسخه با اینکه تاریخ ندارد ولی نسخـه‌ای‌کهنسال و مضبوط و خوش خط ودارای خصائص املائی‌کهنه مشابه نسخه **بو** ونسخه **قو** است . در یك موضع آن بقدرهفت ورق ازآن مفقودگردیده است (برابر ص۱۴۴ تا ۱۷۴ متن حاضر) .

با قرب احتمالات **س** و **قو** ازروی نسخهٔ واحدی استنساخ شده‌است . یکی از قرائن این‌است‌که درمواردی ازهردو نسخه یك سطرافتاده است .

دراین نسخه بعد ازنام پیغمبر(علیه‌الصلوة) دارد بجای علیه‌الصلوة والسلام (صو، فا) و (علیه‌السلام)بو. درضبط آیات فقط قسمتی ازآن را نقل وبذکرکلمهٔ الایة اکتفا میکند.

مشابهت تام نسخهٔ س ونسخهٔ قو بانسخهٔ بو شاید دربادی امر این ظن‌را بوجود آورد که دو نسخهٔ س وقو از روی بورسا استنساخ شده و از این بابت از اعتبار آنها کاسته‌گردد ، خوشبختانه بیك دلیل این‌حدس منتفی‌است وآن اینکه در چند مورد بقدر یك سطر از بورسا ساقط است و قسمت افتـاده را س و قو دارند و ایـن میرساند که س و قو را از روی بورسا ننوشته‌اند واین تشابه‌کامل وقلت اختلافات بعلت نزدیکی باصل‌آن چیزی است‌که نخستین‌بار ازقلم مصنف بیرون‌آمده است.

نسخهٔ «حق»- نسخهٔ‌کهنی است ازقرن هفتم‌که‌آغاز وانجام‌آن افتاده وقسمت موجود دوثلث ازمرصادالعباد است. وآن جزءکتابخانه مخبرالسلطنهٔ هدایت‌بوده واینك درکتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق مضبوط است (رك : دانش‌پژوه فهرست نسخ خطی دانشکدهٔ حقوق. ص۱۹۱).

متن‌نسخه جزوگروه نسخه‌های تحریراول کتاب است ومختصات‌کهن‌املائی دارد، اما درسالهای متأخرآن را بانسخه‌ای ازتحریر دوم مقابله‌کرده ،کلماتی‌را تغییرداده‌اند واضافات را دربین سطور وحواشی‌افزوده‌اند این‌نسخه جزقدمت مزیتی‌ندارد.

چهار نسخه از تحریر دوم

از تحریر دوم مرصادکه بسال ۶۲۰ مؤلف آن را تحفهٔ علاءِالدین کیقباد نمـوده ، چهـار نسخهٔ زیر درتهیهٔ این متن مـورد استفاده قرارگرفت :

نسخهٔ «ین»- نسخه‌ایست مورخ ۶۸۵ که درکتابخانهٔ ملی‌وین دراتریش‌مضبوط‌است ووصف‌آن درفهرست‌کتابخانهٔ مزبورتألیف فلوگل‌چاپ ۱۸۶۵ وین (ج۳ ص۴۱۳ و۴۲۳) آمده وتاریخ‌کتابت‌آن‌چنین‌است: «فرغ من‌تحریرهذه‌الکتاب یوم‌الجمعه فی‌اوایل‌ربیع‌الاول سنة خمس و ثمانین و ستمائه» . میکروفیلمی از این نسخه را آقای دکتر عزیزی نمایندهٔ فرهنگی ما دراتریش بتقاضای من تهیه‌کردندکه آن را بعدازچاپ عکس دراختیارکتابخانهٔ



«عکس صفحهٔ آخر از نسخهٔ وین»
مورخ ۶۸۵ محفوظ در کتابخانهٔ ملی وین‌دراتریش

مرکزی دانشگاه تهران نهادم . این نسخه ۲۲۶ برگ ۱۷ سطری است ودو برگ نخستین آن نونویس است.

این نسخه با اینکه قدیم‌ترین نسخهٔ تاریخ دار از تحریر دوم کتاب است درصحت و اعتبار بدرجهٔ «فا» و «صو» که در ذیل معرفی می‌شود نمی‌رسد. با اینهمه نسخهٔ مغتنمی‌است و مختصات املائی آن نظیر دیگر نسخ اواخر قرن هفتم، وهمان است که از نسخهٔ «بو» برشمردیم، جز اینکه گاهی ضمیر متصل دوم شخص جمع «ید» را بصورت «یت» نوشته واین لهجهٔ خودکاتب بوده ، وموارد آن را درهمه‌جا درحاشیه ذکر کرده‌ایم.

نسخهٔ «فا» ــ نسخه‌ای است محفوظ در کتابخانهٔ فاتح بشمارهٔ ۲۸۴۱ شامل ۱۷۳ ورق ۲۱ سطری . این نسخه که درمحرم سال ۷۵۰ کتابت شده ازنظر صحت واعتبار وکمال و حسن خط درشمار نفیس‌ترین نسخ خطی کتابهای فارسی‌است.

رقم کتابت این نسخه چنین است: « قد فرغ من تنمیقه بعون‌الله وحسن توفیقه العبدالفقیر المحتاج الی رحمة‌الله رحمة‌الله بن‌محمدبن‌مقرب فی آخرمحرم‌المکرم سنة خمسین وسبعمائه» ودر صفحهٔ اول آن در داخل لوحهٔ مذهبی چنین مسطوراست : « قدکتبناه برسم مطالعة الامیر الکبیرسلالة الاکابر والاعاظم ... عیسی‌بگ بن المرحوم السعید زکریابگ...»

ازاین نسخه درتصحیح کتاب کمال بهره‌مندی و برخورداری بحاصل آمده است .

خصائص املائی این نسخه باستثنای قسمتهای الف ــ ب ــ یب ــ یج ــ یو ــ یح ــ یط‌ مشابه نسخهٔ «بو» است. علاوه برآنها در این نسخه ونسخهٔ «صو» ازآنجا بصورت « ازنجا » نوشته شده است.

نسخهٔ «صو» ــ نسخه‌ای است محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشمارهٔ ۲۰۶۷ شامل ۲۰۳ ورق ۱۹ سطری . نسخه‌ای مصحح ومضبوط باسرلوح وتذهیب که درجمادی الاولی سال ۷۵۲ کتابت شده واز نظر صحت واعتبار برابر نسخهٔ «فا» است. درصفحهٔ اول آن در میان لوحی‌مذهب چنین مسطوراست : «هذاکتاب مرصادالعباد من‌المبدأ الی‌المعاد تحفة للسلطان کیقباد قدکتبنا هذا الکتاب وآتینا هذا الخطاب برسم الامیرالکبیر ... امیرعبدالرحیم بن الصدرالسعید الشهید یونس‌بگ...»

رقم کتابت نسخهٔ «صو» چنین‌است: « تم‌الکتاب بعون‌الملك الوهاب یوم الاثنین‌الثالث والعشرین‌من‌جمادی‌الاول سنة اثنی وخمسین‌وسبعمائه علی‌یدالعبد الفقیرالمحتاج الی‌رحمة‌الله رحمة‌الله‌بن محمدبن مقرب بمحروسه استینوس» .

* * *

در مقایسهٔ نسخه صو ونسخهٔ فا بنظرمیرسد درعین حال‌که کاتب یکی است ولی یکی از


الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین

تم الکتاب بعون الملک الوهاب

عکس صفحهٔ آخر از نسخهٔ «صو»

مورخ جمادی‌الاولی سال ۷۵۲ محفوظ در کتابخانهٔ ایاصوفیه بشمارهٔ ۲۰۶۷

آن دو را از روی دیگری استنساخ نکرده (مثلا صورا از روی فا) بلکه هردو را از روی نسخهٔ قدیم‌تری کتابت نموده وبنابراین بادردست داشتن این دونسخه درواقع نسخهٔ قدیم‌تری را دردست داریم که اساس استنساخ کاتب بوده است .

ناچیزی اختلافات این دونسخه میرساندکه کاتب مردی امین وپای بند به نسخهٔ اصلی بوده وبین آن دو مشابهت تام پدیدار است . ازآن جمله در ورق۱۲ رو « از دریچهٔ ازل باید بیرون نگریسته » درهردونسخه تکرارشده ودر ورق۴۵ پ عبارتی ازهردونسخه سقط گردیده وپیداست که این هردومورد مربوط بنسخهٔ مأخذکاتب است.

نسخهٔ «صو» را مجدداً بانسخهٔ اساس‌مقابله کرده وافتادگی‌هارا درحاشیهٔ‌آن‌افزوده‌اند ونیزگاهی درحاشیه توضیحی‌مختصر یامعانی لغات را نگاشته‌اند ورویهم رفته اعتبار آن بیش ازنسخهٔ «فا» است .

نسخهٔ «قب» ـ نسخه‌ای‌است‌محفوظ درموزهٔ درگاه مولانا درقونیه بشماره۱ـ۱۷۱۵ دارای ۱۵۵ ورق ۲۱ سطری .

نسخه‌ای است بخط خوش ومعرب ومشکول وتاریخ‌کتابت ندارد ولی ازخط ومختصات املائی‌آن برمیآیدکه ظاهراً در نیمهٔ اول‌قرن هشتم استنساخ گردیده ودر ورق دوم‌آن مهری باین شرح دیده میشود: « من‌کتب الفقیرابن حضرت مولانا قدسناالله لسره الاعلا شیخ محمد سعید پوست نشین درگاه حضرت مشارالیه » .

این نسخه ازتحریر دوم است ولی‌گویاکاتب آن نسخی از هردو دسته دراختیار داشته ودرفصول اوایل ازنسخهٔ درویشان استفاده‌کرده و قسمتهای بعدی‌کتاب مطابق تحریر شاهانه است. کاتب درغالب موارد بسلیقهٔ خود تحریفاتی‌روا داشته‌است ورویهمرفته‌کمتر ازشش‌نسخهٔ دیگرمورد اعتماد تواند بود.

نسخهٔ «قب» بطورکلی وازنظرداشتن خاتمهٔ‌کتاب جزو دستهٔ دوم است ولی فصل دوم از باب اول آن درسبب نهادن کتاب باتحریر اول مطابقت دارد وذکرسهروردی را فاقد است. ودرهرصورت با اینکه‌کاتب از روی نسخه‌ای ازتحریراول استنساخ راآغازنموده ولی‌نسخه‌ای ازتحریر دوم را نیز پیش‌چشم داشته وبسلیقهٔ خود مطالبی‌را ازآن‌گرفته وگاهی نیزعباراتی را باحذف‌کلمه یاجمله‌ای خلاصه‌کرده است وآثار این تلخیص دراواخرکتاب نمایان‌تر است. گاه نیزکلمه‌ای یا جمله‌ای را افزوده‌که باشیوهٔ اصلی‌کتاب مغایرت دارد . ما درحـواشی از نقل این‌گونه تحریفات کـه مغایر با کلیهٔ نسخ دیگر و غلط بودن آنها مسلم بود خودداری کردیم .

یك نمونه از تحریفات این‌است‌که مثلاً در موردی تحریر اول نظری وتحـریر دوم نگرشی دریك عبارت‌دارد. قب میانه راگرفته ودرآن عبارت نظری ونگرشی ضبط‌کرده‌است



عکس صفحهٔ اول از نسخهٔ «فا»

مورخ محرم سال ۷۵۰ محفوظ در کتابخانهٔ فاتح بشمارهٔ ۲۸۴۱

(متن ص۱۰۱ ح ۷) واین نمونه روش‌التقاطی کاتب قب را نشان میدهد. کاتب نسخهٔ قب مردی باسواد بوده و درکتابت ذوق وفهم خود را ملاك قرار داده و بهمین مناسبت غـالباً لغات نادر بشکل جدیدتری درآن تحریف شده‌است . ولی درمواردی‌که نسخ دیگر لایقرء است وکتاب آنها کلمات را نقاشی کرده‌اند ضبط قب صـریح و روشن و مفیـد است . از نسخهٔ قب بعلت دستخوردگی ومحرف بودن‌آن کمتراستفاده شده وتنها درچند مورد معدود با استعانت از آن اغلاطی‌ازنسخ دیگررا تصحیح کرده‌ایم.

چند نسخهٔ دیگر

علاوه برهشت نسخه‌ای‌که سطر به‌سطروکلمه بکلمه مورد دقت ومقابله قرارگرفته، در موارد اشکال وابهام بنسخ دیگری مراجعه شدکه در ذیل صفحات اشاره گردیده واهم‌آنها ازاین قرار است:

۱ـ نسخه‌کهن ناقصی ازقرن هفتم وهشتم متعلق بآقای ابراهیم الگون ازفضلای ترکیه مقیم آنکارا . این نسخه ازگروه نسخه‌های تحریر اول است و در چند مورد ازآن استفـاده شده است .

۲ـ نسخهٔ مورخ ۶۹۷ مجلس (ازتحریراول) که دراوایل کار مورد مقابله قرارگرفت ودر ذیل صفحات برمز «مج» ذکرمی‌شد. ولی‌چون باین‌نتیجه رسیدم‌که نسخه مغلوط وتاریخ آن مجعول‌است ازآن صرف نظرشد .

۳ـ نسخه‌ای مورخ ۷۴۴ ازموزه بریتانیا (از تحریراول) که استاد مینوی عکسی از آن برای خود تهیه فرموده‌اند وبلطف وعنایت‌آن را مدتی در اختیارمن گذاشتند ودرحواشی بعلامت «مز» نموده شده.

۴ـ نسخی‌ازکتابخانهٔ ملی‌ملك‌که درسه چهارمورد اشکال بدانها مراجعه‌شد ودرهرمورد باذکرمشخصات ازآنها نام برده‌ایم.

روش تصحیح

درتصحیح وتهیهٔ متن مرصادالعباد (درابتدای‌کار، درسال ۱۳۳۴ شمسی‌که تصحیح آن آغازگردید) نسخهٔ بورسا راکه قدیم‌ترین نسخهٔ موجود تاریخ دار ازاین‌کتاب در عالم است که تاکنون شناخته شده اساس قرارداده ودر مورد اوراق گمشدهٔ ازآن نسخ «س» و «قو» را درمتن جای دادم واختلاف‌کلیهٔ نسخ‌که وجهی از صحت داشت در حاشیه نقل‌گردید واز ذکر اختلافات بدیهی‌البطلان چشم‌پوشی شد. در رعایت جانب امانت ازهیچ دقتی فروگزار نشد و سعی‌گردیدکه نسخه‌ای قریب بآنچه ازقلم نجم رازی درآمده فراهم‌آید .

متن مصحح ومقدمه وتعلیقات درتیرماه ۱۳۳۹ بعنوان رسالهٔ دکتری دانشکده ادبیات تهران مورد قبول قرارگرفت ودرهمان ایام بنگاه ترجمه ونشرکتاب قرارچاپ‌آن را نهاد .



عکس صفحهٔ اول از نسخهٔ «قب»

نسخهٔ قدیمی محفوظ درموزهٔ درگاه مولانا درقونیه بشمارهٔ ۱د۱۷۱۵

اما سرنوشت دگرگونه بود. موانع مختلف ازآن جمله کارهای ناخواستهٔ اداری ، وسفر پنج ساله مصحح به‌خارج ازایران، وگرفتاریهای بعد ازبازگشت آغازچاپ کتاب را بمدت ده‌سال تاشهریورماه ۱۳۴۹ بتأخیرانداخت.

این بار وقتی اولیای محترم بنگاه انجام تعهد ده سال پیش را از مصحح خواستند ، حاصل ده سال اندیشه درکارکتاب برآنم داشت که راه رفته را ازسرگیرم ومتنی نوبیارایم ، وباعتبار اینکه خودمؤلف ــ بهرغرض ودلیلی که بوده ــ درکارخود بازنگریسته وتحریردوم را بعنوان آخرین صورت ازاثرخود پدیدآورده است همان را (براساس نسخ صو، فا ، ین) درمتن جای دهم، وضبط تحریر اول (بو،س قو، حق) را به ذیل صفحات ببرم . باین نیت دست بکارشدم ، ودوباب اول ودوم بهمان نحو بچاپخانه سپرده شد . اما دشواری سیر در راه رفته ، وگرفتاریهائی ازکار درس و اداره وکسالتهای پی درپی جسم و جان مانع از پیشرفت سریع کاربود. وناشرومطبعه را نمیشد درانتظار گذاشت ناچاربقیهٔ ابواب بصورت همان متنی که بیش از ده سال پیش آماده شده‌بود بچاپ رسید.

و چون هردو تحریرکتاب ریخته قلم نجم رازی است ، و اختلاف دو تحریر با ذکر اختلاف نسخ درمتن وحاشیه نقل گردیده خوانندگان می‌توانند مطمئن باشند که درآن واحد هردوتحریرکتاب را بتفکیك پیش چشم خود دارند . ☆

درانتخاب رسم‌الخط واحد برای متن حاضر دو اصل مورد نظربوده ازیك طرف املاء کهن پاره‌ای کلمات چون «اومید» و «خرشید» و «طلخ» و همچنین املاء «آنك» و «آنچ» و «بدانك» حفظ شده وازطرف دیگر برای تسهیل کارخوانندگان آن دسته ازخصائص املائی که موجب اشتباه و سرگردانی میگردید چون کتابت ك و ج و ز و ب بجای گ و چ و ژ و پ ترك گردیده است.

نسخ دیگر علاوه برنسخی که ازنظرقدمت وصحت در درجهٔ اول اعتباربوده ودر تصحیح این کتاب مورد استفاده قرارگرفته است از وجود ۳۲ نسخهٔ خطی درکتابخانه های عمومی ایران وکتابخانه های معروف خارج که فهارس آنها منتشرشده اطلاع داریم که فهرستوار ازآنها یاد میکنیم :

الف ــ دونسخه درکتابخانهٔ ملی‌تهران از ادارات تابعهٔ وزارت فرهنگ وهنر.

۱ــ نسخهٔ مورخ ۹۳۳ که ازنسخ تحریر اول‌است وذکرشهاب‌الدین را ندارد و ارزش آن متوسط است .

۲ــ نسخهٔ جدید مورخ ۱۲۸۸ به‌خط محمد ابراهیم متخلص به‌مشتری که کاتب مدعی است که آن‌را ازروی نسخهٔ شیخ‌بهائی ولی بانهایت عجله استنساخ نموده‌است . این‌نسخه‌کاملا مغلوط ومحرف است وبهیچوجه مورد استفاده نتواند بود .

ب ـ چهار نسخه در کتابخانهٔ ملی موقوفهٔ مرحوم حاج حسین آقا ملک بشرح زیر:

۳ـ نسخه‌ای بشمارهٔ ۳۹۸۳ ازقرن دهم از نسخ تحریر اول که تاریخ کتابت ندارد. در دفتر نسخ خطی کتابخانه نام آن‌را باشتباه «سیروسلوك» ذکر کرده‌اند و در همان دفتر تاریخ تحریر (تقریباً قرن دوازدهم) ذکرشده است. این نسخه دارای ۱۰۹ ورق ۲۵ سطری‌است با جلد رویه کاغذ مغزی میشن ـ کاغذ فستقی ـ خط نسخ ـ قطع ۱۵/۹ × ۲۱/۶ باانضمام شرح شاطبیه.

۴ـ نسخه‌ای است بشمارهٔ ۹۰۱ ازتحریر دوم کتاب (باذکر شهاب‌الدین وخاتمة‌الکتاب) تاریخ تحریر تقریباً قرن یازدهم ـ رقم کاتب ندارد ـ ۱۸۸ ورق ۱۹ سطری ـ جلد میشن سیاه ـ کاغذ نوعی ترمه ـ خط نستعلیق ـ قطع ۱۶/۷ × ۲۵ چند ورق اول وصالی شده و نواقصی دارد.

۵ ـ نسخه‌ای است بشمارهٔ ۵۴۱ مورخ ۱۰۹۰ ورقم کتابت آن چنین‌است:

«وقع الفراغ منه فی‌یوم‌الاثنین وقت‌العصر من‌اوایل شهر ربیع‌الاول لسنة تسعین والف علی ید اضعف العباد حسین بن عبدالله عفی‌الله عنهما بمحروسة بدلیس حمیت عن الافات والتلبیس».

۱۱۶ ورق ۲۳ سطری ـ جلد ضربی گرهٔ قهوه‌ای ـ کاغذ فستقی‌استانبولی خط نسخ ـ قطع ۱۵/۵ × ۲۱/۲

۶ـ نسخه‌ای جدید بشمارهٔ ۴۰۲۶ مورخ ۱۲۳۵ ازتحریر دوم (باذکر شهاب‌الدین و خاتمة‌الکتاب).

آخر نسخه ـ «علی یدالحقیر الفقیر محمد ساعی‌بن ملا نجف‌علی فی بلدالشیراز فی‌شهر شعبان‌المعظم‌سنة ۱۲۳۵

۱۰۸ ورق ۲۶ سطری ـ جلد میشن آلبالوئی ضربی ـ کاغذ فستقی آبی ـ خط نستعلیق ریز ـ قطع ۱۲/۲ × ۱۸/۵ ـ مجدول بطلا باپیشانی‌مذهب درصفحه اول.

ج ـ سه نسخه درکتابخانهٔ مجلس شورایملی درتهران.

۷ ـ نسخهٔ مورخ ۶۹۴ که وصف آن در فهرست‌کتب خطی کتابخانه جلد اول تألیف مرحوم یوسف اعتصامی‌آمده است. این‌نسخه باوجود قدمت ارزش و اعتباری ندارد و تاریخ کتابت‌آن بنظر نویسندهٔ این سطور مشکوك مینماید.

۸ـ نسخه‌ای بشمارهٔ ۱۰۴۲ ازکتابهای خطی‌اهدائی‌آقای سیدمحمدصادق طباطبائی. این‌نسخه باوجود مراجعات مکرر دردسترس نگارنده قرارداده نشد.

۹ ـ نسخه‌ای بشمارهٔ ۱۳۱۸ از کتابهای اهدائی آقای سید محمد صادق طباطبائی مورخ ۱۲۵۷.

د ـ یك نسخه درکتابخانهآستان قدس رضوی :

۱۰ـ نسخه‌ای است که اول وآخر آن افتاده (یك‌صفحه ازابتدا واوراقی ازآخر آن) . این‌نسخه دارای ۲۳۱ صفحهٔ ۱۵ سطری است. مؤلف فهرست‌آن را به‌خطا تألیف شیخ نجم‌الدین کبری دانسته ومرحوم علامهٔ قزوینی ضمن مقاله‌ای باین اشتباه اشاره کرده‌اند [۱] .

هـ ـ ۱۳ نسخهٔ مقدم برهزار هجری مضبوط درکتابخانه‌های استانبول [۲] :

۱۱ـ	نسخهٔ‌کتابخانهٔ	فاتح	بشمارهٔ	۲۷۸۳	مورخ	۷۲۰
۱۲ـ	« «	ایاصوفیه	«	۲۰۶۳	«	۷۸۰
۱۳ـ	« «	فاتح	«	۲۷۸۱	«	۷۸۶
۱۴ـ	« «	نورعثمانیه	«	۲۵۸۵	«	۸۰۴
۱۵ـ	« «	فاتح	«	۲۸۳۹	«	۸۰۰
۱۶ـ	« «	ایوب	«	۱۸۷	«	۸۵۰
۱۷ـ	« «	فاتح	«	۲۸۴۰	«	۸۶۰
۱۸ـ	« «	نورعثمانیه	«	۲۵۸۶	«	۹۱۱
۱۹ـ	« «	علی‌امیری	«	فارسی ۷۹	«	۹۶۰
۲۰ـ	« «	ایاصوفیه	«	۲۰۶۹	«	۹۷۱
۲۱ـ	« «	فاتح	«	۲۸۴۲	«	۹۸۱
۲۲ـ	« «	وهبی	«	۷۴۰	ـ	ـ
۲۳ـ	« «	ایاصوفیه	«	۲۰۶۶	ـ	ـ

درفهرستی که مرحوم‌احمدآتش ازاین‌۱۳ نسخه باضافهٔ سه‌نسخه ازنسخ ماانتشارداده‌اند نسخ «فا» و «صو» و «س» بترتیب بشماره‌های ۲ و ۳ و ۱۴ ذکرشده است.

سه نسخهٔ قدیمی بو ـ قو ـ قب را آقای مجتبی مینوی‌کشف و برای دانشگاه تهـران عکس‌برداری کرده‌اند .

و ـ دونسخه درکتابخانهٔ ملی پاریس :

۲۴ـ نسخهٔ مورخ ۱۰۵۰ بخط محمدبن عبیدالله ازتحریر دوم معرفی‌شده بشمارهٔ ۹۶ درجلد اول فهرست بلوشه .

۲۵ـ نسخه‌ای‌که اول وآخرآن افتاده وآغازآن چنین‌است «...بدانکه سخن حقیقت

۱ـ رك : فهرست‌کتب‌کتابخانهٔ مبارکهٔ آستان قدس رضوی جلد اول ـ حکمت وکلام و تصوف ـ صفحات ۷۷ و ۷۸ شمارهٔ ۲۴۷ . و بیست مقالهٔ قزوینی جزء دوم چـاپ اول ص ۱۸۷

۲ـ مقالهٔ احمدآتش مجموعهٔ ترکیات ص۱۱۱ .

و بیان سلوك راه طریقت دواعی‌شوق وطلب درباطن مستعدطالبان .....»

با توجه بجملهٔ‌منقول که درمرصادالعباد(برابرصفحهٔ۱۱ چاپ‌حاضر) آمده‌است نگارندهٔ این سطور تردیدی نداردکه نسخهٔ مزبور مرصادالعباداست ولی‌معلوم نیست‌بلوشه به‌چه قرینه آن را بحرالحقایق نجم‌الدین دانسته است .

ز ــ نسخه‌ای درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا درلندن .

۲۶ ــ نسخه‌ایست ازقرن نهم هجری که وصف‌آن بشمارهٔ ۲۵۸ در فهرست ریو (جلد اول ص۳۹) آمده است.

ح‌ــ نسخه‌یانسخی‌درديوان هند درلندن. ازچگونگی‌این‌نسخ بعلت‌عدم دسترسی‌بفهرست اته اطلاعی بدست نیامد.

۲۷ ــ ؟...

۲۸ ــ نسخه‌ای جدید متعلق بمصحح مورخ۱۲۴۴ بخط عباس‌بن حاجی‌محمد شیرازی الاصل همدانی المسکن .

یادداشت ــ درفاصلهٔ تحریرمطالب فوق تاچاپ این‌سطور نسخه‌های دیگری از مرصاد شناخته شده‌است . ازآن جمله نسخهٔ مورخ ۷۵۴ مجلس سنا ، ونسخهٔ مورخ ۷۶۴ کتابخانهٔ موقوفهٔ مدرسهٔ نمازی درخوی، ونسخهٔ مورخ ۷۶۸ کمبریج (میکروفیلم شماره ۸۵۱ دانشگاه تهران)، ودونسخهٔ کهن بی‌تاریخ‌درکتابخانهٔ سنا، ومجموعهٔ آقای‌شیخ علی‌علومی‌دریزد(نشریه نسخه‌های خطی‌دانشگاه تهران، ۴۹۹:۴) . و امیداست که اینهمه برای چاپ منقح تری از مرصاد بکارآید .

نسخ چاپی

چاپ نجم‌الدوله

متن‌کامل مرصادالعباد نخستین بار درشعبان سال۱۳۱۲ قمری‌بوسیلهٔ عبدالغفار معروف به نجم‌الدوله بچاپ سنگی‌و بخط نسخ بدست‌محمد صادق‌بن محمدرضا تویسرکانی انتشار یافته است . این نسخه شامل ۲۷۰ صفحه بقطع وزیری ۱۷ × ۲۴٫۵ است ورسالهٔ‌آغاز وانجام خواجه نصیرالدین‌طوسی ضمیمهٔ آن است .

درحاشیهٔ آخرین صفحهٔ مرصادالعباد چاپ نجم‌الدوله‌آمده است: «... ابتدا شیخ‌محمد رضا طبیب ملقب به‌شیخ‌الحکما اقدام باستنساخ وطبع‌آن نموده وبعدازآنکه یازده جزوآن از طبع بیرون‌آمده‌بود تعلق گرفت به حقیرعبدالغفار، واگرچه در مقابله وتصحیح‌آن جد بلیغ نموده بودند بعد ازآنکه حقیر با نسخهٔ صحیح دیگرمقــابله نمود بعضی افتاده‌ها و اشتباهــها یافت... تصحیح‌نمود...»

درتهیهٔ این‌چاپ ابتدا نسخه‌ای از تحریراول کتاب (دستهٔ ـ بو ـ س ـ قو) اساس کار

بوده ومتن‌چاپ اوهمان دسته نسخ‌است ، ولی‌نجم‌الدوله درتصحیح ثانوی نسخه‌ای را ازدستهٔ دوم مورد استفاده قرارداده و اختلافات واضافات مهم را در حواشی‌نقل‌کرده است وبالنتیجه بی‌آنکه خود توجه داشته باشد شرط امانت وشیوهٔ علمی را بکاربسته است .

روی هم رفته چاپ نجم‌الدوله علی‌رغم نازیبائی ظاهرآن، درمعنی نسخه‌ای است مفید و بالنسبه معتبر که نسخهٔ کهنی مبنای‌آن بوده و بر چاپ های بعدی مزیت و اعتبار غیرقابل انکاری دارد .

چاپ شمس العرفا متن مرصادالعباد دومین بار بسعی و اهتمام حسین الحسینی النعمة اللهی ملقب به شمس‌العرفا درتیرماه ۱۳۱۲ شمسی‌مطابق ربیع‌الاول ۱۳۵۲ قمری درمطبعهٔ مجلس بچاپ سربی در ۳۱۲ صفحه به قطع وزیری ۱۷ × ۲۴ منتشرشده‌است‌که سه صفحه مقدمهٔ مختصرومفید بقلم شمس‌العرفا دارد. در آن مقدمه چنین‌آمده : «... تمنی‌نمودندکه این‌کتاب مرصادالعباد بواسطهٔ کمیابی نسخه و بعلت حواشی غیرمقرو ثانیاً بطبع برسد ... با چندکتاب قدیم خطی با اهتمامات مجدانه مقابله وبقدر وسع سعی درتصحیح عبارات وتسهیل کلمات بعمل‌آمد و همچنین درصحت طبع بازحمات ومشقات بی‌شمار بدستیاری وهمراهی... آقاسید عبدالحمید خان نقیب زادهٔ مشایخ ... دقت لازم بعمل‌آمد... »

آنچه ازاین مختصر برمیآید ومقابلهٔ دقیق سرتاسر نسخه با نسخ‌کهن خطی مؤید آن است ناشرنسخهٔ چاپ نجم‌الدوله را اساسی قرارداده و بعلت عدم توجه بوجود دوتحریر از کتاب‌آنچه‌را درحاشیهٔ‌چاپ‌نجم‌الدوله‌از تحریر ثانوی‌کتاب نقل شده بود داخل متن‌کرده و بزعم خود درتسهیل‌کلمات نیز کوشیده وبالنتیجه نسخه‌ای‌آشفته ومغشوش فراهم‌آورده است . چون‌نظرناشر استفادهٔ «سالکان طریقت» بوده نه بدست دادن نزدیك ترین متن‌بدانچه اززیر قلم مصنف بیرون‌آمده‌است‌باهمهٔ‌حسن‌نیتی که داشته نتیجهٔ‌کارش‌مایهٔ‌گمراهی مراجعان گردیده است. مثلا در مورد عبارات مورد اختلاف میان دو تحریرکتاب بجای انتخاب یکی از دو روایت هردورا نقل‌کرده وچنین‌مواضعی غالباً آمیخته باابهام است .

برای ملاحظهٔ دستخوردگی‌نسخهٔ چاپ شمس‌العرفا نمونه را باید. ابتدای‌فصل‌شانزدهم ازباب سوم (صفحات ۱۶۰ و۱۶۱ آن چاپ) را با صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۱ متن حاضر وتمام فصل‌دوم ازباب پنجم (ازص۲۴۵)آن نسخه را باصفحه۴۳۲ متن‌حاضر وفصل‌سوم ازباب پنجم (ص۲۶۶) آن نسخه را باص۴۶۵ متن، مقایسه‌کرد .

ناشرعقاید مذهبی وعرفانی‌خود واوضاع خاص زمان را نیز در تصحیح‌کتاب تأثیرداده مثلا مطالب موجود ازسطر۳ ص۴۳۹ ببعد متن‌حاضررا بوضع عجیبی‌تحریف ودرصفحهٔ ۲۴۹ آورده است . تمثیل اسب وتوبره وکاه درمورد آدم و بهشت وگندم (ص۱۴۹ متن حاضر)

ازصفحهٔ ۸۵ آن‌چاپ حذف گردیده است. ونیز جای جای اشعاری از شاعران بعد ازنجم‌رازی بمتن کتاب الحاق گردیده ازجمله درصفحهٔ ۹۲ این بیت آمده است :

پیاپی بیفشان ز آیینه گرد　　　که صیقل نیابد چو زنگار کرد

که آن‌را دربوستان سعدی(چاپ فروغی ص۲۰۵) می‌یابیم ، ونیز درصفحهٔ ۱۷۰ همان چاپ این بیت آمده است .

بدرد یقین پرده‌های خیال　　　نماند سراپرده الا جلال

که باز دربوستان (همان چاپ) ص۴ آمده است .

دریغا که با این همه عیبها نسخهٔ چاپ شمس‌العرفا بعلت زیبائی ظاهر مورد مطالعه و استناد محققان درربع قرن اخیرقرار گرفته است .

چاپ جدید ـ به سال ۱۳۳۷ چاپ جدیدی ازروی‌چاپ شمس‌العرفا به سرمایهٔ یکی از کتاب‌فروشان تهران (اسلامیه) انتشاریافت که خصائص قابل ذکری‌ندارد جزاینکه باغلاط چاپ قبلی‌خطاهای بیشمار مطبعی جدید افزوده شده است .

منتخب مرصادالعباد قبل از چاپ متن‌کامل مرصادالعباد قرب یك ثلث‌آن بنام « منتخب مرصادالعباد » درصفر۱۳۰۱ قمری درتهران بچاپ‌سنگی‌در۳۸۱ صفحه بقطع‌کوچك ۸ × ۱۳/۵ منتشر شده است . این خلاصه درسه باب و یك خاتمه ترتیب یافته ودرآن باب اول متن‌حذف گردیده وباب پنجم خلاصه شده و عنوان‌خاتمه گرفته است . نام این‌خلاصه درصفحهٔ ۱۰ متن « تلخیص مرصادالعباد فی‌کشف سرالایجاد » و درپشت جلد آن منتخب مرصادالعباد یاد شده، ومعلوم نیست این‌انتخاب بدست ناشرانجام پذیرفته‌است یا در قرون قبل ازآن این‌خلاصه را ترتیب داده بوده‌اند و نسخهٔ‌آن بدست ناشر افتاده و جامهٔ طبع‌پوشیده است . درمتن ودرپشت جلد منتخب آن‌را به نجم‌الدین کبری‌نسبت‌داده وشرح‌حال آن عارف بزرگ‌را درمقدمه بنام شرح‌حال مؤلف‌آورده‌اند وگویا همین مقدمه موجب اشتباه مؤلف فهرست کتابخانهٔ آستان قدس گردیده باشد.

ترجمهٔ ترکی مرصادالعباد دوقرن بعد از تألیف مرصادالعباد قاسم‌بن‌محمود قراحصاری آن‌را بنام «ارشادالمریدالی‌المراد فی‌ترجمة مرصادالعباد تحفةالسلطان مراد» ترجمه‌کرده وبه سلطان مراد دوم (۸۴۸-۸۲۴) پسرسلطان محمد عثمانی هدیه‌کرده است [۱].

۱ـ رك ـ کشف‌الظنون ج۵ ص۴۹۵ و مقالهٔ احمدآتش‌مجموعهٔ ترکیات ص۱۱۱ . برای نسخ ارشادالمرید رك :

Meier. Stambuler Handschriften dreier persischer Mystiker (Der Islam, 24,1937,30–39)

محمدجعفر کبودرآهنگی ملقب به مجذوبعلی شاه از مردم کبودر ـ

مراحل‌السالکین آهنگ همدان از عرفای متأخر (متوفی درسال ۱۲۳۸ در تبریز) ابواب دوم وسوم مرصادالعباد راگرفته و (با افزودن پنج فصل در اول و دو فصل در آخر) بنام مراحل السالکین بنام خودکرده است . این‌کتاب با تصحیح و مقدمهٔ ضیاءالدین نجفی (بدون اشاره به‌انتحال آن از مرصاد) به سال ۱۳۲۰ شمسی در چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب در تهران به‌چاپ رسیده است . (مقایسه شودفصلهای ۶تا ۲۳آن کتاب با فصول بابهای دوم وسوم مرصادالعباد)

بپایان رسید مقدمهٔ مرصادالعباد دراول تیرماه ۱۳۳۹
و باتجدید نظر آمادهٔچاپ‌گردید در اول مهرماه۱۳۵۱
محمدامین ریاحی

فهرست مآخذ و منابع شرقی[1]

۱ ـ **آتشکدهٔ آذر** ، چاپ ۱۲۹۹ تهران

۲ ـ **احادیث مثنوی** ، بجمع و تدوین بدیع‌الزمان فروزانفر از انتشارات دانشگاه تهران . بهمن ۱۳۳۴

۳ ـ **احوال و آثار عین‌القضاة** ، دکتر رحیم فرمنش . چاپ تهران ۱۳۳۹

۴ ـ **اسرارالتوحید فی‌مقامات** الشیخ ابی‌سعید، تألیف محمدبن منوربن ابی‌سعدبن ابی‌طاهربن ابی‌سعید میهنی باهتمام دکتر ذبیح‌الله‌صفا ۱۳۳۲

۵ ـ **اصطلاحات‌الصوفیه** ،کمال‌الدین عبدالرزاق‌کاشانی . چاپ تهران ۱۳۱۵ در حاشیهٔ شرح وی برمنازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری

۶ ـ **الاوامرالعلائیه فی‌الاموالعلائیه** ، تألیف ابن‌بی‌بی بتصحیح و اهتمام نجاتی‌لوغال، عدنان صادق ارزی . جلد اول ـ آنقره ۱۹۵۷ ، و چاپ عکسی همان‌کتاب ، ۱۹۵۶

۷ ـ **امثال و حکم** علی‌اکبر دهخدا . چهار جلد . تهران ۱۳۰۷ ـ ۱۳۱۰

۸ ـ **برهان قاطع** تألیف محمدحسین‌بن خلف تبریزی متخلص بـه برهان مؤلف بسال ۱۰۶۲ هجری باهتمام دکتر محمد معین . چهار جلد ۳۵ ـ ۱۳۳۰

۹ ـ **بلدان خلافت شرقیه،** لسترانج مستشرق انگلیسی‌ترجمهٔ عربی ازفرانسیس‌وکورکیس‌عواد، چاپ بغداد

۱۰ ـ **تاریخ آل‌سلجوق درآناطولی،** چاپ عکسی از نسخهٔ یگانه‌کتابخانهٔ ملی پاریس‌باترجمهٔ ترکی‌آن از فریدون نافذ اوزلوق

۱۱ ـ **تاریخ تصوف در اسلام** تألیف دکتر قاسم غنی . تهران ۱۳۳۰

۱ـ در این فهرست تنها اسامی اهم مآخذی‌که در نگارش مقدمه وتعلیقات در همان‌آغاز کار مورد مراجعه و استفاده بوده ذکر میشود. نام منابعی‌که بندرت مورد استفاده بوده (یا بعداً در حین چاپ‌کتاب مورد مراجعه قرارگرفته) بجای خود در ذیل صفحات و فهرست نام‌کتابها آمده است .

۱۲ ـ **تاریخ جهانگشا** ، علاءالدین عطاملك جـوینی بتصحیح محمد قزوینی لیدن ۱۹۱۱ ـ ۱۹۱۶ م .

۱۳ ـ **تاریخ حبیب‌السیر** ، تالیف غیاث‌الدین محمدبن همام‌الدین الحسینی المدعوبه‌خواندمیر از انتشارات‌کتابخانه خیام ۱۳۳۳

۱۴ ـ **تاریخ‌گزیده** مؤلف بسال ۷۳۰ ازحمدالله‌بن ابی‌بکربن احمدبن نصرمستوفی قـزوینی فاکسیمیله از نسخهٔ ۸۵۷ باهتمام ادواردبراون . لندن ۱۳۲۸ = ۱۹۱۰ م

۱۵ ـ **تاریخ مغول**، عباس اقبال‌آشتیانی . تهران ۱۳۱۲

۱۶ ـ **تحفة‌العراقین** ، مثنوی خاقانی شروانی ، باهتمام دکتر یحیی قریب . اسفند ۱۳۳۳

۱۷ ـ **تذکرة‌الاولیاء** از شیخ ابی‌حامد محمدبن ابی‌بکر ابراهیم فریدالدین عطار نیشابوری . چاپ سوم تهران بامقدمه محمد قزوینی خرداد ۱۳۳۶

۱۸ ـ **تذکرة الشعراء** دولتشاه سمرقندی‌چاپ اخیر تهران بی‌تاریخ (در۱۳۳۷ منتشرشده‌است)

۱۹ ـ **ترك الاطناب فی‌شرح‌الشهاب** ، بکوشش محمد شیروانـی از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۳

۲۰ ـ **ترکیات مجموعه‌سی** بزبان ترکی جلد ۷ ـ ۸ چاپ استانبول ۱۹۴۵ م

۲۱ ـ **التعریفات**، میرسید شریف‌علی بن‌محمدالجرجانی چاپ مصر۱۳۰۶، بضمیمه اصطلاحات الصوفیه شیخ محیی‌الدین (ابن‌العربی)

۲۲ ـ **تمهیدات** ، ازعین‌القضاة . چاپ شیراز ۱۳۴۲ قمری

۲۳ ـ **جواهرالاسرار** ، علی‌بن‌حمزهٔ اسفراینی معروف به آذری نسخهٔ خطی نگارنده

۲۴ ـ **حدیقة‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه** ازگفتار ابوالمجد مجدودبن آدم‌السنائی الغزنوی‌بجمع و تصحیح مدرس رضوی ـ تهران ۱۳۲۹

۲۵ ـ **دایرة‌المعارف ترك** (بزبان ترکی) نشریهٔ وزارت معارف ترکیه

۲۶ ـ **دیوان ادیب صابر ترمذی** با مقدمهٔ علی قویم .کلالهٔ خاور تهران ۱۳۳۴

۲۷ ـ **دیوان انوری** بکوشش نفیسی چاپ تهران ۱۳۳۷ ، و باهتمام مدرس رضوی ۱۳۳۷ و ۱۳۴۰

۲۸ ـ **دیوان جمال‌الدین‌محمدبن‌عبدالرزاق‌اصفهانی**با تصحیح و حواشی حسن‌وحیددستگردی تهران ۱۳۲۰

۲۹ ـ **دیوان خاقانی شروانی** بتصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی تهران ۱۳۱۶ و چاپ دکتر ضیاءالدین سجادی ۱۳۳۸

۳۰ ـ **دیوان عراقی** بکوشش سعیدنفیسی تهران ۱۳۳۵

۳۱ ـ **دیوان غزلیات وترجیعات وقصاید فریدالدین عطار نیشابوری** . بتصحیح سعید نفیسی. تهران ۱۳۳۶

۳۲ ـ **دیوان حکیم‌ابوالمجد مجدود بن آدم‌السنائی الغزنوی** بسعی و اهتمام مدرس رضوی . تهران ۱۳۲۰

۳۳ ـ **دیوان حافظ** . باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران ۱۳۲۰
۳۴ ـ **دیوان مجیرالدین بیلقانی** ، نسخهٔ خطی متعلق بآقای دکتر نورانی وصال
۳۵ ـ **دیوان منوچهری دامغانی** ، بکوشش محمد دبیرسیاقی . تهران ۱۳۲۶
۳۶ ـ **راحةالصدور وآیة السرور** ، در تاریخ آل‌سلجوق تألیف محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان‌الراوندی در سنه ۵۹۹ ، بتصحیح محمد اقبال ، چاپ عکسی کتابفروشی امیرکبیر از روی چاپ اروپا
۳۷ ـ **رباعیات باباافضل‌کاشانی** بضمیمهٔ مختصری دراحوال وآثار وی بقلم سعید نفیسی. تهران ۱۳۱۱
۳۸ ـ **رباعیات حکیم خیام‌نیشابوری** بامقدمه و حواشی باهتمام محمدعلی فروغی ودکترغنی. تهران ۱۳۲۱
۳۹ ـ **رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به‌مولوی** بخامهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر تهران چاپ دوم ۱۳۳۳
۴۰ ـ **رسالة السوانح فی‌العشق** تصنیف شیخ‌ابوالفتوح مجدالدین احمد غزالی بکوشش مهدی بیانی . تهران ۱۳۳۲
۴۱ ـ **رسالهٔ عقل و عشق** از نجم‌الدین‌رازی نسخهٔ خطی جزو مجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۸ مضبوط‌در کتابخانهٔ مجلس شورایملی در تهران
۴۲ ـ **رسالهٔ‌لوایح** ، منسوب بعین‌القضاة میانجی همدانی . بتصحیح دکتر رحیم فرمنش . تهران ۱۳۳۷
۴۳ ـ **رسائل‌خواجه‌عبدالله‌انصاری** بتصحیح سلطان حسین‌تابنده‌گنابادی ضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان. تهران ۱۳۱۹
۴۴ ـ **ریاض‌العارفین** رضاقلیخان هدایت . چاپ‌کتابفروشی مهدیه . تهران ۱۳۱۶
۴۵ ـ **سبك‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی** تصنیف محمدتقی بهار (ملك‌الشعراء) جلد سوم بی‌تاریخ (چاپ اول)
۴۶ ـ **سخنان‌منظوم ابوسعید ابوالخیر** باتصحیح و مقدمه و حواشی و تعلیقات سعید نفیسی تهران تیرماه ۱۳۳۴
۴۷ ـ **سخن و سخنوران** نگارش و تألیف بدیع‌الزمان خراسانی . چاپ دوم . تهران ۱۳۱۸
۴۸ ـ **سمك‌عیار** تألیف فرامرزبن‌خدادادبن عبدالله الکاتب الارجانی با مقدمه و تصحیح‌پرویز ناتل خانلری . جلد اول تهران ۱۳۳۹
۴۹ ـ **سندبادنامه** محمدبن علی‌بن‌محمدالظهیری السمرقندی باهتمام و تصحیح احمد آتش استانبول ۱۹۴۸
۵۰ ـ **شرح فارسی شهاب‌الاخبار** ، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹

۵۱ ـ **عجایب‌المخلوقات وغرایب الموجودات** از نیمهٔ قرن ششم مؤلف (... همدانی) نسخهٔ خطی قدیمی نگارنده.
۵۲ ـ **طبقات‌شافعیة‌الکبری** . تاج‌الدین ابی‌نصر عبدالوهاب سبکی طبع مصر
۵۳ ـ **فردوس المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه**(سیرت‌نامه شیخ‌ابواسحق کازرونی) تألیف محمودبن عثمان در حدود ۷۲۸ چاپ تهران ۱۳۳۳
۵۴ ـ **فرهنگ آنندراج** تألیف محمد پادشاه متخلص بهشاد . چاپ‌کتابفروشی خیام تهران
۵۵ ـ **قاموس‌الاعلام‌ترکی**، شمس‌الدین سامی. چاپ استانبول ۱۳۰۶ ـ ۱۳۱۶ هجری قمری
۵۶ ـ **فوات‌الوفیات** محمدبن شاکربن احمدالکتبی چاپ مصر ۱۲۸۳
۵۷ ـ **الکامل‌فی‌التاریخ** ابن‌اثیر . حوادث سالهای ۶۱۷ ـ ۶۱۸
۵۸ ـ **کتاب فیه مافیه** ازگفتار مولاناجلال‌الدین محمد مشهور بمولوی با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر ۱۳۳۰ شمسی
۵۹ ـ **کشف‌الاسراروعدة‌الابرار** معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری تألیف ابوالفضل‌رشید ـ الدین‌المیبدی درسنه ۵۲۰هجری . جلد اول بکوشش علی‌اصغر حکمت ازانتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱
۶۰ ـ **کشف‌الظنون** حاج‌خلیفه . چاپ اروپا . فلوگل
۶۱ ـ **کشف‌المحجوب** لابی‌الحسن‌علی‌بن‌عثمان بی ابی‌علی‌الجلابی الهجویری الغزنوی بتصحیح والنتین‌ژوکوفسکی . چاپ‌لنینگراد ۱۹۲۶ م
۶۲ ـ **کلیات شمس یادیوان‌کبیر** ازگفتار مولاناجلال‌الدین محمد مشهور بمولوی باتصحیحات‌و حواشی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر جزو اول ۱۳۳۶ . جزودوم ۱۳۳۷
۶۳ **کلیات عراقی** بکوشش سعیدنفیسی ـ تهران ۱۳۳۵
۶۴ ـ **کلیله‌ودمنه** از نصراللهبن محمدبن عبدالحمیدمنشی . باهتمام عبدالعظیم‌قریب چاپ چهارم تهران ۱۳۵۹ قمری
۶۵ ـ **گنجینهٔ‌گنجوی** مشتمل برشرح حال نظامی و فرهنگ لغات وکنایات... وحید دستگردی ۱۳۱۸ تهران
۶۶ ـ **لباب‌الالباب** از محمد عوفی از روی چاپ اروپا مصحح براون وقزوینی ـ با تصحیحات جدید وحواشی و تعلیقات بکوشش سعیدنفیسی ـ تهران ۱۳۳۵
۶۷ ـ **لطائف‌الطوائف** فخرالدین علی‌صفی متوفی بسال ۹۳۹ ﻫ . چاپ تهران باهتمام احمد گلچین معانی .
۶۸ ـ **مثنوی** از جلال الدین محمد بلخی مشهور بمولوی چاپ‌کتابفروشی بروخیم . تهران ۱۳۱۴ـ۱۷
۶۹ ـ **مجالس‌العشاق** منسوب بسلطانحسین بایقرا . چاپ مطبع منشی‌نول‌کشور واقع درکانپور (لکنهو) ۱۸۹۷ م ۱۳۱۳ قمری

۷۰ ـ **مجالس المؤمنين** قاضی نورالله شوشتری . نسخهٔ خطی ملکی نگارنده رساله مورخ بسال ۱۰۱۰
۷۱ ـ **مجلهٔ دانشکده ادبیات** سال دوم شماره ۴ تیرماه ۱۳۳۴ مقاله سیف‌الدین باخرزی بقلم سعید نفیسی.
۷۲ ـ **مجلهٔ یادگار** سال چهارم شماره اول و دوم شهریور و مهر ۱۳۲۶ . رباعیات نجم‌الدین کبری ترجمهٔ ولی‌الله شادان ازگردآوردهٔ برتلس خاورشناس روسی.
۷۳ ـ **مجلهٔ یغما** سال دوم وسال دهم
۷۴ـ **مراحل السالكين** از محمدجعفر کبودرآهنگی ملقب بمجذوب علیشاه. چاپ تهران چاپخانه شرکت طبع کتاب ۱۳۲۰ شمسی
۷۵ ـ **مرزبان‌نامه** ـ سعدالدین وراوینی بتصحیح محمدبن‌عبدالوهاب قزوینی . چاپ سوم تهران ۱۳۱۷
۷۶ ـ **المرشدالی آیات القرآن الکریم وکلماته** ، محمد فارس برکات، طبع دمشق ۱۳۷۷ ه
۷۷ ـ **مرموزات اسدی درمزموزات زبورداودی** نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از نسخهٔ خطی یگانه مورخ ۷۳۵ شماره ۱۷۰۴ کتابخانهٔ اسعدافندی استانبول
۷۸ ـ **مسامرة الاخبار و مسايرة الاخيار** تالیف محمودبن محمد المشتهر بالکریم الاقسرائی بسعی وتصحیح وحواشی عثمان توران ـ چاپخانه انجمن تاریخ ترك ـ آنقره ۱۹۴۷ م
۷۹ ـ **مصباح الهدايه** عزالدین محمودبن علی کاشانی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همائی .
۸۰ ـ **مصنفات افضل‌الدين کاشانی** بتصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی . جلد دوم . تهران ۱۳۳۷
۸۱ ـ **مصيبتنامه** شیخ فریدالدین عطار نیشابوری . باهتمام وتصحیح دکتر نورانی‌وصال. تهران ۱۳۳۸
۸۲ ـ **معارف** ، مجموعهٔ مواعظ وسخنان سلطان‌العلما بهاءالدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به‌بهاءولد بتصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر . از انتشارات اداره‌کل انطباعات وزارت فرهنگ ۱۳۳۳
۸۳ ـ **معجم البلدان** ـ یاقوت حموی . چاپ مصر.
۸۴ ـ **رسالهٔ معرفة المذاهب** ، بتصحیح آقای علی‌اصغر حکمت مندرج در مجلهٔ دانشکده ادبیات
۸۵ ـ **مکتوبات** مولاناجلال‌الدین رومی . چاپ تهران ۱۳۳۵
۸۶ ـ **منارات السائرين** از نجم‌الدین رازی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ملك بشماره ۴۱۸۶
۸۷ ـ **منتهی الارب** عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی‌پور چاپ عکسی تهران ۱۳۷۷ قمری
۸۸ **مونس الاحرار** تالیف محمدبن بدرجاجرمی نسخهٔ عکسی مضبوط درکتابخانه مجلس شورایملی از نسخهٔ مورخ رمضان ۷۴۱
۸۹ ـ **نصيحة الملوك** امام ابوحامد حجة‌الاسلام محمدبن محمدبن احمد غزالی طوسی با

مقدمه و تصحیح و حاشیهٔ جلال همائی . چاپ تهران ۱۳۱۷
۹۰ ـ **نفحات‌الانس** تألیف عبدالرحمن بن‌احمد جامی چاپ تهران ۱۳۳۶ شمسی
۹۱ ـ **نفثة‌المصدور** نورالدین محمد زیدری . چاپ تهران ۱۳۰۷
۹۲ ـ **الوافی‌بالوفیات** صلاح‌الدین خلیل‌بن ایبك‌الصفدی متوفی ۷۶۴ نسخهٔ کهن کتابخانه‌ملی ملك مورخ ۷۸۸ جزء پانردهم.
۹۳ ـ **وفیات‌الاعیان‌وانباءابناءالزمان** مؤلف بسال ۶۷۲ ابن‌خلکان ـ چاپ مصر ۱۲۷۵ قمری
۹۴ ـ **هرمزدنامه** ، نگارش ابراهیم پورداود . نشریهٔ انجمن ایرانشناسی . تهران ۱۳۳۱
۹۵ ـ **هفتادوسه‌ملت** ، باهتمام دکتر محمد جواد مشکور . چاپ ۱۳۳۷
۹۶ ـ **هفت اقلیم** ، امین احمد رازی. نسخهٔ خطی‌مضبوط درکتابخانه مجلس شورایملی
۹۷ ـ **یادداشتهای محمدقزوینی** ، از انتشارات دانشگاه تهران. بکوشش ایرج افشار جلداول ۱۳۳۲ ـ جلددوم ۱۳۳۴ ـ جلد سوم ۱۳۳۶

«مآخذ اروپائی»

1– Blochet (E) – Catalogue des manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale Paris 1905 – 4.

2– Ethé (Hermann) Catalogue of Persian Manuscript in the Iibrary of the India Office, by Hermann Ethe I - II Oxford 1903 - 1937 . volume I, Pages 987 - 8.

3- Die arabischen, Persischen und türkischen Handschrifter der Kaiser-lich - Königlichen Hofbibliotek zu Wien, von, G. Flügel. Band 1 - 3 Wien 1865 - 1867.

4- Catalogue of the Persian MSS in the Britisch Museum by C. Rieu , I – III London 1879 - 1883. Volume I, page 38.